دنیا

نشریهٔ تئوریک و سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

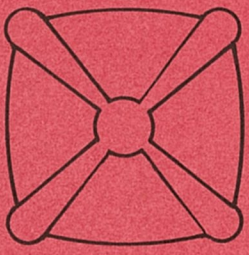

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

سال دوازدهم، شمارهٔ

٤

دنیا

در این شماره :

	صفحه
درباره سیاست ضد دمکراتیک رژیم حکومتی ایران و برخی شیوه های نادرست مبارزه علیه آن	۳
مهاجرت روستائی	۱۹
این یک مشی مارکسیستی ــ لنینیستی نیست	۳۱
درباره استراتژی ایدئولوژیک امپریالیسم	۴۲
پیرامون برخورد طبقاتی به زندگی اجتماعی	۵۲
آنجلا	۵۹
درباره فعالیت جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی	۶۴
اسناد تازه درباره گروه سوسیال ــ دمکرات تبریز	۷۴
خاطراتی از فعالیت جمعیت "فرهنگ" و حزب کمونیست در گیلان	۸۰
شمه ای از تاریخچه بنیادگذاری سازمان ایالتی حزب کمونیست ایران در مازندران	۸۴
درخت آسوریک	۸۷
یک نقاش ایرانی	۹۳
نظامنامه فرقه کمونیست (بالشویک) ایران	۹۵

نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران
هرسه ماه یکبار تحت نظر هیئت تحریریه منتشر میشود
دوره دوم ، سال دوازدهم ، شماره چهارم
زمستان سال ۱۳۵۰

ایرج اسکندری

در بارهٔ
سیاست ضد دمکراتیک رژیم حکومتی ایران
و برخی شیوه های نادرست مبارزه علیه آن

بررسی مختصات حکومت کنونی ایران نشان میدهدکه :

اولا این حکومت ، چه ازلحاظ محتوی اجتماعی خود و چه ازجهت شکل سازمان قدرت دولتی ، حکومتی است غیردمکراتیک ، زیراعلا وه برآنکه مانند سایرحکومتها بهشابه خود براساس حاکمیت واقعی خلق استوارنیست ، قدرت دولتی درشکل وقالبی اعمال میشودکه حتی شرکت و نظارت نمایندگان منتخب طبقات حاکمه رانیز درسیاست و اداره امور دولتی عملا منتفی میسازد یابعبارت دیگر دیکتاتوری طبقاتی بصورت دیکتاتوری فردی درشکل سلطنت مطلقه اعمال میشود.

ثانیا این بررسی نشان میدهدکه حکومت کنونی ایران ازلحاظ سیاست و شیوه عملی که دربرابر جنبش توده های مردم اعمال میکند دارای رژیمی است ضد دمکراتیک ، یعنی سیاست داخلی خود رابطورعمده برپایه سرکوب وحشیانه و اختناق خشونت آمیز آزادیهای فردی واجتماعی توده های مردم ، بوسیله استقرار رژیم ترور پلیسی ، استوارساخته است .

اگرچه طی دهه اخیر درجامعه ایران تحولات نسبتا مهمی درجهت بسط و استیلای مناسبات سرمایه داری روی داده و بالضروره موجب تغییراتی درآرایش طبقاتی جامعه و نیز درتکیه گاه طبقاتی حکومت گردیده است ، معذلك درشکل سازمان قدرت دولتی وکیفیت اعمال آن تغییرمحسوسی حاصل نشده است . بهمین سبب بین رشد سریع نیروهای مولد و تحولات اقتصادی کشور از یکسو و نحوه اعمال قدرت دولتی از سوی دیگر تدریجاتضادهائی بروز میکند وحکومت راد راین زمینه یعنی در زمینه شیوه اعمال قدرت دولتی بایك سلسله مسائل مواجه میسازد . حکومت که خود این تضاد بین رشد نیروهای مولد و دستگاه بورکراتیك و استبدادی را عملا درك میکند، میکوشد تابلکه آنراد رچهارچوب تنگ شیوه کهنه حکومت از راه رفرمهای اداری که به آنها نام "انقلاب" داده است، حل کند.

درواقع طی نیم قرن اخیرتاریخ کشورما (باستثناء دوران کوتاه بین شهریور ۱۳۲۰ و مرداد ۱۳۳۲ که جنبش توده های مردم تاحدود معینی امکان یافت مراعات برخی ازاصول دمکراسی بورژوائی را به هیئت حاکمه تحمیل نماید) ، قدرت دولتی همواره از راه دیکتاتوری فردی درشکل سلطنت مطلقه اعمال شده است .

نیازی به استدلال نیست که حکومت فردی بهرشکلی متجلی شود (خواه درقالب سلطنت و خواه درشکل جمهوریت) ازبنیاد غیردمکراتیك است ، زیراد مکراسی درکلی ترین مفهوم آن بنابرتعریف مستلزم شرکت و نظارت جمعی نمایندگان مردم ، یالااقل نمایندگان طبقات و اقشاری ازمردم ، دراداره امور حکومت است و لذا ذاتا باتمرکزاختیارات دولتی دردست یك یاحتی چند نفرمغایرت و مباینت دارد .

بدیهی است حزب توده ایران ، حزب طبقه کارگرکشورما ، یعنی سازمان سیاسی طبقه ای که قاطع-ترین نیروی ترقیخواه جامعه ما ، مبارزترین نیروی ضد امپریالیستی ، رادیکالترین و پیگیرترین هوادار

دمکراسی است، هیچگاه نمیتواند با چنین رژیم حکومتی موافقت داشته باشد. بهمین جهت است که برنامه حزب توده ایران نیل به حاکمیت توده های عظیم خلق را هدف عمده انقلاب ملی و دمکراتیک یعنی مرحله کنونی انقلاب کشور میشمرد که محتوی اساسی آن عبارتست از تامین استقلال کامل اقتصادی و سیاسی کشور بوسیله کوتاه ساختن دست انحصارهای امپریالیستی از منابع طبیعی و اقتصاد میهن ما، ریشه کن ساختن بقایای فئودالیسم و دمکراتیزه کردن حیات اقتصادی و سیاسی کشور.

مبارزه در راه انقلاب ملی و دمکراتیک که نخستین شرط تحقق آن ستاندن قدرت حاکمه از دست طبقات و قشرهای ارتجاعی (سرمایه داران بزرگ، زمینداران عمده و قشر بورکراتیک سرمایه داری) و انتقال آن بدست طبقات و قشرهای ملی و دمکراتیک جامعه (کارگران، دهقانان، زحمتکشان شهری که قشر مهمی از روشنفکران و کارمندان را در برمیگیرد، خرده بورژوازی و سرمایه داری ملی) است و با سرکردگی طبقه کارگر، اعتلاء آتی آن تا حد استقرار سوسیالیسم در کشور ما تامین میگردد، نبردی است طبقاتی که مستلزم تدارک پیگیر و مستمر زمینه های عقیده ای، فکری، عملی و سازمانی در نزد طبقه کارگر ایران و دیگر عوامل این مرحله از انقلاب است و بدون آن پیروزمندی انقلاب امکان پذیر نخواهد بود، یا بعبارت دیگر مبارزه ایست در راه هدفهای درونمائی یا استراتژیک حزب طبقه کارگر در مرحله کنونی انقلاب ایران.

اگرچه سیاست هر دولت، و از جمله سیاست رژیم حکومتی ایران، تابعی از ماهیت طبقاتی آنست ولی این بمعنی نیست که با یداشکال اعمال قدرت دولتی و سیاست و شیوه عمل همه حکومتهائی که دارای رژیم اقتصادی ـ اجتماعی همانند یکسان باشد. وجود نمونه های گوناگون اشکال حکومتی و شیوه های عمل در مورد سیاست داخلی و خارجی در نزد دولتهای ماهیتا همانند و همچنین تغییراتی که در دورانهای مختلفه نظر به علل و عوامل گوناگون در روش و سیاست هریك از این دولتها در چهارچوب نظم موجود بروز کرده و میکند خود نشان دهنده این واقعیت است.

بنابراین واضح است که تنها تحلیل و تشخیص ماهیت طبقاتی حکومت برای شناخت دقیق سیاست و روش آن کافی نیست. باید خود این سیاست مشخص را که در زمان معینی از طرف دولت بمثابه ارگان حکومتی طبقات حاکمه اعمال میشود و در کار د رحفظ پایه های طبقاتی آن تغییر پذیراست مورد مطالعه دقیق و همه جانبه قرار داد. این مطالعه نه تنها از لحاظ تحقیق علمی ضروراست بلکه از لحاظ تنظیم برنامه تاکتیکی و تعیین وظایف سیاسی روز مره حزب طبقه کارگر دارای اهمیت فراوانی است. بر پایه چنین مطالعه ایست که میتوان از یکسو خصلت غیر دمکراتیك حکومت را، که فقط با تحقق انقلاب اجتماعی و انتقال قدرت حاکمه بدست توده های خلق از بین میرود، از سیاست ضد دمکراتیك حکومت که در چهارچوب نظم موجود ولو با میزان معینی قابل تغییراست تشخیص داد و از سوی دیگر نقشه های فعالیت نزدیك و دور انقلابی را تنظیم نمود.

تشخیص دقیق این دو مسئله در مورد رژیم کنونی حکومت ایران و تعیین وظایفی که بتناسب دوری و نزدیکی هدفهای هم بسته این مبارزه در نتیجه این بررسی در برابر حزب طبقه کارگر قرار میگیرد بویژه از آن جهت نیز شایان توجه است که اختلاط این مسائل علاوه بر آنکه موجب سردرگمی و گمراهی بسیاری از مبارزین جنبش انقلابی کشور ما در مورد وظایف حال و آینده نهضت میگردد، فرصتی نیز بدست عناصر انقلابی نما یا باصطلاح "ماوراء چپ" میدهد تا نظریات انحرافی خویش را در درون نهضت انتشار دهند و با ایجاد تشتت فکری، امر اتحاد بین کلیه نیروهای ملی و دمکراتیك جامعه را که ضرورترین و مبرمترین شرط کامیابی در نبرد مشترك علیه حکومت مطلقه است، بتاخیر اندازند.

صرفنظر از خصوصیات ناشی از شرایط تاریخی و اجتماعی کشورما، که قهرا نمیتواند در طرز فکر طبقات

حاکمه و مفهومی‌که زمامداران حکومتهای ایران از دولتمداری و فرمانروائی دارند بی‌تأثیر باشد، آنچه بطورعمده رژیم حکومتی ایران را از بسیاری حکومتهای دیگرسرمایه داری معاصرمتمایز میسازد عبارتست از ویژگیهای وی ازلحاظ شکل و سازمان اعمال قدرت دولتی، نحوه اداره امورمملکتی وازجهت اسلوب و شیوه های عمل و نوع مشخص سیاستی‌که در برابرجنبش توده های مردم بکارمیبرد.

واقعیت اینست که اکنون برکشورما رژیمی حاکم است که شیوه اساسی سیاست داخلی آن بر پایه سرکوب وحشیانه جنبش خلق، بوسیله ترور پلیسی و اختناق کامل آزادیهای دمکراتیک استوار شده است. همین امر یکی از ویژگیهای اساسی است که نه تنهاحکومت کنونی ایران راازبسیارحکومتهای غیر دمکراتیک دیگرجهان معاصرمتمایزمیسازد بلکه حتی بین این حکومت و رژیم سلطنت مطلقه شاهان جباری که طی قرون متمادی تاانقلاب مشروطیت برکشورما حکمروائی داشته اند خط فاصل میکشد.

رژیم حکومتی ایران درعین اینکه با پیشینیان مستبد "دوهزارو پانصد ساله" خوددر مورد مطلقیت سلطنت و بسیاری خصوصیات دیگر دوران پیش از سرمایه داری‌شریک است، دارای‌این تمایز است که اولامیکوشد این مطلقیت رادر لباس مشروطیت مستورد ارد و ثانیا حکومت خودسری و بی قانونی راباظواهری از قانونیت بپوشاند و ثالثا سرکوب جنبش توده های مردم راطبق نقشه مشخص، بااسلوب ها و شیوه های ترور پلیسی، که از زرادخانه ارتجاعی‌ترین حکومتهای سرمایه داری معاصر بعاریت گرفته وباشیوه های استبداد آسیائی درآمیخته است، از حالت تصادفی‌گذشته بیرون آورده آنرا سیستماتیک بمثابه سیاست آگاهانه و مستمر دولت بموقع اجرا درآورد.

برای‌نشان دادن این تدلیس سیاسی‌که حکومت مطلقه رابانام و عنوان حکومت مشروطه تلبیس میکند، همینقدر کافی است که قانون اساسی ایران و متمم آنراورق زنیم و مواد آنرا یک یک باعمل کنونی حکومت ایران بسنجیم.

چون درمورد نقض صریح اصول مشروطیت ایران مکررا درمجله "دنیا" و سایرمطبوعات حزبی ما سخن رفته است برای‌اجتناب از طول کلام بطورخلاصه بذکر برخی‌نکات اساسی در این مورد اکتفا کرده میگذریم.

قانون اساسی و متمم آن مشروطیت ایران راحکومتی‌تعریف نموده که درآن هرگونه مداخله در سیاست و اداره امور دولتی ازشخص شاه سلب گردیده است (اصول ٤٤و ٤٥ متمم قانون‌اساسی)، نخست وزیر و وزراء منفردا و متضامنا در برابرمجلسین مسئول شناخته شده اند (اصول ٦٠ و ٦١ متمم قانون اساسی)، قوای حکومتی‌ناشی‌ازملت اعلام گردیده (اصل ٢٦ متمم قانون اساسی)، ارگانهای سه گانه حکومت (مقننه، قضائیه و مجریه) مستقل و مجزای از یکدیگرشناخته شده (اصول ٢٧ و ٢٨ متمم قانون اساسی)، حقوق سلطنت دقیقاتعریف شده و بویژه در اصل ٥٧ متمم قانون اساسی‌تأکید گردیده است که "اختیارات و اقتدارات سلطنتی‌فقط همانست که درقوانین مشروطیت حاضره تصریح شده"، استقلال قضات طبق اصل ٨١ متمم قانون اساسی صریحااعلام گردیده و تعیین خط مشی سیاسی، اقتصادی و مالی، اجتماعی و اداری دولت را از وظایف خاص مجلسین منتخب شمرده است (اصول ١٥ تا ٤٢ قانون اساسی).

معذلك چه در دوران بیست ساله پیش از حوادث شهریورماه ١٣٢٠ و چه طی‌دورانی‌که از کودتای ضد ملی‌مرداد ماه ١٣٣٢ آغازگردیده و هم اکنون نیز ادامه دارد عملا این اصول زیر پا گذارده شده و سلطنت مطلقه جانشین حکومت مشروطه و دمکراسی بورژوائی‌گردیده است.

پس ازکودتای ٢٨ مرداد باستناد تعبیرات و تفسیراتی‌که درمورد برخی‌ازاصول قانون اساسی بعمل آمده قدرت مطلقه بحدی بسط یافته که درواقع کلیه قوای دولتی‌در دست شخص شاه متمرکز گردیده است. مجلسین بصورت اداره "ثبت منویات ملوکانه" درآمده اند، استقلال قضائی بکلی پامال

شده و قوه قضائی عملا به آلت اجراء نظریات و مقاصد دولت تبدیل گردیده است ودر کلیه شئون دولتی اجتماعی فرد پرستی و استناد بدستور و فرمان شاه جانشین نظارت دمکراتیک در امور دولتی و حکومت پارلمانی شده است. نخست وزیر و وزراء نیز، که تنها به اراده شاه (نه بموجب فرمان شاه چنانکه در اصل ٤٦ متمم قانون اساسی ذکر شده است) عزل و نصب میشوند، علی رغم اصل ٦٤ متمم قانون اساسی که تصریح میکند: «وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده و سلب مسئولیت از خودشان بنمایند»، برای خود در برابر مجلسین مسئولیتی قائل نیستند و حتی علناً و بی پرواخود را فقط مجری اوامر شاه اعلام میدارند.

آنچه بیشتر به این تزویر سیاسی جنبه یک جنایت نابخشودنی میدهد اینست که اکثر مبارزین جنبش دمکراتیک کشور ما، یعنی کسانی که بنحوی از انحاء در مقام انتقاد، افشاء، مخالفت یا مبارزه علیه این اعمال ناقض قانون اساسی برآمده اند، تحت عنوان مزورانه ی «مخالفت با سلطنت مشروطه ایران» از طرف عمال همین حکومت ضد مشروطه به اعدام یا حبس های سنگین محکوم شده اند.

وجه تمایز دیگر حکومت مطلقه کنونی با اسلاف جابر خود اینست که فعال مایشائی و مطلق العنانی بطور عمده تحت پوشش قانونی اعمال میشود. اگر در دوران قبل از انقلاب مشروطیت سلاطین و حکام، بی پروا و بدلخواه خود گردن میزدند، شمع آجین وشقه میکردند لااقل این مزیت را داشتند که مسئولیت چنین جنایات فجیعی را خود بگردن میگرفتند و این اعمال غیرانسانی را وسیله تبلیغ «میهن پرستی و دمکراتیسم» خود قرار نمیدادند و تحت عنوان قانونیت در صدد توجیه اعمال جنایتکارانه خود برنمیآمدند. در واقع میتوان رفتار آنها را که فقط متکی به اصل مورد قبول مردم اعصار و قرون ابتدائی بشریت، یعنی تئوری ظل اللهی سلطنت و اختیارات نامحدود شاه و حکومت، بود بمراتب قانونی تر از شیوه حکومت باصطلاح مشروطه ای دانست که اکنون در کشور ما مسلط است و انواع خود سریها را در لباس قانون بمردم ایران تحمیل میکند. تازه همین قوانین خود سرانه و تحمیلی رژیم کنونی که ناقض کلیه اصول دمکراتیک قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر است با بی پروائی مستبدانه ای نقض میشود و هیچ مرجعی نیز برای رسیدگی به این بی قانونیهای آشکار وجود ندارد یا اگر هم قانونا وجود داشته باشد عملا حق اظهارنظر از او سلب شده است.

در مورد نقض اصول قانون اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر (که در نتیجه تصویب مجلسین ایران علاوه برجنبه بین المللی دارای اعتبار یک سند قانونی داخلی نیز هست) میتوان نمونه های گوناگونی، بویژه درباره نقض اصول مربوط به آزادی عقیده، آزادی مطبوعات و اجتماعات، مصونیت ها و حقوق انفرادی و اجتماعی و محاکماتی مردم ذکر نمود. ولی برای آنکه از موضوع سیاسی خاص این مقاله خارج نشده و خواننده را به مباحث قضائی دور و دراز نکشانده باشیم اکنون از ورود در جزئیات این مسائل خودداری میکنیم و این بحث را به نوشته های دیگری محول میسازیم (۱)

آنچه در مجموع سیاست ضد دمکراتیک رژیم بیشتر باید مورد توجه قرار گیرد شیوه ترور پلیسی بمثابه روش اساسی دولت در سیاست داخلی است.

بطور کلی در اصطلاح سیاسی ترور به خشن ترین و حاد ترین شکل مبارزه علیه مخالفین سیاسی، از راه اعمال قهر تا سرحد محو فیزیکی آنان اطلاق میشود و ترور پلیسی عبارت از شیوه ایست که حکومت ارتجاعی بکمک سازمان ویژه تخصص یافته و مجهزی، بطور منظم به سرکوب سازمانهای انقلابی طبقه

---

(۱) درباره نقض آشکار برخی از اصول قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر خوانده را به مصاحبه رادیوئی نگارنده بمناسبت کارزار تبلیغاتی علیه حزب توده ایران که در شماره تیرماه ۱۳٤۹ روزنامه «مردم» منتشر شده است مراجعه میدهیم.

کارگر و سایر سازمانهای ترقیخواه و دمکراتیک میپردازد و وسیله عده آن عبارتست از بازداشتهای مستمر فعالین این سازمانها ، اعمال شکنجه های بدنی و روانی تا سرحد مرگ یا تسلیم و بالاخره محو مقاومترین و استوارترین مبارزان ، چه از راه اعدامهای فردی و جمعی و چه ازطریق سلب آزادی دراز مدت بقصد نابودی تدریجی یا درهم شکستن قدرت مقاومت آنان .

ترور پلیسی اسلوب حکومت مرتجعترین قشرهای سرمایه داری است که شکل گسترش یافته وتکمیل شده آن در دوران تسلط سرمایه داری انحصاری بصورت فاشیسم بروز کرده است . رژیم حکومتی ایران درحالیکه اسلوب ترور پلیسی را از سرمایه داری امپریالیستی اخذکرده آنرا باخودسری و بیقانونی استبداد آسیائی و برخی شیوه های انتقام جویانه و شکنجه وآزار شرقی درآمیخته است .

ترور پلیسی درکشورما بوسیله یك عامل اصلی و یك عامل فرعی انجام میشود . عامل اصلی سازمان امنیت نام دارد و عامل فرعی که درواقع تابعی از سازمان امنیت است درشکل دادگاههای نظامی تجلی میکند .

سازمان امنیت بموجب قانونی که در ۲۹ اسفند ماه ۱۳۳۶ ، یعنی چهارسال پس از کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد ، بتصویب رسیده تشکیل یافته است .

اگرچه وظایفی که درقانون مزبور برای "سازمان اطلاعات و امنیت کشور" تعیین گردیده ظاهر بی آزاری را نشان میدهد ولی یك بررسی اجمالی نسبت به این وظایف برای اثبات هدفهای تروریستی رژیم علیه سازمانها و عناصر دمکراتیك کافیست .

در بند ج ماده ۲ قانون یکی از وظایف سازمان امنیت بشرح زیرتصریح شده است : " جلوگیری ازفعالیت جمعیت هائی که تشکیل و اداره کردن آن غیرقانونی اعلام شده یابشود وهمچنین ممانعت از تشکیل جمعیتهائی که مرام یارویه آنها مخالف قانون اساسی است" . در بند هـ همان قانون "بزه های منظور درقانون مجازات مقدمین برعلیه امنیت و استقلال مملکت مصوب ۲۲ خرداد ۱۳۱۰" وهمچنین "جنحه و جنایاتی که درفصل اول باب دوم قانون کیفرعمومی مصوب ۲۳ دی ماه ۱۳۰۴" وبالاخره "بزه های مذکور درمواد ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۶ و ۳۱۷ قانون دادرسی وکیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸" درزمره وظایف سازمان امنیت شمرده شده است .

خلاصه آنکه رژیم سازمان پلیسی ویژه ای برای تعقیب مستمر و سرکوب دائمی سازمانها و عناصر مخالف خود بوجود آورده است و به وی نه تنها اختیارات وسیعی برای جلوگیری ازفعالیت جمعیتهائی که باصطلاح تشکیل و اداره کردن آنها غیرقانونی اعلام شده یا درآینده بشود تفویض گردیده بلکه این اجازه مطلق نیز بوی عطاشده است که از تشکیل هرجمعیتی که به تشخیص خود او مرام یا رویه اش مخالف قانون اساسی است ممانعت بعمل آورد . بعبارت دیگر سازمان امنیت تنها مأمور کشف وتعقیب جرائم سیاسی معین نیست بلکه اختیار تشخیص و قضاوت نیز درمورد مرام و رویه جمعیت ها و نظارت بر اجرای قانون اساسی و "حل منازعات راجعه بحقوق سیاسیه" که طبق اصل ۷۲ متم قانون اساسی درصلاحیت محاکم عدلیه شناخته شده نیز بوی محول شده است . درحقیقت تحت عنوان ممانعت از تشکیل جمعیت های باصطلاح مخالف قانون اساسی به سازمان امنیت اختیار داده شده که هرکس را بخواهد خود سرانه تحت عنوان اینکه مرام یارویه اش مخالف قانون اساسی است تعقیب کند . باچنین اختیاروسیعی سازمان امنیت میتواند حتی خود مجلس و سناراکه چنین قوانین ضد قانون اساسی راوضع کرده اند بمثابه جمعیت های مخالف قانون اساسی مورد تعقیب قرار دهد!

ازسوی دیگر تعقیب سازمانها وافرادی که مشمول مقررات قانون ضدکمونیستی خرداد ۱۳۱۰ می شوند نیز درصلاحیت این سازمان قرارداده شده است . یك توجه سطحی به مواد قانون ۱۳۱۰ بویژه به تبصره ماده ٤ آن ، که مقصود ازدسته و جمعیت مذکور دراین قانون راهرعده از دو نفر بیالا دانسته

است ، برای درک اختیارات نامحدودی که به این عامل ترور ضد انقلابی برای سرکوب هرمختصر فعالیت طبقه کارگر داده شده است کافیست .

حاتم بخشی رژیم به همین جا محدود نمانده است بلکه تمام جرائم مندرج در باب دوم قانون کیفر عمومی راکه ازماده ۶۱ ببعد شامل انواع جنحه و جنایات سیاسی است و همچنین مواد متعددی از قانون دادرسی ارتش راکه باز برخی ازجرائم سیاسی زاد ربرمیگیرد درصلاحیت این سازمان شناخته است .

بدینطریق تار و مارساختن کلیه سازمانهای واقعی طبقه کارگر و سایرجمعیت های ملی ودمکراتیک (یاحتی صرفامخالف ستمگری رژیم) ، کشف و تعقیب کلیه اقدامات سیاسی مخالف حکومت مطلقه بانضمام عموم جرائم سیاسی درزمره وظایف و اختیارات این سازمان تلقی شده است .

برای تکمیل این پوشش قانونی ترور پلیسی ، ما مورین سازمان امنیت بموجب ماده ۳ همان قانون درعداد ضابطین نظامی محسوب گردیده اند و نیز " رسیدگی بکلیه بزه های مذکور فوق درصلاحیت دادگاههای دائمی نظامی " شناخته شده است . ماکنون وارد این بحث نمیشویم که هم وظایف تعیین شده برای سازمان امنیت و هم سلب صلاحیت از مراجع قانونی دادگستری درمورد امور سیاسی و احاله آنها به دادگاههای نظامی سرتاسر برخلاف اصول قانون اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشراست . دراین باره بارهاسخن گفته شده و نیازی به تکرارنیست .

برای اینکه بحث ماجنبه انتزاعی پیدا نکند به حوادث چند سال اخیرمراجعه میکنیم . فاکتهائی که رسماورد اعتراف مراجع دولتی قرارگرفته است نشان میدهدکه تنهادرجریان هشت سال اخیر (از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۰) بیش از یکصد و بیست حکم اعدام درباره متهمین سیاسی صادرشده که لااقل یکصد و دو حکم آن بموقع اجراد رآمده است . هرگاه شش نفر اشخاص معلومی راکه در شکنجه گاههای سازمان امنیت جان سپرده اند ، دو نفر رفقای سربه نیست شده حزب ما (رفقارزمی و معصوم زاده) و همچنین ۱۸ نفری راکه ضمن زد و خورد با پلیس از پای درآمده اند باین رقم بیافزائیم تعداد اعدام شدگان دست کم به یکصد و بیست و هشت نفر بالغ میگردد . درهمین مدت لااقل ۱۲۸ نفر طی تظاهرات خیابانی و دانشگاهی و ۵۲۰ نفر ضمن زد و خوردهائی که دراستانهای فارس و کردستان بوقوع پیوسته است کشته شده اند . بنابراین مجموع کسانیکه بجرم داشتن عقاید سیاسی و یامخالفت با رژیم طی این مدت بقتل رسیده اند به ۷۷۶ نفر میرسد یابعبارت دیگر میرغضبان حکومت مطلقه بطور متوسط سالیانه ۹۷ نفر ازمخالفین سیاسی رژیم رابقتل رسانده اند .

باید اعتراف کردکه دراین زمینه ترور پلیسی ایران رکورد قتل های سیاسی راد ربرابر سرتاسر جهان شکسته است . درواقع حتی رژیمهای فاشیستی اسپانی و یونان هم تاکنون بخود اجازه نداده اندکه دراین مسابقه بر رژیم ایران پیشی جویند . تازه این ارقام تقریبی که برپایه اسامی معلوم و اعترافات رسمی تهیه شده است فقط جزئی از واقعیت رانشان میدهد ، زیرا درمورد بازداشتها ، سربه نیست ها و اعدامهائیکه در استانهای مختلفه ایران انجام میگیرد بندرت اطلاعاتی نشرمی یابد . بهمین جهت حتی درباره شماره واقعی بازداشت شدگان و زندانیان سیاسی ارقام دقیقی دردست نیست .

از برخی شواهد و قرائن برمیآیدکه متوسط سالیانه بازداشتها و پیگردهای سیاسی سازمان امنیت درسراسر ایران کمتراز پانصد نفر نباشد . عده ای از افراد بازداشت شده بدلائل گوناگون تدریجا باتضمین هاوتعهدات مشخص آزاد میشوند و سپس آنچه از غربال شکنجه گاهها و مغزشوئی ها بیرون میگذرد روانه دادگاههای نظامی و به نسبت مقاومتی که ازخود نشان داده اند به حبسهای سنگین یا اعدام محکوم میشوند . بااسامی که دردست است و باتوجه به اعترافاتی که " ثابتی " سخنگوی رسمی سازمان

امنیت یاباصطلاح "مقام امنیتی" ضمن مصاحبه های خودکرده است تنهاد رسال ۱۳۵۰ بیش از ۲۵۰ نفر د رتهران بازد اشت شده اند. د رصورتیکه این رقم راصحیح فرض کنیم آنگاه تعد اد زند انیان سیاسی د رحال حاضر به رقمی نزد یك پانصد نفرمیرسد ، تعد اد ی که بتنهائی زیاد تراز مجموع زند انیان سیاسی د ر اسپانیای فاشیست و یونان سرهنگان فاشیست مآب است.

د رواقع روزی نیست که مخالفان رژیم استبد اد ی راتحت عناوین مختلف به شکنجه گاههای سازمان امنیت نکشند و یا (بنابشیوه ای که بویژه د رجریان سال اخیرمد شده است) جوانی راد رکوی و برزن بضرب گلوله ازپای د رنیاورند. د رمورد شیوه اخیر بخصوص تذکراین نکته لازمست که برخلاف کلیه اصول معمول د رجهان معاصر حتی د رباره اینکه آیا تیراند ازی و قتل نفس ماموران پلیس توجیه قانونی د اشته است یانه کوچکترین رسیدگی هم ولو بصورت ظاهر انجام نمیگیرد و این قبیل جنایات چنان با آب و تاب د رمطبوعات رسمی منتشرمیشودکه گوئی این حق د رعد اد حقوق بلاترد ید و بد یهی سازمان امنیت است.

باری سپس نوبت به د ژخیمان محاکم نظامی میرسدکه بازماند گان این کشتارهای فجیع و جان د رببرد گان شکنجه های وحشیانه سازمان امنیت را به مید انهای تیر یابه زند انها روانه کنند و برای توجیه این اعمال غیرانسانی از لابلای قوانین کیفری نص لایوتبطی راانتخاب نموده مدرك احکام جنایت بارخویش قرارد هند.

یکی ازحقوقد انان مبرز فرانسوی (آقای تیری می نیون)، که د راغاز سال گذشته از طرف فد راسیون بین المللی حقوق بشر برای حضور د ر یکی ازاین محاکمات بتهران آمده بود، د ر پایان گزارش مبسوطی که به این انجمن بین المللی د اده است مشاهد ات خود راچنین خلاصه میکند :

" د رواقع مطلب روشنست: نقض سیستماتیك حقوق انسانی بوسیله یك پلیس ویژه، توأم باهمد ستی منفعل د ادگاههای نظامی، بمنزله شیوه مرجحی د یده میشودکه مراجع ایران علیه هرآنچه که د رکشور بنظرشان خطر سیاسی تلقی میشود بکار میبرند ... شهاد تی که میتوانم د رمورد شیوه بکاررفته د رمحاکمه متهمین ((گروه ۱۸ نفری)) بد هم مرامجاز میسازد اظهارد ارم که محاکمات د یگری که هم اکنون جریان د ارد و نیز محاکمات آینده کاملا تحت همین شرایط ناقض حقوق بشر وقوع میيابد. جنبه سیستماتیك و متأسفانه تکرار احتمالا روزانه این تخلفات، باید باقد رت تمام افشا گرد د. انسانهای سراسرجهان نمیتوانند د ربرابر چنین وضعی بی اعتنابمانند ... این مطلقا قابل تحمل نیست که برخی از متهمان هنگامیکه پس از یکسال بازد اشت موقت به د ادگاه میآیند بازخمهائی د یده شوندکه هنوز التیام نیافته و حتی د رنتیجه شکنجه هائی که بمنظور گرفتن اعتراف معمول گرد یده د چار معلولیت های بسیارشد ید هستند."

میتوان به ارزیابیهای مشابهی که بوسیله ناظران و حقوقد انان خارجی د یگر چه د رمورد شکنجه-ها و د یگر جنایات ساواك و نقض ابتد ائی ترین حقوق انسانی و چه د رباره شیوه شرم آور محاکمات سیاسی و تخلفات بیّن د ادگاههای نظامی از ابتد ائی ترین حقوق و موازین قضائی شده است استناد نمود. د رواقع د رجریان د ه سال اخیرهیچ حقوقد ان یا روزنامه نگارخارجی نبود ه است که پس ازحضور د راین باصطلاح د ادگاهها نفرت و انزجار عمیق خود را ازاین خیمه شب بازی که بنام "محاکمه" خوانده میشود ابرازند اشته و موارد نقض آشکار ابتد ائی ترین حقوق انسانی را متذکرنشده باشد. کلیه این ناظرین و حقوقد انان خارجی و ازجمله ژاکلین پورتل نماینده فد راسیون بین المللی حقوق

بشر، دکترواند شنایدر وکیل دادگستری و نماینده سازمان بین المللی عفو، نوری آلبالا و لیبر تالیس نمایندگان انجمن بین المللی حقوقدانان دمکرات و تیری مینیون نماینده فدراسیون جهانی حقوق بشر، فاکت های تکان دهنده ای ازشکنجه ها و جنایات فجیع ساواک درگزارشهای خود آورده اند که علی رغم تکذیبهای قالبی و تشریفاتی محافل دولتی، هیچگونه جای تردیدی درمورد وجود این تجاوزات شرم آور و این فجایع دوران بربریت از جانب دژخیمان تخصص یافته‌ی ساواک باقی نمیگذارد.

■

بررسی حوادث هشت ساله اخیر و مقایسه فاکتها نشان میدهدکه درجریان سال گذشته تسر و ر پلیسی برشدت و حدّت فشارخویش نسبت به نیروهای مخالف بمراتب افزوده است.

درواقع اگر از احکام اعدام و حبسهای سنگینی‌که درد ادگاههای نظامی برای عده‌کثیری از متهمان سیاسی، باگرایشهای مختلف فلسفی و عقیده ای، صادرکرده اند صرف نظرکرده و تنها احکام اعدام اجراشده رامورد توجه قرار دهیم باز هیچ سالی ازاین حیث تاب مقایسه رابا سال اخیر ندارد. درحالیکه درسال ۱۳۴۲ دونفر، درسال ۱۳۴۳ بیست و دونفر، در ۱۳۴۴ هشت نفر، در ۱۳۴۵ ده نفر و درسال ۱۳۴۷ بیست و یکنفر از متهمان سیاسی اعدام شده اند، تنها ازاسفندماه ۱۳۴۹ تااسفندماه ۱۳۵۰ سی و نه حکم اعدام اجراشده است و لااقل ۱۸ نفر از وابستگان به گروههای مختلف "ماوراء چپ" درزد و خورد با پلیس از پای درآمده اند.

یك مطالعه سطحی از تبلیغات وسیعی‌که جراید وابسته بدولت و رادیو تلویزیون دولتی طی سال اخیر بشاره سازمان امنیت و درتعقیب مصاحبه های باصطلاح "مقام امنیتی" نموده اندبتنهائی برای نشان دادن این امرکه ترور پلیسی رژیم برشدت تعرض خود درجریان سال گذشته افزوده است کفایت میکند.

بدیهی است علل اصلی تشدید ترور پلیسی رابایددرخود همین شیوه حکومت و سیاست ضد دمکراتیك رژیم جستجوکرد نه درخارج ازان. طبقات و اقشارمختلفه مردم که حقوق وازادیشان بانحاء گوناگون مورد تعرض و تجاوز سازمان امنیت و دیگر عمال رژیم قرارمیگیرد طبعا نمیتوانند دربرابرآن و اکنشی از خود نشان ندهند.

این واکنش برای دفاع ازآزادیها و حقوق دمکراتیك نه تنهاحق مشروع و غیرقابل انکارتوده هاست بلکه درعداد وظایف اساسی هرانسان واقعی است. بنابراین برخلاف آنچه مراجع رسمی دولتی، سازمان امنیت و ارگانهای تبلیغاتی وانمود میکنند، جنب و جوشی‌که درجریان سال‌گذشته درکشورمامشهود گردید، باوجود جهات اشتباه آمیز و شیوه های زیان آوری که گروههای چپ رو درمبارزات خود بکار برده اند، نه تنهاسیاست ترور پلیسی راتوجیه نمیکندبلکه بعکس خود معلول و نتیجه مستقیم همین سیاست است.

البته پدیده ترور پلیسی و تشدید آن نمیتواند درچهارچوب مسئله تعیین مسئولیت مطرح شود، زیراتردیدی نیست که شیوه پلیسی یعنی‌خشن ترین شکل مبارزه طبقاتی هیئت حاکمه، بنا برماهیت ارتجاعی و ضدانقلابی خود، به تناسب اوج و فروکش نهضت برشدت فشار و تضییقات خود میافزاید و یا ازآن میکاهد. بنابراین مسئولیت رژیم پلیسی درحوادثی‌که روی میدهد مسئولیتی است مطلق و غیرقابل توجیه.

ولی این نکته نیز قابل تردید نیست که شیوه های مبارزه و اعمال اشتباه آمیز و خطاهائی‌که افراد یاگروههای وارد در نبرد مرتکب میشوند نمیتواند درتشدید ترور پلیسی بی‌تاثیرباشد زیرادرهرصورت رژیمی‌که شیوه ترور پلیسی راپایه سیاست خود قرارداده کورکورانه عمل‌نمیکند و حد اعلای خشونت را

بدون توجه به روحیات مردم و واکنشهای افکارعمومی کشور و جهان بکار نمیبرد. اگر غیر ازاین میبود دستگاه دولتی هیچگونه احتیاجی به کوشش در توجیه اعمال خود نمیداشت و برای او احتیاجی هم به پوششهای "قانونی واخلاقی" و استفاده از اقسام پروکاسیونها، نیرنگها و دامهای تحریک آمیزنمیبود.

ازسوی دیگر مسئله شیوه های مبارزه تنها از این لحاظ که مورد استفاده تحریک آمیز خائنانه پلیس و وسیله توجیه اعمال آن در برابر افکارعمومی قرارمیگیرد، شایان توجه نیست بلکه بخصوص از آن جهت که نتایج مشمر یازیان آوری برای مجموع نهضت وکارانقلابی بوجود میآورد وفعالیت آینده رزمندگان جنبش راتسریع یاکند میکند دارای اهمیت شگرفی است. اتخاذ شیوه های توطئه گرانه، ماجراجویانه و سکتاریستی تنهاموجب بی اثرشدن زحمات، تدارکات و فداکاریهای مباشرین اقدامات مزبور واتلاف بیهوده افراد مبارز نیست بلکه مهمترازآن آثاری است که ازخودبجای میگذارد و چه بسا برای مدتها زحمات و فداکاریهای مبارزین دیگر و مجموع جنبش را دچار اشکالات عدیده میکند وموجب شوراندن افکارعمومی علیه نهضت میشود و بجای آنکه توده هارابمبارزه جلب نماید آنهارا احتمالا برای مدت درازی ازعمل انقلابی دور میسازد و هزاران زیان دیگر.

خطانیست اگرمامجموعه این قبیل شیوه هارا (لااقل درمورد آن مبارزینی که حسن نیت دارند وفقط درنتیجه عدم درك شرایط مبارزه و مجهز نبودن به تئوری علمی انقلاب مرتکب انواع اقدامات ماجراجویانه میشوند) تحت عنوان سکتاریسم نامگذاری کنیم. زیراسکتاریسم بنابرتعریف عبارت ازآن شیوه ایست که بدون مطالعه شرایط و محاسبه نیروها وظایفی رادر برابرجنبش قرارمیدهدکه مافوق توانائی او در زمان معین است. سکتاریسم عبارت از شیوه ایست که بجای تکیه برتوده ها و فعالیت درراه متشکل کردن و برانگیختن نیروی انقلابی آنان، فعالیت انقلابی رادرچهارد یوار محدود توطئه گری محصور میکند، کادرهای ذیقیمت انقلابی رابطرف اقدامات بی نتیجه و ناآماده میکشاند، فعالیت روزانه وکار مستمر تجهیزی، آموزشی و سازمانی درمیان توده هاراتحقیرمیکند و نسبت به عوامل و عناصری که بالقوه درعداد متحدین طبقه کارگرمحسوب میشوند روش بی اعتنائی و یا دشمنی پیش میگیرد.

درواقع اقدامات گروههای سیاهکل، چریکهای شهری ونظایرآن چه ازلحاظ تئوری مبارزه و چه از جهت شیوه های بکاربرده شده و نیز ازجهت نتایج زیان آوری که برای مجموع جنبش ببار آورده اندکاملا درکادرتعریف فوق میگنجد.

بدیهی است رژیم ضد دمکراتیك ایران که برای جلوگیری از اعتلاء جنبش خلق و سرکوب آن هردم بهانه ای میتراشد و علی‌راد ستاویز اقدامات تروریستی خویش قرارمیدهد، بانك زنی ها، بمب گذاری ها و برخوردهای خیابانی واقدامات نظیرآنرابهترین فرصت و عالیترین بهانه برای تشدید تدابیر ترور پلیسی و توجیه جنایات رژیم در برابرافکارعمومی ایران و جهان تلقی میکند.

همین جا و بویژه برسرشیوه های مبارزه است که بین حزب توده ایران و انواع چپ نمایان و چپ گرایان خط فاصل کشیده میشود. آنچه که دائما و بانحاء مختلف ازجانب گروه های مزبورتلقین میشود عبارتست از خلط مبحث درباره وظایف مستمر و دیرپای انقلابی و وظایف مبرم مبارزه ضد امپریالیستی و دمکراتیك، یعنی دو وظیفه ای که درعین وجود پیوند ناگسستنی بین آنها، ازلحاظ دوری و نزدیکی زمان عمل و شیوه های مبارزه ازهم متمایزند. عناصر مزبور چنین ادعامیکنندکه چون رژیم ترور پلیسی در کشورما تسلط دارد مبارزه درراه آزادیهای دمکراتیك خالی از محتوی است و لذا تشخیص و تفکیك وظایف انقلابی روز مره علی‌بیحاصل است و گویابهمه مسائل بغرنج انقلاب ایران میتوان فقط ازدهانه تفنگ پاسخ گفت.

بدینطریق اینان مسئله براندا ختن رژیم طبقاتی را، صرفنظر ازکلیه شرایط ضرور عینی و ذهنی انقلاب اجتماعی، یکباره درد ستور روز نهضت قرارمیدهند و برای نیل باین هدف نیز یك نسخه ازپیش

آماده بیشترند ارند و آن مبارزه مسلحانه است.

درباره ماهیت و ارزیابی باصطلاح "تئوری مبارزه مسلحانه" و تئوریها و شیوه های ماجراجویانه ای که ازجانب انواع چپ نمایان و چپ گرایان عنوان شده و میشودکرارا در ارگانهای تبلیغاتی ما بحث شده و میشود و بدرستی بمثابه نظریاتی منافی بامارکسیسم ـ لنینیسم ردّ شده است. بنابر این احتیاجی به تکرارآن استدلالات نیست. آنچه دراین مورد شایان ذکراست تضاد بارزی است که درنحوه استدلال این قبیل عناصر بچشم میخورد. درواقع اینان برای نفی لزوم مبارزه درراه دمکراسی خود به فقدان آزادیهای دمکراتیک و سرکوب وحشیانه ی جنبش یابعبارت دیگر به سیاست ضد دمکراتیک رژیم استناد میکنند یابزبان ساده ترچنین میگویند: "چون آزادیهای دمکراتیک وجود ندارد نمیتوان درراه آن مبارزه کرد". صرفنظرازآنکه معلوم نیست بچه دلیل آنچه درمورد انجام وظایف مبرم دمکراتیک بسبب وجود ترور پلیسی ممکن شمرده نمیشود درباره وظایف دورنمائی و عالیتر انقلابی و سرنگون ساختن حکومت طبقاتی امکان پذیرتلقی میگردد، اصولا اگرچنین استدلالی راملاک قرارد هیم آنگاه باید به این تناقض غیرمنطقی نیز تن دهیم که گویامبارزه درراه آزادیهای دمکراتیک فقط هنگامی امکان پذیراست که چنین آزادیهائی وجود داشته باشد یا این مبارزه هنگامی ضرورت پیدا میکندکه رژیم سیاست ضد دمکراتیک رادنبال نکند! نتیجه غیرمنطقی و باطل دیگر این استدلال چنین میشودکه سیاست ترور پلیسی و سرکوب نهضت، رژیم راازمبارزات دمکراتیک مردم درامان نگاه میدارد، درحالی که اتخاذ سیاست نرمتری درمورد آزادیهای دمکراتیک توده های مردم رابه واکنشهای شدیدتری خواهدکشاند!

اگر این "تئوری" راعمیقترمورد توجه قراردهیم مشابهت آن بانظریات سخنگویان رسمی رژیم آشکار میشود، زیرا آنهانیز چنین نظریه ای راتبلیغ میکنندکه اتخاذ روش دیگری غیر از تروروانختناق "امنیت و ثبات" رابهم میزند و گویاموجب "اغتشاش" میگردد.

درواقع این عناصر انقلابی نمامیکوشند تابرنامه فعالیت سیاسی دور و نزدیک جنبش انقلابی رادر قالب فرمول ساده "مبارزه مسلحانه" ادغام کرده یکباره خیال خود را ازکار روزانه و درشرایط کنونی دشوار انقلابی یعنی فعالیت مستمر درراه بسیج توده های مردم و سازماندهی بردبارانه و پیگیرانه مبارزه آنها درد و جهت این پیکار سیاسی آزاد سازند.

چون عناصر مزبور باوصف چنین نظریات باطل خویشتن را "مارکسیست ـ لنینیست" هم قلمداد میکنند، بهتراست برای نشان دادن تباین آشکار این قبیل نظریات باتعالیم لنین از خود لنین نقل قولکنیم. لنین در یکی از آثارمعروف خود آنجاکه وظایف سوسیال دمکراتهای روس راتشریح میکندبویژه لزوم توجه به این دو وظیفه راتاکید نموده مینویسد: (۱)

"منظور فعالیت عملی سوسیال دمکراتها رهبری مبارزه طبقاتی پرلتاریا و متشکل کردن این مبارزه است درهردوصورت آن: مبارزه سوسیالیستی (مبارزه برضد طبقه سرمایه داران، یعنی مبارزه ای که هدفش مصروف به انهدام رژیم طبقاتی و ایجاد جامعه سوسیالیستی است) و مبارزه دمکراتیک (مبارزه برضد حکومت مطلقه یعنی مبارزه ایکه هدف آن مصروف بدست آوردن آزادی سیاسی در روسیه و دمکراتیزه کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه است)".

ازسوی دیگر عناصر چپ رو و انقلابی نما علی رغم گرایشهای گوناگونی که درمیان آنها وجود

---

(۱) آثارمنتخبه لنین بزبان فارسی. جلد اول، قسمت اول "وظایف سوسیال دمکراتهای روس" ص ۲۹ وبعد

دارد ، بامخلوط ساختن این دو وظیفه عملا مسئله مبارزه علیه حکومت مطلقه رابامبارزه علیه شکل سلطنتی آن مشتبه میسازند و بدینطریق یکبارد یگرآب به آسیاب تبلیغات گردانندگان رژیم میریزند.

روشن ترین نمونه این طرز فکررا اخیرا یکی از همین گروههای چپ نمادر بیانیه ای که عنوان پرطنطنه "جبهه آزادی بخش ملی ایران" را هم بآن داده شده بدست داده است. درماده اول بیانیه ی مزبور برنامه این باصطلاح "جبهه آزادی بخش ملی ایران" چنین تعریف شده است :

"تاکید میکندکه رژیم سلطنتی ایران مغایراستقلال وآزادی ایران است و گرهی است که ایران راوابسته ساخته وبریدن این گره از وظایف مقدم جنبش است . . . بدیهی است وقتی کلیه حقوق سیاسی جامعه از جانب رژیم سلب شده است و قانون اساسی بخشن ترین شکل ممکن ازجانب دستگاه حاکمه نقض شده و در شرایطی که امکان فعالیت های سیاسی قانونی وجود ندارد ، جبهه آزادی بخش ملی ایران نابودی مرکز ثقل دستگاه سیاسی راکه آشکارا مرجع و منبع دائمی دیکتاتوری و وابستگی به امپریالیسم است خواستارشده ، حاکمیت توده ها و استقرارجمهوری دمکراتیک خلقهای ایران راخواستارمیگردد". (۱)

بدون اینکه بخواهیم کلیه مطالب مغلوط این سند سراسرانحرافی رامورد بحث قرارد هیم فقط توجه خوانندگان را به نکات ذیل ، که درواقع نشان دهنده خویشاوندی این نظریات باانحراف سابق-الذکراست ، جلب میکنیم . چنانکه دیده میشود درفرمول بالا ، مبارزه درراه آزادیهای دمکراتیک باستناد وجود رژیم ترور واختناق و بادعای عدم امکان فعالیت های سیاسی قانونی (!) نفی شده و چنین وانمودگردیده است که گویافعالیت سیاسی فقط درچهارچوب علنیت و قانونیت انجام پذیر است وبراین پایه هدف استراتژیک "حاکمیت توده ها واستقرارجمهوری دمکراتیک" جانشین مبارزات مبرم سیاسی شده و بالنتیجه ازمیان برداشتن رژیم سلطنت (نه پایان دادن به رژیم حکومت مطلقه) "وظیفه مقدم جنبش" تلقی گردیده است.

همچنانکه لنین متذکرگردیده است (۲)تردیدی نیست که جمهوریت انتخابی ، مترقی ترین شکل حکومت بورژوائی است ولی برای طبقه کارگر و حزبش مسئله شکل حکومت بخودی خود و جدا ازمحتوی طبقاتی آن و خارج از مجموع مبارزه انقلابی مطرح نمیشود ، زیرا تغییرشکل رسمی حکومت بتنهائی و بدون آمادگی انقلابی و تحول بنیادی رژیم دردی راد وانمیکند و نمیتواند پاسخگوی مطالبات سیاسی اجتماعی طبقه کارگر و حزب آن باشد.

وجود انواع گوناگونی از رژیمهای ضد دمکراتیک(دیکتاتوری و فاشیستی) درقالب جمهوریت و سلطنت درکشورهای مختلفی ازجهان کنونی این حقیقت رابنحو بارز تائید میکند و نشان دهنده این واقعیت است که تغییرشکل رسمی حکومت به تنهائی و جدا از مجموع پروسه انقلابی نمیتواند هدف طبقه کارگر و حزب آن باشد. همین امر یکی از وجوه افتراقی است که میان حزب طبقه کارگر و یک حزب جمهوریخواه بورژوائی حد فاصل رسم میکند.

گروههای انقلابی نمائی نظیر این باصطلاح "جبهه آزادی بخش ملی ایران" که از سوئی "بریدن گره سلطنت" راازِ "وظایف مقدم جنبش" میشمارند و ازسوی دیگر امکان هرگونه فعالیت

---

(۱) همه جا تکیه روی کلمات از نویسنده مقاله است .

(۲) کنفرانس لنین درباره دولت در دانشگاه اسورد لف (۱۱ ژوئیه ۱۹۱۹) ترجمه فرانسه ، چاپ ۱۹۵٤ صفحات ۲٤ و ۲۵

سیاسی را در جهت آزادیهای دمکراتیک بهبهانه وجود رژیم ترور واختناق نفی میکنند ، ناگزیرنمیتوانند راه دیگری جز توطئه گری سیاسی و تشبث به انواع اقدامات ماجراجویانه برای نیل به هدفهای خویش بیابند. اندیشه های بی سرانجام و باطلی نظیر "تئوری بقاء" امیرپرویز پویان و گروه باصطلاح چریک-های شهری نیزکه درواقع جز تکرارشیوه های بلانکیستی و آنارشیستی و جانشین ساختن نظریه غیر مارکسیستی "عمل قهرمانان و زبدگان" بجای تئوری مارکسیستی ــ لنینیستی انقلاب اجتماعی چیز دیگری نیست ، از انواع همین افکارتوطئه گرانه و ماجراجویانه است.

ولی حزب توده ایران هیچگاه مبارزه سیاسی راباتوطئه گری اشتباه نمیکند و هرگز درس بزرگی را که لنین، درمقطع ردّ نظریات توطئه گرانه هواداران "نارودنایاولیا" ، بتمام جنبش‌های انقلابی جهان داده است از نظردورنمیدارد. لنین درهمان اثرسابق الذکر(۱) مینویسد :

"سنن بلانکیسم و روح توطئه گری بی اندازه درنارودنوولیستهاقوی است. بحدّی قویست که نمیتوانند مبارزه سیاسی رابصورت دیگری غیرازتوطئه سیاسی تصورنمایند. ولی سوسیال دمکراتها ازاینگونه تنگ نظری هامبری هستند. آنهابه توطئه اعتقادی ندارند. آنهافکرمیکنندکه دوره توطئه هامدتهاست سپری شده است و تنزل دادن مبارزه سیاسی بسطح توطئه معنایش از یکسو محدودکردن بی اندازه آن و ازسوی دیگرانتخاب بی ثمرترین شیوه های مبارزه است ... آنها (سوسیال دمکراتهای روس) هرگز وظیفه مبارزه درراه سوسیالیسم راازوظیفه مبارزه درراه آزادی سیاسی جدانکرده اند. ولی آنهاهمیشه براین عقیده بوده و هستندکه این مبارزه باید بدست توطئه کنندگان انجام نشودبلکه بدست یك حزب انقلابی انجام شودکه به جنبش کارگری اتکاء دارد. آنهابراین عقیده اندکه مبارزه برضدحکومت مطلقه باید عبارت باشد ازپرورش، باانضباط کردن و متشکل ساختن پرلتاریا، تبلیغات سیاسی میان کارگران بمنظور رسواساختن تمام مظاهرحکومت مطلقه وداغ ننگ زدن برچهره کلیه شوالیه های حکومت پلیسی و مجبورکردن این حکومت به گذشت ، نه اینکه تشکیل توطئه."(۲)

اینست آموزش لنین بزرگ، آموزشی که حزب توده ایران براساس آن وباانطباق آن بشرایط ویژه ایران وباتوجه بوضع جنبش کارگری کشور و تناسب نیروهای انقلابی ، برنامه فعالیت خود راتعیین کرده است.

این خط مشی ، روشن و بی ابهام است زیراازیکطرف بین حزب توده ایران و انواع منحرفین راست که باستناد تغییرات ده ساله اخیر مبارزه طبقاتی و مبارزه سیاسی علیه رژیم ترور پلیسی و سایر مظاهرحکومت مطلقه راتحت الشعاع روش سازشکارانه خود قرارمیدهند ، خط فاصل رسم میکند و از سوی دیگر میان حزب توده ایران و انواع منحرفین چپ نما و چپ گرا، که باانکارواقعیت اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران، باچشم پوشی ازوضع نهضت وآرایش نیروهای انقلابی جامعه و بامطلق ساختن تاثیر ترور پلیسی بمثابه "مانع غیرقابل عبور" برای فعالیت درمیان توده های مردم ، میکوشند روشهای ماجراجویانه، قهرمان منشانه و زیان آور هجومهای سبکسرانه خالی از تدبیر رابه جنبش انقلابی کشورما تحمیل نمایند ، مرز روشن بوجود میآورد.

---

(۱) "وظایف سوسیال دمکراتهای روس" آثارمنتخبه لنین بزبان فارسی جلد اول -قسمت اول صفحه ۲۲۶ و بعد

(۲) تکیه همه جاازآن نویسنده مقاله است.

برای ایجاد روشنائی بیشتر و تحکیم استدلال در مورد سیاست و شیوه مبارزه ای که حزب توده ایران در شرایط کنونی لازم وکافی میشمارد یکبار دیگر به منبع فیاض گنجینه آثار لنین مراجعه میکنیم. لنین در پولمیکی که در سال ۱۹۰۹ با اوتزوویست ها (*) کرده است در مورد ضرورت انطباق اشکال مبارزه با شدت و ضعف اوج نهضت مینویسد :

" هرانداز ه که نیروی مکانیکی ارتجاع قویتر و هراندازه که ارتباط باتوده ها ضعیفتر باشد ، وظیفه‌ی آماده کردن افکار توده ها (و نه وظیفه‌ی اقدامات مستقیم) و استفاده ازطرقی که حکومت کهنه برای تبلیغ و تهییج ایجاد کرده است (و نه هجوم مستقیم توده ها برخود همین حکومت کهنه) ، بیشتر در دستور روز قرار میگیرد" (۱)

حوادث سالهای اخیر بخوبی نشان میدهد که انحرافات سکتاریستی وچپ روانه، که بویژه تحت تاثیر الگوسازیهای هواداران سیاست ناسیونالیستی و ضد مارکسیستی زمامداران کنونی چین و برخی نظریات آنارشیستی و نئوتروتسکیستی اروپای غربی و امریکای لاتین، عده ای ازجوانان پرشور و تشنه آزادی کشورمارا به گمراهی کشانده است ، در شرایط کنونی منفی‌ترین پدیده جنبش انقلابی ایران بشمار میآید.

در واقع اتخاذ روشهای ماجراجویانه و توطئه گرانه مزبور زیانهای کمابیش سنگینی به جنبش انقلابی مردم ایران وارد ساخته و میسازد که اهم آنها رامیتوان بشرح زیرین خلاصه نمود :

۱ــ عده ای ازافراد پرشور و فداکارجامعه ما را در بدترین شرایط و بامنفی‌ترین نتایج بدست دشمن طبقاتی نابود ساخته است.

۲ــ بااقدامات نادرست و غیرمدبرانه ی خود بهانه های گوناگونی بدست حکومت مطلقه داده است تاترور پلیسی و اعمال فشار به توده ها رابمقیاس بزرگتر و وسیعتری تشدید نماید.

۳ــ باکمک غیرمستقیم به تشدید ترورپلیسی وایجاد محیط وحشت و ارعاب علا فعالیت منظم و ثمربخش انقلابی را در میان توده ها بمراتب دشوارتر از پیش ساخته است.

٤ــ در نتیجه اقداماتیکه نه اصولا قابل توجیه است و نه اجتماعا واخلاقا با روحیات بسیاری از مردم ایران سازگاراست (ترورانفرادی، بمب پرانی ، عملیات تخریبی ، بانك زنی وامثال آن) و همچنین در اثر برانگیختن عوامل مشدد ترورپلیسی ، عده ای ازعناصری راکه بالقوه در عداد متحدین جنبش استقلال طلبانه وآزادیخواهانه بشمار میآیند ازنزدیکی وکمك به جنبش مسلحانه دور میسازد.

۵ــ پایان بی سرانجام اقدامات مزبور وسرکوب وحشیانه پلیسی ، عده ای ازمبارزین صادق راه نهضت را، که صرفا برپایه احساسات و شورانقلابی بسراب این قبیل اقدامات بی تعقل، بمثابه یگانه راه وصول بمقصود دل باخته اند ، یاازفعالیت انقلابی دلسرد و ناامید و نسبت

(*) گروهی از بلشویکهای چپ روکه در دوران فروکش جنبش انقلابی روسیه بالقاظی های انقلابی نما در برابر خط مشی لنینی مدعی بودند که فقط کسانی رامیتوان انقلابی نامید که هوادار سنگربندی وجنگ خیابانی باشند ولذا هرگونه شکل قانونی فعالیت حزبی راتحریم میکردند و فراخواندن نمایندگان حزب راازمجلس پیشنهاد مینمودند.

(۱) مجموعه کامل آثار لنین بزبان روسی ، جلد ۱۹ صفحه ۷۸ــ تکیه همه جاازنویسنده مقاله است.

به ان بی‌علاقه میسازد و یا برخی از آنها را به تسلیم و سازش با رژیم میکشاند. نمونه هـــای تاسف آوری که از این پدیده بدنبال سرکوب "گروه سیاهکل" و "گروه چریک شهری" طی یکی دو ماه اخیر پدیده شده است و نیز تئوری بافیهای سازشکارانه ی عناصری چون پرویز نیکخواه و نظائر آن این حقیقت را بطور عیان نشان میدهد.

۶ــ اقدامات مزبور و تبلیغات گروههای مائوئیستی، آنارشیستی و نئوتروتسکیستی و انواع چـــپ رویهای دیگر نه تنها زمینه مساعدی بدست عمال حکومت مطلقه برای تشدید تبلیغـــات و فشارهای ضدکمونیستی میدهد بلکه این زیان سنگین را نیز ببار میآورد که این نظریات غیرلنینی و غیرکمونیستی تحت عنوان مارکسیسم ــ لنینیسم در معرض افکار عمومی مردم ایران قرار میگیرد، در حالیکه نه از لحاظ تحلیل ماهیت پدیده های اجتماعی و سیاسی و نه از جهت شیوه هـــای عمل کوچکترین وجه مشابهتی بین این نظریات و اقدامات از یکسو و تئوری انقلابی مارکسیسم لنینیسم از سوی دیگر وجود ندارد.

در واقع این پریشان گوئیهای انقلابی‌نما و اعمال چپ روانه‌ای که براساس آن انجام میگیـــرد، صرفنظر از جنبه آگاهانه یا ناآگاهانه عاملین و مباشرین آن، عملا و بطور غیرمستقیم در جهت تقـــویت تبلیغات و اقدامات ضدکمونیستی محافل امپریالیستی و ارتجاعی در سراسر جهان و از جمله در ایران سیـــر میکند. امپریالیسم و ارتجاع در مبارزه ضدکمونیستی و ضد شوروی خود بدو طریق از این قبیل اقدامـــات استفاده میکنند: ۱. از سوئی اقدامات ماجراجویانه گروههای چپ گرا را بهانه اعمال فشار و سرکوب جنبش کارگری و انقلابی در داخل کشورها قرار میدهند و از سوی دیگر میکوشند تا در برابر افکار عمومی داخلی و بین المللی، با استناد انواع این قبیل تئوریهای نادرست، میان کمونیسم و آنارشیگری، میان فعالیت انقلابی و توطئه گری، میان کار منظم سیاسی و اقدامات خرابکارانه، علامت تساوی بگذارند و بدینطریق بمبارزه متحد توده‌ای وسیع سراسر جهان علیه امپریالیسم و ارتجاع بطور اعم و مبارزه طبقه کارگر در راه دمکراسی و سوسیالیسم از لحاظ معنوی لطمه وارد آورند.

بیهوده نیست که محافل حاکمه کشورهای امپریالیستی و مطبوعات وابسته باین محافل، بویـــژه از هنگامیکه اقدامات انشعابگرانه گروه مائوتسه تونگ وحدت جنبش کمونیستی و کارگری جهان را مختل ساخته است، با ابراز کمال خوشوقتی این واقعه را بفال نیک میگیرند، این عامل اختلاف را در محاسبات تاکتیکی و استراتژیکی داخلی و بین المللی خود بحساب میگذارند و حتی آشکارا گروههای مختلف چپ رو و چپ نما را در اقدامات خرابکارانه علیه احزاب کمونیستی و کارگری مورد حمایت خویش قرار میدهند.

طی ماههای اخیر متعاقب محاکمات اسفند ماه ۱۳۵۰ که منجر به کشتار دسته جمعی گروهـــی از جوانان عاصی، جان برکف و گمراه کشور ما گردید، ارتجاع ایران نیز این فرصت را غنیمت شمرد و با استنـــاد اظهارات عده ای از متهمین که خود را در تحقیقات و در جریان دادگاه نظامی "مارکسیست ــ لنینیســت" هم خوانده اند، بوسیله رادیوی دولتی و مطبوعات وابسته بسازمان امنیت دست بیک سلسله تبلیغات شدید ضدکمونیستی و ضد شوروی بطور اعم و علیه حزب توده ایران بالاخص زده است (با اینکه کلیـــه متهمین مزبور صریحا و بدرستی هرگونه تعلق و ارتباطی را با حزب توده ایران و نظریات آن نفی کرده اند).

بدینطریق تاکتیک عمومی امپریالیسم و ارتجاع در استفاده از اقدامات عناصر چپ نما و چپ گرا بمنظور سرکوب هرچه بیشتر نهضت عمومی انقلابی از یکسو و تشدید تبلیغات ضدکمونیستی بکمک وارونه جلـــوه دادن تئوریهای مارکسیسم ــ لنینیسم، یکبار دگر رمقیاس کشورما به ثبوت میرسد.

همصدائی برخی از گروههای مائوئیستی در این ارکستر شوم ضد شوروی و ضد توده ای که محـــافل حکومت ایران براه انداخته اند، و طوفان در شماره ۵۴ خود آنرا تا حد یک پروکاسیون منفور پلیســی

تنزل داده است ، جانب دیگر این مدال همکاری باهدفهای ارتجاعی رژیم وسازمان امنیت راتشکیل میدهد. چون بحث در این باره ماراازهدفهای اصلی مقاله دورمیکند گفتگود راین مسئله رابموقع دیگر میگذاریم و میگذریم.

در پایان این گفتارممکن است برای خوانندگان چنین سئوالی مطرح شود :

" درصورتیکه حزب توده ایران کلیه اقدامات چپ روانه و ماجراجویانه رابمثابه انحراف ازاصول انقلابی طبقه کارگرمحکوم میکند ، بچه دلیل و برمبنای کدام اصل ازمباشرین و عاملین این روشهاکه بدام سازمان امنیت میافتند و به دادگاههای نظامی جلب میشوند دفاع میکند " ؟

چنین سئوالی بجاومستحق پاسخ شایسته است. برای روشن ساختن مطلب بدوااین نکته رامتذکر میشویم که حزب توده ایران هیچگاه ازنظرات ، تئوریها ، عقاید واقدامات ماجراجویانه این قبیل افراد دفاع نکرده و نخواهد نمود ، زیراچنین دفاعی ، ولو بطورقسمی ، نه تنهابمنزله نفی خط مشی سیاسی حزب توده ایران بلکه موجب گمراهی واغفال افراد طبقه کارگرو دیگرزمندگان نهضت انقلابی کشورماخواهد شد ، امری که هرگز حزب توده ایران بخود اجازه نداده و درآینده نیز نخواهد داد .

ولی مبارزه درراه دمکراسی ، که یکی ازوظایف عمده سیاسی حزب توده ایرانست ، بدون مبارزه علیه کلیه مظاهرسیاست ضد دمکراتیک رژیم و قبل ازهمه بدون مبارزه مستمر وپیگیرعلیه تروروپلیسی سازمان امنیت ودادگاههای فرمایشی نظامی امکان پذیرنیست. یکی ازمظاهرعمده تروروپلیسی بازداشت خودسرانه و خلاف قانون متهمین سیاسی ، اعمال شکنجه های غیرانسانی ، اعم ازجسمانی و روانی ، نسبت بکسانی است که تحت اتهام سیاسی درچنگال خونین ساواک گرفتارآمده اند. مظهرد یگر رژیم خود سری و ترور پلیسی ، چنانکه قبلانیز متذکرشده ایم ، عبارت ازهمین بیدادگاههای نظامی است که درواقع مکمل اقدامات جنایت بار ساواک اند و باپایمال کردن کلیه اصول و قواعد قضائی و محاکماتی درچهاردیوار دادگاه دربسته ، دور از اغیار و مصون از رسیدگی و بازخواست هرمرجع صلاحیتدار قضائی ، آنچه ساواک بریده است میدوزند.

بنابراین ، وظیفه حزبی که عیقامعتقد به بسیج و سازماندهی مبارزه متحد توده ها درراه بدست آوردن آزادیهای دمکراتیک است ، جز این نمیتواند باشدکه کلیه مظاهرخود سری و ترور پلیسی رابا تمام قوا افشانموده ، ازحقوق و تضمینات قانونی وتامین قضائی عموم افرادی که تحت اتهام سیاسی یا حتی غیرآن ، گرفتاراین دستگاههای ترور و اختناق شده اند ، دفاع نماید.

دفاع ازحقوق دمکراتیک متهمین سیاسی ، صرفنظرازموافقت یامخالفت باافکاروعقاید آنها ، یکی ازنخستین وظایف هرسازمانی است که بنحوی ازانحاء علیه رژیم خود سری و مطلقیت حکومت بمبارزه برخاسته است.

بدینطریق واضح میشودکه دفاع جدی و پیگیرحزب توده ایران از متهمین سیاسی بهیچوجه مبتنی برموافقت باعقاید و شیوه های عمل آنهانیست ، بلکه صرفاو فقط برپایه مبارزه برای تامین حقوق و آزادیهای دمکراتیک فردی واجتماعی درکادرمبارزه علیه رژیم پلیسی ، افشاء اقدامات ضد دمکراتیک دولت و بسیج افکارعمومی داخلی و بین المللی انجام میشود.

حزب توده ایران ازاین خود خواهی و محدودیت فکری ، ازاین طرز تفکرخرده بورژوائی ، که در مقام دفاع ازاصول دمکراتیک بین یاران در بند خود و دیگران تفاوت قائل میشود ، بدوراست. حزب توده ایران به عامیت مبارزه درراه آزادی و دمکراسی عیقامعتقد است و لذا آنراتنهابموارد محدود دفاع ازسازمان ، اعضاء وهواداران خویش منحصرنمیکند.

ارگانهای تبلیغاتی حزب توده ایران بارها و مورد رموارد عدیده پیگیری واعتقاد راسخ حزب مارا در این زمینه باثبات رسانده اند. دفاع و حمایت جدّی حزب توده ایران ازحقوق دمکراتیک مخالفینی‌چون خلیل‌ملکی و هواداران‌ش، دفاع و حمایت ازحقوق دمکراتیک انواع افراد وابسته بگروههای مختلفه سیاسی و مذهبی (باگرایشهای گوناگون چپ و راست سیاسی و حتی باموا ضعی‌که در پاره ای موارد نسبت به حزب توده ایران خصمانه نیز بوده است)، که طی دهسال اخیر مورد تعقیب و تضییقات سازمان امنیت و احکام جابرانه دادگاههای فرمایشی نظامی بوده اند بهترین گواه براین مدعاست.

بنابراین بهیچوجه جای‌شگفتی نیست که ارگانهای تبلیغاتی ما درعین مخالفت شدید با اصول عقیده ای و شیوه های نادرست و انحرافی افراد منتسب به گروههای چپ و راست، ازحقوق‌وآزادیهای افراد مزبورد ربرابرمظالم دستگاه ترور پلیسی باتمام قوامد افعه میکنند. آن مخالفت، جزئی است ازمبارزه حزب، برای منزه نگاهداشتن جنبش کارگری و حزب طبقه کارگر از انواع انحرافات چپ و راست واین مدافعه و حمایت جزئی است ازمبارزه حزب توده ایران علیه حکومت مطلقه برای استقرارآزادیها وحقوق دمکراتیک مردم ایران. اولی مبارزه ایست خاص درکادرمسائل درون نهضت و دومی مبارزه ایست عام درمقیاس تمام خلق.

(*) چون اصطلاحات (دولت، حکومت، رژیم) درزبان کنونی فارسی غالبا باهم یکدیگرچنان مخلوط میشوند که ممکن است دردرک مفاهیم علمی این اصطلاحات ابهامات جدی بوجود آید، دراین مقاله کوشش‌شد، تاحدی که ازنظر زبان متداول ماامکان پذیراست، هریك ازاصطلاحات مزبورد رمفهوم و معنای علمی کلمه مورد استفاده قرارگیرد. لذا متذکرمیگردد که دراین مقاله هرجا دولت بطورمطلق ذکرشده مفهوم مارکسیستی آن یعنی سازمان سیاسی و ارگان دیکتاتوری طبقات حاکمه مورد نظربوده است، نه دولت بمفهوم هیئتی‌که ما مورد اره امورحکومت است، آنچنانکه درزبان سیاسی متداول ایران مورد استفاده قرارمیگیرد. بهمین جهت برای مفهوم اخیراصطلاح حکومت بکار رفته است. اصطلاح "رژیم" ازنظرعلمی بمعنای نظام دولتی، شیوه حکومت و آن اسالیبی است که بکمك آنها طبقه حاکمه تسلط سیاسی و اقتصادی خویش‌راا عمال میکند (مانند رژیم فاشیستی، رژیم جمهوری، رژیم مشروطه و غیره). در برخی از زبانها، ازآنجمله در زبان فارسی، "رژیم" رابمعنای نظام اجتماعی ــ اقتصادی بطوراعم نیز بکارمیبرند ــ (مثلا رژیم سرمایه داری). دراین موارد البته صحیح تراست که واژه "نظام" یا "سیستم" بکار رود و مفهوم رژیم بهمان مفهوم علمی آن محدود گردد. ولی درمقاله حاضر واژه رژیم بمعنای وسیع و متداول آن بکاررفته است. ا ۱۰.

امیر نیك آئین

مهاجرت روستائی

مهاجرت دهقانان ازخانه وکاشانه خود ، ترك ده وآوارگی درشهرها یك مسئله حاد جامعه ما و تقریبا مبتلی به همه دهات است .

خانه خرابی و مهاجرت روستائیان به شهرها مهمترین جزء مسئله مهاجرت درکشورماست که خود یکی ازحاد ترین مسائل مربوط به جمعیت ــ دمگرافی ــ است .

حدت و عمق مسئله درسالیان اخیر ابعاد تازه ای یافته است . برزمینه علل قدیمی مهاجرت روستائی و درشرایط حفظ این علل آنچنان انگیزه های تازه ای پدید آمده است که خود زندگی مسئله راچه ازنظر وسعت بیسابقه و دورنمای تکامل آن و چه ازنظر دردناکی تضاد های درهم پیچیده آن بطور جدی مطرح کرده است .

علل واقعی مهاجرت روستائی درشرایط مشخص امروزی ایران متعدد است و درعمل مهاجرت روستائی وارد مرحله کیفا جدیدی شده است . در حقیقت دورانی که کشورما ازسرمیگذراند و تحولات دهساله اخیر درکیفیت و درکمیت پدیده مهاجرت روستائی تغییرات اساسی ایجادکرده است . مهاجرت روستائی نتیجه ناگزیرمناسبات تولیدی یعنی پدیده ایست عینی که باید به قانونمندیهای آن چه درحال حاضر و چه در دورنمای تکامل آینده توجه کرد تابوظایف ناشی ازآن برای نیروهای مبارزی برد .

تحلیل چگونگی و علل مهاجرت روستائی همچنین جز در پرتو یك برخورد طبقاتی ممکن نیست . چنین برخوردی میتواند تمام فجایع و دردناکی های ناشی ازمهاجرت روستائی راکه درشرایط فعلی ناشی از تسلط رژیم ضد خلقی و ضد دمکراتیك است روشن کند و معلوم داردکه این روند ناگزیر و عینی ، چگونه درشرایط رژیم دیکتاتوری کنونی ، باوابستگی های نواستعماریش و سیاست تسریع رشد سرمایه‌داری ، باد ستگاه فاسد دولتی و خود سری هاو بی بند وباری اش ، در رژیمی که جهت عمده تصمیمات و اقداماتش حمایت از استثمارگران و دشمنی بامنافع حیاتی طبقاتی زحمتکشان شهر و ده است میتواند فلاکت اقتصادی ، ناهنجاری اجتماعی و فاجعه های انسانی بوجود آورد .

وضع و حدّت مهاجرت روستائی

اگرچه آوارگی و مهاجرت روستائی پدیده تازه ای نیست ولی وضعی که درحال حاضر این پدیده پیدا کرده ، باشکل و دامنه کنونی آن ، ازنظرکمی و کیفی هرد و ، پدیده نوئی است . حالا دیگر کلمات " سیل " ، " موج " ، " هجوم " بیش از پیش برای بیان وضع فعلی بکار برده میشود .

مهندس علی محیط کارشناس اقتصادکشاورزی مینویسد : « دهقانان بالاجبار دست ازکارهای کشاورزی کشیده برای امرارمعاش بشهرها هجوم میآورند که این خود مشکل بزرگی فراهم کرده است » (۱) .

آقای امیری خبرنگار روزنامه اقتصادی بورس مینویسد : « سیل مهاجرت شهرستانیها و دهات بیشتر جلب توجه نموده و خساراتی که بخاطرعزیمت آنها متوجه کشورمیگردد بمراتب بیشتراست . » (۲) تهران

(۱) تهران اکونومیست ۸ آبان ۱۳۵۰ (۲) بورس ۲۰ خرداد ۱۳۴۸

اکونومیست معتقد است "مهاجرت روستائیان به شهرها ... خطرعده بشمارمیرود" (۱)

بررسیهای اداره کل مطالعات نیروی انسانی و آمار وابسته به وزارت کار و اموراجتماعی حاکی از آنست که در سال ۱۳۴۳ عده کل مهاجران کشور ۴٫۳ میلیون نفر بوده. در سال ۱۳۳۵ تعداد مهاجران ۲٫۱ میلیون نفر اعلام شده بود یعنی درمدت ۸ سال تعداد مهاجران بیش از دو برابر شده و از ۱۱٪ کل جمعیت به ۱۸٫۷٪ آن رسیده است(۲) . آمارتحقیقی مزبورحاکی است که ۴۵ درصد مهاجران از روستاهابه شهرها و ۳۴٪ مهاجران از دهات بزرگتر(که باضوابط مخصوص این بررسی، شهرنامیده شده اند) به شهرهای بزرگ مهاجرت نموده اند. یعنی ۷۹٪ عده کل مهاجران رامیتوان مهاجران روستائی دانست.

پدیده ای که تازگی واهمیت دارد اینست که شهرهائی که خود سابقا مبدا مهاجرت بودند بتدریج بمیزان روز افزونی بشهرهای مهاجر پذیرمبدل میشوند. مهمترین شهرهای مهاجر پذیر(بطور عمده از دهات اطراف خود) بترتیب عبارتند از: اهواز، بندرعباس ، خرم آباد ، رشت ، رضائیه، زاهدان، ساری ، سنندج ، شیراز ،کرمان ،کرمانشاه ، مشهد .

برخی پدیده های اجتماعی نظیرآنکه طی دهسال ۱۳۴۵ــ۱۳۳۵ به تعداد شهرها ۷۲ شهر اضافه شده(۲۷۱ درمقابل ۱۹۹) و یااینکه ۸۱٪ کل خانه های اجاره ای کشور درشهرهامتمرکز است ، از جانب کارشناسان "ناشی از مهاجرت شدید جمعیت بطرف شهرها" ارزیابی شده است. همین کارشناسان مینویسند : "جمعیت مهاجر از روستاهابه شهرك ها و از شهرك ها به شهرها، دربرخورد باشهر و اندکی پس از تهیه دار درصد دبرمیآیند تاخانواده خود راکوچ داده و به شهر بیاورند" (۳) . حقیقت اینست که تنهاتعدادکمی از مهاجران میتوانندکاری برای خود دست و پاکنند و دراکثریت مطلق موارد بیکاری و نیمه بیکاری و جدائی خانواده هاسالها ادامه می یابد.

برای تشریح مهاجرت روستائی جهت دیگری رانیز یادآورمیشویم وآن مهاجرت از روستا به روستا است. این پدیده براثر خانه خرابی وفقرشدید دهقانان از یکسو و گسترش بهره کشی بشیوه سرمایه-داری درکشاورزی و نیاز به بازوی کار در برخی مناطق کشور از سوی دیگر بوجود آمده و کم کم در حال گسترش است. عده کثیر دهقانان بلوچ و سیستانی که درمزارع زمینداران بزرگ درگرگان و دشت جان میکنند ، گروههائی از دهقانان یزدی و کرمانی و سیستانی که درخوزستان بکارگرکشاورزی بدل شده اند نمونه هائی از این پدیده است.

آمارسمی نشان میدهدکه طی دهسال اخیر ۱۳۳۹ــ ۱۳۴۹، به جمعیت شهری ۶۳٫۴٪ و به جمعیت روستائی تنها ۲۳٫۴٪ افزوده شده است. آمارموسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران حاکی است که تهران نیمی از رشد سالانه ۶٪ جمعیت خود رامدیون مهاجران شهرستانی است" (۴) .

روشن است که جهت عمده درمسئله مهاجرت ، درروضع کنونی ایران، مسئله مهاجرت روستائیان به شهرهاست.

هفته نامه سحرمینویسد : "دردهسال پیش ازجمعیت ۱۹ میلیونی ایران ۷۳٪ دردهات زندگی میکردند. امروز(سال ۴۸) از ۲۷ میلیون جمعیت ۶۱٪ دردهات زندگی میکنند" (۵) . آخرین

---

(۱) تهران اکونومیست ۱۵ تیر ۱۳۴۷

(۲) خواندنیها شماره ۸۷ سال بیست و نهم ــ ۱۳۴۸ ، نقل ازآیندگان

(۳) تهران اکونومیست ، ۲ بهمن ۱۳۵۰

(۴) اطلاعات ۲۱ بهمن ۱۳۵۰

(۵) سحر ، ۹ تیرماه ۱۳۴۸

ارقام مربوط بسال ۱۳۵۰ حاکی است که از جمعیت سی میلیونی ایران تنها ۳ر۵۹٪ راساکنان دهات تشکیل میدهند(۱) .

اینها ست واقعیات آماری درباره دامنه ، حدت اشکال و جهات مهاجرت روستائی . در پشت سر هریك ازاین ارقام یك دنیا اشك و نومیدی، یك دنیافقر و درماندگی نهفته است . در اینجا یکی از حادترین و دردناکترین مسائل اجتماعی وانسانی ایران امروز تجلی میکند.

علل مهاجرت روستائی

قبل ازآنکه بعلل واقعی مهاجرت روستائی بپردازیم بطورخلاصه نحوه برخورد رژیم و بهانه هـــا و توضیحات سخنگویان آنرا یادآوری کنیم . دامنه و حدّت مسئله به آنجارسیده کـه قابل انکارنیســت و کارشناسان رژیم باآنکه باعباراتی نظیر" بیکاری فصلی و موسمی " میکوشند ازاهمیت و مفهوم آن بکاهنـد باز ناچار به وجود بحران اشتغال در ده اعتراف میکنند. برخی دیگر" علاقه به زیارت و سفر" ، " زرق و برق شهر" ، " سکس و تماشای دختران شهری" ، " شهرگرائی و بورژوائی مقلد " راعلل مهـاجرت قلمداد میکنند. و امامقامات رسمی این پدیده راگاه "موفقیت آمیز" (هویدا) ، گاه "مفید" (روحانی) ، گاه "بیمورد ومزاحم" (ولیان) میخوانند.

بررسی علل واقعی مهاجرت روستائی برای درك کیفیت نوین آن و اثبات اینکه این امر روندی عینی و درشرایط موجود تکامل جامعه ناگزیراست ، ضرورت کامل دارد.

مهمترین واساسی ترین علل مهاجرت روستائی عبارتست از اضافه جمعیت نسبی روستائی ، نه فقـط بمعنای وجود بیکاری کامل بلکه درد رجه اول بمعنای وجود بیکاری پنهان یعنی کم کاری صاحبـــان اشتغال از یك سو و رسوخ و گسترش مناسبات تولیدی سرمایه داری درکشاورزی ازسوی دیگـــر که بتدریج موجب خانه خرابی و خروج دهقانان از ده میشود .

ما دراین مقاله بطورکلی و برای تسهیل مطالعه علل مهاجرت روستائی را در پنج گروه طبقه بندی میکنیم : الف) علل مربوط به بحران اشتغال روستائی ، ب) علل مربوط به رشد مناسبات سرمایه داری درکشاورزی، ج) علل مربوط به چگونگی اصلاحات ارضی و عوارض آن ، د) علل اقتصادی بـــلافاصله، هـ) علل سیاسی .

الف) یکی ازعلل اساسی مهاجرت ، اضافه جمعیت نسبی روستاها درنتیجه بیکاری پنهان است که در درجه اول بمعنای اشتغال ناکامل جمعیت فعال روستائی است . این عامل سالیان متمـــادی است که عمل میکند ، ویژه سالهای اخیرنیست ، مختص کشورماهم نیست . مجله "ثروت ملل" در این باره مینویسد : " روستائیان دچار بیکاری مخفی هستند. بعلت بیکاری فصلی اغلب زارعین بیش از ۱۲۵ تا ۱۵۰ روز درسال کارنمیکنند."

آمار وزارت کارحاکی است که " ۵۵٪ مهاجران برای کارترك دیارمیکنند " . کارشناسان ایـــن وزارتخانه مینویسند : " بدون شك اکثریت قاطع مهاجران افرادی هستندکه درمناسبترین سن نیروی کار، براثر بیکاری یابیکاری پنهان ، اقدام به مهاجرت کرده اند" (۲) . روزنامه آیندگان مینویسد : " نسبت جمعیت بیکار درنقاط روستائی دو برابر نقاط شهری بوده است . ازکـل جمعیت فعال روستائی ۷ر۸٪ بیکارفصلی و ۱ر۳٪ درجستجوی کارگزارش شده اند. بر رویهم دراکثرنقاطی که نرخ بیکاری بالا بوده ، فعالیت کشاورزی، فعالیت غالب بشمارمیآید" (۳) (سطح

(۱) اطلاعات ، ۸ دیماه ۱۳۵۰

(۲) خواندنیها، شماره ۸۷ سال بیست و نهم (۳) آیندگان ، ۱۴ مهر ۱۳۴۸

متوسط بیکاری در کشور طبق آمار ۴۷ ـ ۹ر۵٪ بیکار فصلی و ۳ر۲٪ بیکار رجستجوی کار میباشد) ۰ بیکاری بطورکلی و ازجمله بیکاری پنهان خود معلول مناسبات تولیدی حاکم برروستا است ۰ در شرایط تسلط مناسبات فئودال و یا نیمه فئودال، رشد نیروهای مولده چنان ضعیف است که قادر نیست سطح کشت راد رروستا و صنایع رادرشهرها بحدی توسعه دهد تا از این راه بتوان نیروی کار اضافی را که درنتیجه افزایش جمعیت درروستا پدید میآید، تماما بکارگرفت ۰ در شرایط تسلط شیوه تولید سرمایه‌داری نیز رشد نیروهای مولده، چه درشهر و چه درروستا، که با افزایش بهره دهی کار همراه است نمیتواند تمام نیروی کار کشور را جذب کند و لذا بیکاری بیماری مزمن جامعه سرمایه داری است ۰ در کشورهائی نظیر ایران نفوذ و سلطه انحصارها نیز موجبات تشدید بیکاری را فراهم میآورد ۰

ب) علت اساسی و عمیق دیگر مهاجرت عبارتست ازرشد مناسبات سرمایه داری درروستای ایران ۰ کوشش تب آلودی که برای تشویق سرمایه داران مالك بعمل می‌آید، بکاربردن فعال سیستم اعتباری از جانب دولت برای اجرای این سیاست، چگونگی عمل صندوق توسعه کشاورزی، جلب سرمایه های انحصاری خارجی به کشاورزی ایران، آینده ای که برای شرکتهای سهامی زراعی تدارك میشود و غیره، همگی برای تسریع گسترش مناسبات سرمایه داری درکشاورزی ایران انجام میگیرد ۰

برخی ازطرق گسترش مناسبات سرمایه داری درروستای ایران راکه موجب تشدید مهاجرت روستائی میشود یاد آور میشویم :

۱ـ مکانیزه شدن کشاورزی ـ استفاده از ماشین آلات و تکنولوژی احتیاج به بازوی کار را در مقیاس وسیع کم میکند و این امر باعث بیکاری میگردد ۰

مجله "تهران اکونومیست" معتقد است : « اگرمسئله مکانیزاسیون سرسری گرفته شود علاوه بر آنکه زارعین هستی خود راازدست داده و نتیجه خوبی عایدشان نمیشود مسئله بیکاری نیز گریبانگیرآنها شده و اغلب کشاورزان بشهرها هجوم آورده و محیط های کشاورزی را تخلیه مینمایند ۰ » (۱)

این نکته راناگفته نگذاریم که مهاجرت روستائی درایران دارای این ویژگی نیز هست که این مهاجرت معلول کمبود زمین و یاعوامل دمگرافیك حاد نیست ۰ مکانیزاسیون کشاورزی خود بخود موجبات بیکاری رافراهم نمی‌آورد ۰ فقط درشرایط اجتماعی سرمایه داری است که آنارشی تولید و ناهماهنگی رشد رشته های مختلف باعث بیکاری و تشدید آن میگردد ۰ درشرایط یك حکومت ملی و دمکراتیك میتوان بابرنامه ریزی تمام رشته های فعالیت اقتصادی و توزیع هماهنگ نیروی کار از نیروی آزاد شده درنتیجه مکانیزاسیون کشاورزی طبق برنامه معین در سایر رشته های تولیدی و اجتماعی استفاده نمود ۰

۲ـ شرکتهای کشت و صنعت ـ ایجاد قطبهای تازه ای که یکی از آماجهای اساسی سیاست کشاورزی دولت است بنابماهیت خود یعنی تمرکز زمینها و وسائل کشت، نیاز هرچه کمتری به بازوی کار دارد ۰ این قطبها که بویژه در دست سرمایه های انحصاری امپریالیستی متمرکز میشوند نه تنها دارجذب جمعیت اضافی ذینفع نیست، بلکه خود عاملی در ایجاد و راندن این بازوی کار "زائد" است ۰ ازهم اکنون بسیاری از دهقانان اطراف دزفول و خوزستان رانده شده اند تا شرکتهای بزرگ جای آنهارا بگیرند ۰ درطرح آبیاری دز نیمی از بهترین زمینهای زراعتی را (۲۲هزارهکتارزمین در تقریبا ۵۰ ده) که درمرحله اول و دوم اصلاحات ارضی به دهقانان فروخته شده و یابه اجاره داده شده بود از دستشان خارج ساخته اند ۰

(۱) مجله "تهران اکونومیست" ۲۷ آذر ۱۳۵۰

آیندگان در شماره ۲۲ آبان ۱۳۴۷ نوشت : « اراضی در محدوده طرحهای کشت وصنعت قیمت گذاری و ازطرف دولت خریداری میشود و برای زارعینی که بعد از فروش زمین بیکار میشوند ، کارمناسبی در نظرگرفته خواهد شد" . اکنون که بیش ازسه سال ازآنزمان میگذرد معلوم شده که این "کارمناسب" عبارتست از مهاجرشدن و گرسنگی خوردن و در بهترین حالات آن ماشین پائی و بلیط فروشی و گدائی در شهرها .

ازسوی دیگر این قطب ها اگر نیاز به بازوی کارمقاوم و سخت کوش داشته باشند به انتقال جمعی و برده وار ازنقاط دیگر نیز دست میزنند . قدرت کار و مقاومت دهقانان سیستان و بلوچستان معروف است و سرمایه داری تازه بدوران رسیده و حریص درگرگان مزه غارت آنانرا چشیده و ازقبل آن پول پاروکرده است . اینست که اکنون یکی ازسرمایه داران بزرگ ایران همراه باعده ای بانکها و شرکت امریکائی و ژاپنی درکنار بنیاد پهلوی " قسمتی از زمینهای زیرسدّ محمد رضاشاه رااز دولت اجاره نموده تابه کشت و صنعت بپردازد و دویست خانوار کشاورز سیستانی رااز یارخودشان به خوزستان کوچ داده ... تاروی زمینهای او به کشاورزی مشغول شوند." (۱)

۳ــ طبق قوانین خاصی که برای تسهیل رسوخ مناسبات سرمایه داری درکشاورزی تدوین شده، دولت علناو قانونا حق دارد که بدون آنکه منتظرعمل تدریجی قوانین عینی اقتصادی شود دهقانان رااز زمینهابراند . ازاین قبیل است :

ــ قانون بهره برداری ازاراضی زیرسدّها ــ که طبق آن کافی است ضرورت تصرف اراضی برای تأسیس شرکتهای کشت و صنعت بتصدیق برسد تادهقانان ازاین اراضی رانده شوند . ماده چهارم قانون اجازه میدهدکه " اراضی زیرسدّ که به اشخاص تعلق دارد خریده شود."

ــ آئین نامه خرید اراضی مورد نیاز واحدهای صنعتی وکشاورزی ــ مواد ۱ و ۲۴ و ۲۵ این آئین نامه برای خارج کردن زمین ازتصرف دهقان هرگونه دستاویزی در اختیارکسانیکه درواحدهای صنعتی و کشاورزی سرمایه گذاری میکنند ، میگذارد .

ــ قوانین مربوط به اراضی ساحلی ــ امکانات فراوانی در اختیارصاحبان سرمایه و نفوذ قرارمیدهد تا بآسانی بتوانند دهقانان این اراضی رابیرون کنند .

ــ قوانین وآئین نامه های مربوط به طرحهای ازدیاد محصول وکشت فرآورده های خاص ــ تاکنون در مورد دانه های روغنی ، پنبه ، چای، نیشکر، برنج ، چغندر قند ، گندم و غیره از اینگونه طرحها در نواحی مختلف اجراشده است . اجرای این طرحها که بانظارت و وام وبذر و احتمالا کود و ضد آفات و شرایط خاص همراه است برای بیرون راندن دهقان شرایط مساعد بوجود میآورد . یکی از نتایج این طرحها وابسته کردن مستقیم دهقانان به سیستم سرمایه داری صنعتی و تجارتی است . درموارد نظیر دانه های روغنی ، چغندر قند ، چای این نتایج ازهم اکنون مشهود است .

ج) اصلاحات ارضی یکی ازعلل عده ایست که درکمیت و کیفیت مهاجرت روستائی درشرایط کنونی موثر است .

۱ــ بی نصیب ماندن صدها هزارخانواده از دریافت زمین و ازدست دادن امید زمین دارشدن انگیزه کم اهمیتی درترک دیارنیست . دهقانانی که نسق زراعی نداشتند و ازدریافت زمین محروم ماندند ، صدها هزارخانواری که نسق کمی داشتند و یا شق ضد انسانی تقسیم به نسبت بهره مالکانه درمراحل دوم و سوم بآنهاتحمیل شد و از قسمتی از نسق قبلی خود محروم شدند،

(۱) روزنامه "دنیا" منتشره درتهران ، نقل ازخواندنیها ، ۵ بهمن ۱۳۵۰

دورنمای درخشانی درانتظارشان نیست. ماهیت ضد دمکراتیك اصلاحات ارضی و نحوه ضد دهقانی اجرای آن و مشکلات و نارضائی هائی که برای اکثریت دهقانان بی زمین و کم زمین ایجاد شده، عامل مهم و یکی ازمختصات مهاجرت دردوران کنونی است.

آقای گودرزی بدون اینکه مسئله رابشکافد مینویسد: «بیکاری، مشکل جدید دردهات ... بموازات پیشرفت عملیات اصلاحات ارضی نضج گرفته ... و بشکل نگران کننده ای مانعی درراه پیشرفت فعالیت های سالم و منظم تولیدی ایجادکرده است» (۱). آقای آملی درتحلیل نمونه اراضی سلطنتی مینویسد: «چون تقسیم زمین باایجاد شرکتهای وسیع زراعی همراه نبود در سالهای بعد تعدادی ازدهقانان مواضع مادی خود راتسلیم رباخواران شهری و استثمارگران ده نموده و مجددا بصورت کارگرمهاجر درآمدند». (۲)

۲ــ زنجیر پرداخت های مختلف: قسط، اجاره بها، آب بها، بدهی ها، جرائم و دیگرپرداخت ها، چنان بردست و پای دهقانان زحمتکش سنگینی میکند و قطعه کوچك زمین دریافتی آنان چنان بی رمق و کم حاصل است که برای دهقانان امکانی برای پرداختهای تحمیلی و مافوق بنیه آنان باقی نمیگذارد. درموارد بسیار رهائی ازاین زنجیر جز با رهاکردن این قطعه زمین و آوارگی درشهر ممکن نیست. درتهران و ورامین و گرمسار و تاکستان قزوین حتی دهقانان دارای ٤ تا ٥ هکتارزمین (بالاترازحد متوسط) نیز براثر دشواری وضع و سنگینی بار اقساط و سایر پرداختها اراضی خود را رهاکرده و بتهران و قزوین مهاجرت میکنند. دهقانان در ورامین علکی درجاده ها را برداشتن ٤ تا ٥ هکتارزمین و پرداخت قسط ترجیح داده اند. اعمال فشاروزارت (قبلاسازمان) اصلاحات ارضی و ژاندارمری برای وصول این پرداختها، حتی درسرخرمن، موجب شده که دهقانان گروه گروه زمین خود راترك کنند و آواره شهرها شوند. سنگینی پرداختها، بویژه اقساط، درسالهای آینده نیز بر شدت تأثیرخود خواهد افزود.

۳ــ یکی دیگرازعلل مهاجرت روستائی که هنوز درآغاز تکوین است ولی درآینده بشدت عمل خواهد کرد و مربوط به نحوه اصلاحات ارضی است، نقشه دولت درباره شرکتهای سهامی زراعی است. طبق این نقشه که صریحاتوسط شاه و سایرمحافل رسمی اعلام شده درنظراست واگذاری و فروش سهام (زمینی) دردا خل شرکت تاحدی انجام شودکه هرسهامدار باقی مانده در شرکت سهامی زراعی معادل درحدود ۲۰ هکتار زمین آبی و یا ٤۰ هکتارزمین دیم داشته باشد. مقایسه بین مساحت زمینهای هرشرکت و عده سهامداران درمورد شرکتهائی که تاکنون تشکیل شده نشان میدهدکه عده کثیری ازدهقانان واجد چنین شرایطی نیستند و "زائد" اند و درآینده مجبور بواگذاری سهام و ترك ده خواهند شد. مثلا درصورت تأمین حد نصاب مزبور درشرکت سهامی زراعی آریا (فارس) ٤۰ خانوار، درشرکت سهامی زراعی رزن (همدان) ۳۳۲ خانوار، درشرکت سهامی فرح پهلوی (کردستان) ۲۰۰ خانوار، درشرکت سهامی رضا پهلوی (کرمانشاهان) ۳۰۰ خانوار، درشرکت سهامی فرحناز (خراسان) ٤٥ خانوار "زیادی" خواهندبود. یعنی اجرای این نقشه باعث خواهد شدکه این عده سهام خود راازدست بدهند. ماده نهم قانون شرکتهای سهامی زراعی راه رابرای تبدیل عده کمی ازسهامداران به صاحبان سهام بیشتر و پیدایش اقلیتی مرفه بحساب بی سهم شدن اکثریت هموارمیکند.

---

(۱) تهران اکونومیست، ۱٤ دی ۱۳٤۷

(۲) ثروت ملل، اول آذر ۱۳٤٦

اجرای این قانون باعث تسریع مهاجرت های روستائی در آینده خواهد شد. ولی هم اکنون اثرات آن آشکار است. بهمین جهت نه فقط دهقانان زحمتکش هشیارانه با این شکل "شرکت" مخالفت نموده در برابر تمهیدات دولتیان مقاومت میکنند، بلکه کارشناسان نیز بعواقب آن واقفند. تهران اکونومیست مینویسد: "نباید فراموش کرد که این شرکتها باعث خواهد شد که بیکاری آشکار در روستاها زیادتر شود"(۱). مجله بامشاد نوشت: "در این شرکتهای سهامی ... طبعاً تعدادی از کشاورزان که با مور فلاحتی اشتغال داشتند در این رهگذر بیکار خواهند ماند"(۲).

د) مهاجرت روستائی دارای یك سلسله علل اقتصادی بلافاصله نیز هست که ناشی از وضع بد زندگی دهقانان و سیاست ضد دهقانی رژیم است.

۱ــ یکی از عوامل مهم در این سلسله بدهی دهقانان است. بدهی به رباخوار و سلف خر و پیله ور، بدهی به بانك کشاورزی و شرکتهای تعاونی و دیگر موسسات دولتی و بانکی. بار بدهی بقدری سنگین است که بی شك یکی از حاد ترین مسائل ده ایران بدل شده و اغلب روستائیان وام جدیدی میگیرند تا اصل و فرع وام سال قبل را بپردازند. قبوض جریمه دیرکرد بانك، حتی در مواقع سیل و زلزله نیز همراه با مأمور اجرا و ژاندارم دهقانان را آرام نمیگذارد. جمع جرائم دیرکرد از اصل بدهی فراتر میرود. آخرین چاره برای نیفتادن بزندان عبارتست از رها کردن زمین، مهاجرت بشهر و پرداختن از درآمد کار تازه قرض دولت و بانك را. آقای ارسنجانی نماینده شهریار در جلسه هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۴۸ مجلس شورای ملی گفت: "اگر ملکی هزار تومان میارزد بانك سیصد تومان گرو میگیرد. بقول زارعین حالا کره از ماد رجلو افتاده است. جریمه و ربح اندر ربح بانك کشاورزی باعث تفریر زارعین مملکت میشود" (۳). حتی عده ای از صیفی کاران گیلان (که وضعشان نسبتاً زیاد هم بد نبود) درست بهمین علت که نمیتوانستند بدهی خود را به بانك کشاورزی تأدیه کنند ده را ترك کردند. براثر سختگیری های بانك کشاورزی دولتی و بانك عمران سلطنتی و شرکتهای تعاونی، اکثر دهقانان روز بروز بیشتر در چنگال حریص و طماع رباخواران گرفتار میشوند "یعنی استثمار رباخواران بمراتب شدیدتر و وحشیانه تر از ملاکین سابق است"(٤). دهقانان نخست محصول، بعد اثاثیه و بالاخره زمین خود را هم به وام دهنده میدهند و ترك ده میگویند. یك دهقان مهاجر یزدی "که مثل همه مردهای ده" راهی تهران شده به واقعه نگار روزنامه آیندگان میگوید: "سالی یکبار به ده میروم. در مدت سال زنم از تاجر ده جنس میبرد تا من عید به ده برگردم و بدهکاری را بپردازم... همیشه بدهکارم. هیچوقت در این هفت سال بدهکاریم از بین نرفته و سر بسر نشده ام". (٥)

۲ــ یك عامل دیگر در زمینه اقتصادی فقدان بازار فروش، ماندن محصول روی دست کشاورز، نوسان قیمت و گرانی محصولات صنعتی است. این عامل کمر دهقانی را که طاقت یکسال مقاومت ندارد میشکند. یك خواننده طی نامه ای که به مجله تهران اکونومیست فرستاده چنین مینگارد: "کشاورز یکسال در زیر آفتاب، در بیابان و آفات طبیعت برای تولید جان میکند ولی وقتی

---

(۱) تهران اکونومیست، ۱۱ خرداد ۱۳٤۷
(۲) بامشاد، ۱۷ اردیبهشت ۱۳٤۷
(۳) تهران اکونومیست، ۱۳ اردیبهشت ۱۳٤۸
(٤) ثروت ملل، اول آذر ۱۳٤٦
(٥) آیندگان، ۳۱ اردیبهشت ۱۳٤۸

محصول خود رابمید ان میبرد د چارکسانی میشود که محصولش رابه نازلترین قیمت از د ستش د رآورد ه ... و ناچاراست د ست زن و بچه هایش راگرفته راهی شهرگرد د که لااقل هر روز نـان همانروز خـو د را د رآورد.» (۱) آقای حسن کاشانیان د رکتاب خود « سرمایه گذ اری کشاورزی د رایران » پس از بحث د ر باره پراکند گی جمعیت و د وری بازار به این نتیجه میرسد که : « چون بهای محصولات کشاورزی نسبت به کالاهای صنعتی ارزانتر و بازد ه سرمایه کشاورزان کمتراست د راینحال بتد ریج زمین خود راترك گفته بنقاط د یگری روی خواهند آورد.» (۲)

۳ ــ عامل فقر و تهید ستی و عقب ماند گی د ه یکی د یگر از سلسله عوامل بلا واسطه د رمهاجرت روستائی است. این عامل عسرت و تنگد ستی که خود مستقیما وابسته به استثمار طو لانی اربابان غارتگرو وابسته بعوامل قبلی و بیکاری روستائی است د هقان راوامید ارد کـــه د ر جستجوی افق روشنتر و زند گی بهتری د ست ازخانواد ه و زادگاه بشوید و رهسپار د یـار ناشنا س گرد د. فقر و بیکاری د و لبه تیز گاز انبری هستند که مستقیم و بیرحمانه جـان و سرنوشت رنجبران روستارا د رهم میفشرند و آنهارا بسوی مهاجرت سوق مید هند. اقد امات د هسال اخیر تغییری اساسی د راین عامل پد ید نیاورد ه و فقر سیاه همچنان یکی ازوجوه مشخصه زند گی اکثریت مطلق د هقانان زحمتکش میهن ما ست.

د ر رابطه با این مسئله باید ازفقد ان وسایل اولیه زند گی انسانی، نبود ن ابتد ائی ترین خد مات ضرور د رد ه یاد کرد. د راکثر د هات ایران برای معالجه افراد ، برای تعمیـــر اشیاء، برای وام گرفتن، برای د رس خواند ن ، برای خرید اشیاء لازم ، حتی برای نا مه پست کرد ن و گاه حمام رفتن باید بشهر رفت. گروه پژوهشگر روزنامه آیند گان مینویسد : « شرایط نامساعد زند گی د رد هات یکی از عوامل مؤ ثر د رمهاجرت روستائیان بشمـــار میرود.» (۳)

هـ) مهاجرت روستائی براثر یك سلسله علل سیاسی نیز صورت میگیرد. رژیم که برای اجرای سیاست ضد ملی و ضد د مکراتیك خود سازمان امنیت و ژاند ارمری و ارتش رابرمرد م زحمتکش و برجـامعه مستولی ساخته و نه تنها ازموسسات تضییقی و اختناقی و د ستگاههای پرونده ساز، شکنجه گر و زورگوی خود بلکه ازخانه انصاف و سپاه ها نیز برای جاسوسی و اعمال زور و ارعاب استفاد ه میکند چنان عرصه رابرد هقانان تنگ میکند که بسیاری از آنهامجبور به ترك محیط د ه میگرد ند. متواری شد ن ، اقامت اجباری، اخراج بزور برشد ت مهاجرت می افزاید.

متواری شد ن د هقانان معمولا مرحله قبل از قطع رابطه د ائمی باد ه است. علت متواری شد ن نیز بسیار است. علا وه برعوامل اقتصاد ی ، مقاومت د ر برابر ژاند ارمها و تسلیم نشد ن به انواع زورگوئیها و حق کشی ها منجر بآن میشود که صد ها و صد ها د هقان از محیط نا امن و تحت پیگـرد متواری شوند و مجبور به ترك خانواد ه خود گرد ند. د رسالیان اخیر که فشار ژاند ارمها و سایس سازمان امنیت افزایش یافته متواری شد ن بعلل سیاسی بیش از گذ شته د رروستاهای ایـرا ن د ید ه میشود.

د ولت بعلل مختلف اقتصاد ی و سیاسی افراد و گروههائی از د هقانان رامجبورمیکند که د رمنطقه خاصی اقامت کنند و زیرنظر باشند. علت این اقامت اجباری اغلب « نافرمانی » و « تخلـــف » د هقانان، مبارزه باجوخـه ژاند ارم و مأموران سازمان امنیت است. مثلا بمناسبت « جشن سلطنت

---

(۱) تهران اکونومیست ، ٤ د ی ۱۳۵۰

(۲) سرمایه گذ اری کشاورزی د رایران ، چاپ ۱۳٤۷، صفحه ۹۲

(۳) آیند گان، ۱۰ اسفند ۱۳٤۸

شاهنشاه" وزارت کشاورزی در روز ۲۴ شهریور ۱۳۴۴ اعلامیه ای توسط رادیو تهران منتشرکرد که طبق آن "بمناسبت جشن ۲۵ شهریور آن دسته از روستائیان ... که تااین تاریخ بتصویب کمیسیون امنیت اجتماعی باقامت اجباری در نقاطی غیرازمحل سکونت خود موظف شده اند درصورتیکه بمراجع انتظامی تعهد بسپارند که منبعد ... مرتکب تخلف و گناهی نشوند مورد عفو... قرارگرفته و میتوانند به محل سکونت دائمی خود مراجعت نمایند." و اینک نمونه ای از "تخلف وگناه" که منجر به تبعید و اقامت اجباری شده از زبان خود دهقانان: "جان نثاران قراء آشناخور، قلعه رضاآباد و حسین آباد از توابع الیگودرز، تعداد پنج نفر از نمایندگان مارابواسطه ادعای حق قانونی که تقسیم دهات مازاد برحد نصاب میباشد بدستیاری مالك به ششماه تبعید و به فردوس روانه ..." کردند. (۱)

اخراج دهقانان از ده یکی دیگر از عوامل مهاجرت بشهرهاست. اخراج نیز بهانه های مختلف صورت میگیرد.

و) برای آنکه تابلوی علل مهاجرت روستائی راتکمیل کنیم بد و علت دیگر نیز اشاره میکنیم: یك سلسله عوامل طبیعی مانند سیل و خشکسالی و زلزله و غیره (درشرایط دهات ایران که فاقد وسائل اولیه زندگی و مصالح مقاوم هستند و امکان روبروشدن بااین سوانح راندارند و در حالیکه پس از سانحه کمك فوری و موثر از جانب دولت بعمل نمی‌آید) بنوبه خود موجب مهاجرت روستائیان میشود. عده زیادی ازدهقانانیکه موقتا از زلزله قزوین و خراسان و از سیل آذربایجان و از خشکسالی سیستان و بلوچستان گریخته بودند اینك به مهاجران دائمی، به کارگران اتفاقی روز مزد، به نیمه بیکاران وگدایان شهری بدل شده اند.

روزنامه "اومانیته" ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه در روزهای مراسم ۲۵۰۰ سالگی زیرعنوان "نزدیك پرسپولیس مردم از تشنگی وگرسنگی جان میسپرند" مشاهدات یکه شاهد عینی را چنین شرح میدهد: "اهالی اطراف زابل شهر لعنت شده راترك میکنند و بشمال، بسوی زاهدان و بیرجند و مشهد میروند. آنان درحالیکه ازگرسنگی و تشنگی جان بلبشان رسیده و تمام نیروی خود را از دست داده اند چهار زانو در بازار زاهدان نشسته اند و میگویند من از زابلم، گرسنه ام ... اهالی بدبخت محکومند بدون هیچ کمکی پای پیاده سرگشته مهاجرت شوند"(۲).

پدیده دیگر ــ متضاد باآنچه که گفتیم ــ مهاجرت قشر بالائی و مرفه ده است. درسالیان اخیر بخصوص درنواحی شمالی وقتیکه برخی از خرده مالکان امکان یافتند که بیش ازمصرف محدود روستائی درآمدی داشته باشند، به مهاجرت میپردازند. واضح است که نه از نظرکمی ونه از نظراهمیت اقتصادی و اجتماعی این نوع مهاجرت روستائی قابل قیاس بامهاجرت توده ای روستائیان نیست. دراین باره مجله "ثروت" مینویسد: "دهقانانی‌که دارای حق ریشه برروی سه تاچهارهکتار زمین میباشند و اکنون از پرداخت بهره مالکانه معاف گردیده اند میتوانند بحساب استثمارمضاعف دهقانان مزدور بشهر کوچ" نمایند و "درسالهای اخیرشهرهای شمالی بقیاس بی‌تناسبی گسترش یافته که قسمت اعظم آن معلول مهاجرت دهقانان مرفه به شهرهاست." (۳)

اینهاست بطورخلاصه علل متنوع ــ ضعیف و قوی، قدیم و جدید، رو بزوال یا رو برشد که با طیف وسیعی درامر مهم مهاجرت روستائی عمل میکند. این بررسی نشان میدهد که مهاجرت

---

(۱) کیهان ۲۳ شهریور ۱۳۴۴

(۲) "اومانیته"، ۱۶ اکتبر ۱۹۷۱

(۳) "ثروت ملل"، اول آذر ۱۳۴۶

روستائیان دارای علل گوناگون اجتماعی واقتصادی و سیاسی است.

دورنمای آینده مهاجرت روستائی و مسائل ناشی از آن

پس از این بررسی علل واقعی مهاجرت روستائی میتوان به دورنمای تکامل این مسئله حاد در آینده نیز نظری انداخت. عوامل و انگیزه های مهاجرت روستائی نشان داد ند که تا چه اندازه این پدیده به ماهیت نظام موجود، به شیوه تولید حاکم، به مرحله رشد (یا کم رشدی) کشور و بیکاری پنهان و مزمن همراه آن، به سیاست هیئت حاکمه کنونی ــ خادم منافع زمینداران و سرمایه داران در پیوند با امپریالیسم و شیوه استبدادی حکومت آن بستگی دارد. تجزیه و تحلیل یکایک این انگیزه ها نشان میدهد که درصورت ادامه نظام موجود وضع بدتر و حادتر خواهد شد و اگرچه برخی از عوامل بتدریج کم تأثیر و یا بی‌تأثیر میشوند، عوامل دیگر برشدت و تأثیرخود میافزایند.

لازم میدانیم که بویژه به نحوه تکامل و دورنمای علل مربوط به گسترش مناسبات تولیدی سرمایه‌داری توجه کنیم. دراین امرکه راه و روش اعلام شده حکومت تشویق و تازاندان سیستم بهره کشی سرمایه داری در دهات بنام کشاورزی مدرن یا تجارتی است تردیدی نیست.

آنچه که سرکردگان رژیم و مسئولان امورکشاورزی ایران اعلام میدارند حاکی از ادامه و تشدید سیاست تحکیم روابط بهره کشی سرمایه داری در ده، ایجاد قطب‌های آب و خاک برای حداکثر استفاده متمرکز از امکانات مملکتی، تقلیل عده دهات بمیزان ۵ ــ ٤ بار از راه ادغام اقتصادی دهات (که قانون یکپارچه کردن اراضی شرکتهای تعاونی نیز درخدمت آنست) و غیره از مظاهر این سیاست است.

تمام اینها همراه با "وجهت اساسی کشاورزی آینده ایران": تشکیل شرکتهای کشت وصنعت (سرمایه داری خالص و مدرن بزرگ) و تشکیل شرکتهای سهامی زراعی (راه تدریجی ایجاد قشر بالائی مرفه بورژوازی ده) (۱) نشان میدهد که مرحله سلب مالکیت وسیع دهقانان هنوز در پیش است و آنچه که تاکنون شده آغاز کار است. جامعه روستائی ماهرچه دراین مرحله سلب مالکیت پیشتر برود، مهاجرت روستائی پردامنه ترشده و محتوی تازه تری پیدا میکند. مهاجرت روستائی مظهری است از تلاشی دهقانان بمثابه یک طبقه. باگذشت زمان علل و شکل و محتوی و ماهیت مهاجرت تغییر میکند.

رشد ناموزون و ناهماهنگ توأم باهرج و مرج اقتصادی درشرایط رشد سرمایه داری درایران نه تنها نمیتواند به بیکاری پنهان موجود درروستای ایران پایان دهد، بلکه قادر نیست که از نیروی کاری که درنتیجه رشد نیروهای مولده در روستا آزاد خواهد شد، طبق برنامه واحد درمقیاس کشور در سایر رشته های فعالیت اقتصادی واجتماعی نیز استفاده کند. بنابراین آزاد شدن نیروی کار روستا که یکی ازمظاهر رشد نیروهای مولده میباشد و فی‌نفسه پدیده ایست مثبت و مترقی، درشرایط سرمایه‌داری و ازجمله درایران بیکی از دردهای اجتماعی و پدیده های منفی اقتصادی بدل میشود وآینده ای پردرد و رنج برای میلیونها روستانشین ایرانی بوجود میآورد.

مهاجرت روستائیان دارای اثرات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی متعدد است. مهاجرینی که از روستا بشهرها روی میآورند و نمیتوانند دراین شهرها نیروی خود را در رشته های تولیدی بکاراندازند،

---

(۱) روحانی وزیر آب و برق درمراسم گشایش نخستین واحد کشت و صنعت ۲۱ آذر ۱۳٤۸: "شکل حقوقی کشاورزی ایران فقط باین دو صورت خواهد بود و هرگونه زراعتی باشکال دیگر از بین خواهد رفت". (آیندگان، ۲۲ آذر ۱۳٤۸)

در واقع ثروت عظیمی است که پیوسته بهدر میرود.

چون شهرها در شرایط کنونی قادر به جذب تمام نیروی کار مهاجر نیستند، به شدت بیکاری در شهرها نیز افزوده میشود. وجود نیروی کار اضافی باعث پائین آمدن سطح دستمزد ها در شهر میگردد.

افزایش جمعیت شهرها در نتیجه مهاجرت که با رشد هماهنگ نیروهای مولده و تولید کالای ضرور برای رفع نیازمندیها همراه نیست، موجبات بالا رفتن هزینه زندگی را فراهم میآورد و در بهبود سطح زندگی زحمتکشان تأثیر منفی باقی میگذارد.

شدت بیکاری و فقر در شهرها ناگزیر فاجعه های انسانی و خانوادگی و بحرانهای روحی و اخلاقی ببار میآورد.

مهاجرت روستائی دارای عواقب سیاسی گوناگون نیز هست. این عواقب چندگونه و گاه متضاد است. براثر تشدید مهاجرت بخشی از دهقانان بصفوف کارگران یا نیمه پرلترها میپیوندند. نه فقط بر عده کارگران کشاورزی افزوده میشود بلکه در پرلتاریای شهری نیز عده کسانیکه بلا واسطه هنوز با ده مربوطند زیادتر میشود. که این خود دارای اثرات متناقضی است از یکطرف طبقه کارگر بر وزن و تأثیر آن در حیات جامعه میافزاید و نقش سیاسی آنرا بالا میبرد. ولی باد رنظرگرفتن منشأ طبقاتی و وابستگی های دیرپای مادی و معنوی قشرهای جدید، این رشد کمی الزاما بارشد کیفی همراه نیست. در شرایط "هجوم" و "سیل" مهاجرت روستائی افزایش کمی طبقه کارگر میتواند منشأ نفوذ انواع عقاید خرده بورژوائی و نظریات غیرپرلتری در میان طبقه کارگر گردد.

یکی دیگر از عواقب مهاجرت شدید روستائی خطر از یاد لومپن پرلتاریاست. عده ای از مهاجران روستائی تحت تأثیر شرایط تباه کننده کنونی میتوانند به عناصر بی طبقه و وازده بدل شوند. در شرایط نفوذ سازمان امنیت این خطر وازدگی طبقاتی و نتایج سیاسی آنرا نباید از نظر دور داشت. ولی نتیجه اساسی سیاسی از تشدید مهاجرت روستائی نه فقط امکانات وسیعتر فعالیت بلکه مسئولیت سنگین تر و وظیفه حادتر حزب طبقه کارگر و عناصر آگاه مبارز است که باید برای تشکل و جلب زحمتکشان بمبارزه و جلوگیری از نفوذ و اشاعه اندیشه های غیر پرلتری در میان آنان بکوشند.

نتیجه گیری از بحث پیرامون مهاجرت روستائی

مهاجرت روستائی را — که در حال حاضر کمیتی بیسابقه و کیفیتی نوین یافته است — نمیتوان با فرمان و تمایل از جریان بازداشت. این پدیده ای عینی و در متن مناسبات تولیدی و اجتماعی حاکم ناگزیر و غیرقابل جلوگیری است. درباره امکان جلوگیری و تغییر ماهیت این پدیده در شرایط حفظ و ادامه این مناسبات نباید دچار پندار شد.

تأکید قانونمندی این روند بمعنای تسلیم در مقابل عواقب آن و منفعل ماندن در برابر انگیزه های کنونی تشدید مهاجرت روستائی نیست. ما با علم کامل باینکه تا این نظام حکومتی برجاست نمیتوان مسئله مهاجرت روستائی را کاملا و بنیادی حل کرد، علل مختلف و انگیزه های گوناگون اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آنرا بررسی میکنیم و بامکان تأثیر متقابل و ضرورت اقدام مشخص در هر مورد معتقدیم. حزب طبقه کارگر در چهارچوب مبارزات تاکتیکی خود میتواند و باید دهقانان زحمتکش را برای انجام خواستهای مبرم و علیه انواع پدیده های وابسته بعلل مشخص مهاجرت بسیج کند. در مسائل مختلفی نظیر اجرای قوانین موجود اصلاحات ارضی، تصویب قوانین جدید، الغای پرداخت - ها و بدهی ها، اعطای وام کشاورزی، تعیین و تثبیت قیمت فرآورده های کشاورزی، جلوگیری از خودسری و حق کشی اربابان سرمایه دار و متنفذین ده و ممانعت از فعال مایشائی سازمان امنیت و ژاندارمری، احترام به قوانین و آزادیهای دمکراتیک و تدابیر مختلف مربوط بوضع زندگی و غیره و غیره

عرصه های متعددی هستند که میتوان و باید به نیروی متحد و همگانی توده ها به سنگر مبارزه تبدیل شود. نباید و نمیتوان باتکای عینی بودن این روند و ناگزیری آن در شرایط رژیم حاکم موجود، دهقانان رابحال بیرحم بیکاری و استثمار و سرگردانی سپرد، صحنه رادرمقابل عوامفریبی های لاف زنانه سیاستمداران و زمامداران بیگانه از مردم خالی کرد. برعکس قدم بقدم باید باتوده دهقانان، باردها و خواستهای آنان بود و ازمنافع طبقاتی آنان درقبال ستمگران و بهره کشان دفاع کرد.

از سوی دیگر تاکید قانونمندی این روند و عمق و عواقب آن هر مبارز صادقی راازاین تصور برحذر میدارد که شاید بتوان درمانی اساسی برای این درد درشرایط کنونی یافت و یاآنراعارضه ای موقتی، موضعی و اتفاقی و یانتیجه ندانم کاری و تعلل و روش نامناسب مقامات دولتی دانست. برعکس این تاکید باید بیش از پیش هرمبارزی رابه لزوم وحدت طبقه کارگر و دهقانان زحمتکش، به لزوم کوشش برای جلب روستائیان به نبرد متشکل، برای ایجاد آگاهی درجنبش دهقانی ونشان دادن اینکه سرنوشت دهقانان وابسته به سرنوشت زحمتکشان شهری است و بالاخره برای ایجاد نیروی اجتماعی قدرتمندی که بتواند برسلطه ارتجاع و امپریالیسم چیره گردد، معتقد سازد.

در یک تحول بنیادی، دولت دمکراتیک و ملی علاوه براجرای اصلاحات ارضی بنیادی از تمام امکانات مادی و سازمانی و علمی خود برای رهائی قاطبه دهقانان از بند اختیهای تحمیلی و تامین آنان باوام و اعتبار و تضمین بازار ثابت داخلی و خارجی برای فروش فرآورده های کشاورزی به قیمت عادلانه و فراهم آوردن شرایط لازم برای آموزش و پرورش و بهداشت و بهسازی روستاها و توسعه مکانیزاسیون و ایجاد شرکتهای تعاونی و ترویج روشهای علمی کشاورزی و غیره استفاده خواهد کرد.

درچنین شرایطی مسئله انتقال نیروی کار از روستا به شهر شکل و مضمون کاملا دیگری خواهد یافت. راهی که حزب توده ایران نشان میدهد زمین و تمام وسایل تولید رابه تولید کنندگان مستقیم میسپارد، به استثمار دهقانان پایان میدهد و برای رشد تولید و استفاده از تکنیک و علم معاصر بهترین شرایط رابسود دهقانان زحمتکش فراهم میآورد.

درد و رنج ناشی ازمهاجرت کنونی روستائی و مسائل عدیده اقتصادی واجتماعی و فاجعه های بزرگ انسانی مربوط بآن هرایرانی میهن پرست و زحمتکش رادرنبرد برای ایجاد ایرانی مستقل، دمکراتیک و مترقی و تامین تحولی بنیادی مصمم ترمیسازد.

این یك مشی مارکسیستی ـ لنینیستی نیست

(درباره جزوه‌ی "تحلیلی ازشرایط جامعـــهٔ ایـــران")

۱) مشخصات جزوه ای که در برابرماست

جزوهٔ تحت عنوان "تحلیلی ازشرایط جامعه ایران" نوشته "چریکهای فدائی خلق" باعنوان دوم "جنگ مسلحانه : هم استراتژی هم تاکتیك" ازانتشارات "سازمانهای جبهه ملی ایران درخارج از کشور(بخش‌خاورمیانه)" در برابرماست. این جزوه در ۱۶۶ صفحه کوچك چاپی در آذرماه ۱۳۵۰ نشر یافته است. درجزوه تصریح شده که این مقاله ایست که درتابستان ۱۳۴۹ نگاشته شده و در پـائیز همانسال درآن اصلاحاتی بعمل آمده و برآن یادداشتهائی افزوده گردیده است. اکنون که ما این جزوه رابررسی می‌کنیم پایان زمستان سال ۱۳۵۰ است و این یکسال که از عمرنگارش این جزوه گذشته یکسالی است برای نگارندگان این جزوه و معتقدان به صحت مندرجات آن سرشار ازحوادث. ظاهرا نویسنده این جزوه(که خود آن جزء "اسناد جرم" در دادگاه نظامی ۲۳ تن ازچریکها(بهمن۱۳۵۰) ارائه شده) احمد زاده معرفی‌گردیده است که همراه امیر پرویز پویان تئوریسین های گروه چریکهـــای شهری بوده اند.

در یادداشتی‌که ناشرین درآغاز این جزوه افزوده اند آنرا دومین اثر "چریکهای فدائی خلـق" پس از جزوه "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا"" دانسته اندکه درتابستان ۱۳۵۰ نشر یافتـه است. دراطلاعیه "جبهه ملی ایران(بخش‌خاورمیانه) "که بصورت ورقه جداگانه ای درآغاز این جزوه الصاق شده است این مطالب رامی‌خوانیم :

"زمانیکه جزوه حاضر در زیرچاپ بود ، بحث درمورد محتوی جزوه درسلولهای مختلف مارکسیستی و غیرمارکسیستی متشکل در "جبهه ملی ایران(بخش‌خاورمیانه) "جـــریان داشت. گروهها وهسته های مارکسیستی متشکل در، یامرتبط با "جبهه ملی ایـــران (بخش‌خاورمیانه)" به جمع‌بندی زیررسیدند : ۱) تحلیل درمورد ضرورت و شیوهٔ مبارزه مسلحانه و نتیجه گیری این جزوه مورد تائید قرارداردند ؛ ۲) ازنقطه نظـــر نظرتحلیل مارکسیستی برسر برخی مسائل و مباحث عمده مطروحه دراین جزوه اختلاف نظرو ایرادات و انتقادات اصولی تئوریك و ایدئولوژیك وجود دارد. "جبهه‌ملی ایران (بخش‌خاورمیانه)" چاپ این جزوه رابطورعمده بخاطر دردسترس همگان قـرار دادن نظریات مطروحه درجنبش و زمینه سازی برای نقد و بحث و راه یابی‌تئوریك و ایدئولوژیك ضرورمیدانند ــ "جبهه ملی ایران(بخش‌خاورمیانه) ــ انتشارات ــ دیماه ۱۳۵۰" (صفحه ٤ جزوه ــ تکیه روی کلمات ازماست)"

ما این اطلاعیه را برای آن تمامانقل کرد یم که در آن نکات جالبی است ، بد ینقرار :

الف) گروههای مارکسیستی متشکل در یامرتبط با " جبهه ملی ایران (بخش خارومیانه) " (ما ازچگونگی این گروهها اطلاع ند اریم) نسبت به مسائل و مباحث عمده این جزوه ایرادات و انتقادات اصولی تئوریك د ارند و نکته مورد تائید آنها تنها ضرورت و شیوه مبارزه مسلحانه است ؛

ب) خود سازمان " جبهه ملی ایران (بخش خارومیانه) " جزوه را بطور عمده بمنظور نقد و بحث و راهیابی تئوریك و ایدئولوژیك نشرداده است .

لذا تصور میرود بسیار طبیعی است که ما ، بنوبه خود ، در این نقد و بحث شرکت جوئیم ، چنانکه در شماره پیشین " د نیا " ، درباره جزوه امیر پرویز پویان موسوم به " ضرورت مبارزه مسلحانه ورد تئوری بقا " وارد چنین بحث و نقدی شده ایم .

چرا این توضیحات را میدهیم ؟

برای آنکه در نگارش این بررسی هرفرد انقلابی د چارنوعی احساس و روحیه دوگانه است . ازطرفی خواه پویان ، خواه احمد زاده که در راه نظریات خود دست به عمل و فداکاری زده اند و در مقابل امپریالیسم و ارتجاع تاپای ایثارجان خود پیش رفته اند نمی توانند احساس احترام و علاقه شخصی را برنیانگیزند . ازطرف دیگر یك مارکسیست نمی تواند ، تنها بخاطر احترامی که بخصال انقلابی کسی دارد ، نسبت به اشتباهات فکری و خطای مشی سیاسی وی خموش بماند ، بویژه هنگامیکه آن خصال مثبت پشتوانه این مشی غلط قرارمیگیرد و نیز بویژه زمانیکه این مشی غلط باحرارت تبلیغ میشود و هواداران می یابدکه اتفاقا از زمره کسانی هستند ، که در صورت مجهز شدن به مشی درست میتوانند مجاهدان ثمر بخشی برای جنبش باشند و همچنین بویژه آنکه این مشی غلط بعنوان نوآوری در مارکسیسم عرضه میشود .

رفتار مارکس ، انگلس و لنین در مقابل بلانکیست ها و نارودنیك ها ، که ازمیانشان مردان قهرمانی برخاستندکه مظهرفداکاری و ازخودگذشتگی بودند جز این نبود .

بعنوان مثال از اوگوست بلانکی نمونه بیاوریم .

اوگوست بلانکی انقلابی فرانسوی در قرن نوزدهم کسی است که قریب چهل سال در زندان گذراند ، دوبار محکوم بمرگ شد . لنین درباره او میگوید : " بلانکی بدون تردید انقلابی و هوادار آتشین سوسیالیسم است . " (لنین ، کلیات ، چاپ روسی ، ج ۱۳ ، ص ۴۳۷) . ولی مارکس و انگلس و لنین بلانکی و بلانکیسم را د رموارد عدیده مورد انتقاد جدی تئوریك قرارد اد ند . لنین درباره بلانکی و هواداراتش میگفت : " آنها می خواهند رهائی بشریت را ازپرد گی مزدوری نه ازطریق مبارزه طبقاتی پرلتاریا ، بل ازطریق فعالیت توطئه آمیز اقلیت کوچکی از روشنفکران تحقق بخشند . " (همانجا ، ج ۴۰ ص ۳۶۰) .

لذا نه فقط بنابد عوت ناشرین جزوه که " نقد و بحث " آنرا ضرور شمرده اند ، بلکه به سنت کلاسیکهای مارکسیستی که احترام به نیت و خصلت انقلابی را از مسائل صحت مشی سیاسی و محتوی ایدئولوژیکی باد قت جد اکرده اند ، ما نیز باحفظ احترام به نیت و خصلت انقلابی پویان ها و احمد زاده ها ، اندیشه های آنها را که اتفاقا تاحدود زیادی خصلت بلانکیستی د ارد ، مورد بررسی نقاد انه قرار میدهیم . باید بیافزائیم که در صفحه ۱۴۸ جزوه مورد بررسی جمله ای نقل شده که گویند ه آن مارکس است . مارکس زمانی گفت " سلاح انتقاد باید جای خود را به انتقاد سلاح بد هد " . با این سخن خود نویسند ه جزوه مورد انتقاد نیز " انتقاد سلاح " را ضرورت روز شمرده است و ما در این استدراك با نویسند ه همراهیم .

درباره جزوه مورد بررسی ، قبل ازخاتمه این بند ، اطلاعات دیگری را نیز ضرور میشمریم برآنچه که گفته شد علاوه کنیم . در جزوه پس از یك " مقدمه " تفصیلی که حاوی کلیات اندیشه های مؤلف است ،

بخشهائی تحت عنوان " شرایط و پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی " ، " بررسی شرایط کنونی اقتصادی ـ اجتماعی و مسئله مرحله انقلاب " ، " بررسی انقلاب در انقلاب رژی دبره " ، " حزب و جریک ـ امرسیاسی و امرنظامی " آمده است . جزوه به "نتیجه گیری" و برخی " یادداشت ها " ختم میشود . خود ساختمان جزوه نشانه دامنه نسبتاوسیع طرح مسائل درباره آنست . ازآنجاکه مادرمقالات گذشته "دنیا" درباره عمده ترین مسئله مطروحه (یعنی مسئله انقلاب) درمورد نظیر این جزوه (نوشته امیرپرویز پویان) نظرخود راگفته ایم و قصد تکرارآن مطالب درمیان نیست . فقط توجه مادراین بررسی باین نکته معطوف است که آیامطالب این جزوه ، چنانکه مؤلف آن دعوی دارد ، مارکسیسم ـ لنینیسم است ؟ و اگرنیست ، چیست و آنچه که مؤلف آنرا " جنبش نوین کمونیستی " نامیده دارای چه محتوی ایدئولوژیك و طبقاتی است .

باپاسخ دادن باین نکته ، مرز مابین مارکسیستها ـ لنینیستها و هواداران اندیشه های مندرج دراین جزوه ، تاآنجاکه اثبات آن درامکان ماست ، روشن میگردد و نیز روشن میگردد که چگونه محتوی ایدئولوژیك محتوی ایدئولوژیك نئوبلانکیستی و خورده بورژوائی است .

برای ما این مرزبندی است که دارای اهمیت اصولی است .

۲) نویسندگان جزوه خود رامارکسیست ـ لنینیست میدانند

اگر این مرزبندی راخود نویسندگان جزوه بعمل می آوردند و دعوی مارکسیست ـ لنینیست بودن نداشتند ، کارما آسان بود . درمیان نیروهائی که اپوزیسیون ضد رژیم ازآنهامتشکل است عقاید مختلف وجود دارد و همه گروهها وافراد این اپوزیسیون مدعی مارکسیست ـ لنینیست بودن نیستند . ولی دعوی مارکسیست ـ لنینیست پیگیر و "نوین" بودن درنزد نویسنده جزوه مورد بحث بسیار پابرجاست . نمونه هائی بیاوریم . دربخش "نتیجه گیری" ازجمله چنین می خوانیم :

" ماچکار باید بکنیم ؟ دربرابر جنبش کمونیستی ایران چه راهی قرارداد ؟ جنبش کمونیستی چگونه میتواند خود را به پیشرو واقعی مبارزه ضد امپریالیستی خلق ما مبدل سازد ؟ چگونه میتواند خود را ازگند اب محیط روشنفکری که اساسا درآن گرفتاراست بیرون بکشد و باتوده ها ارتباط عمیق برقرارکند . " (ص ۱۳۲)

صرفنظر از دعوی حیرت انگیز آنکه گویاجنبش کمونیستی ایران در "گند اب محیط روشنفکری" است و با "توده ها ارتباط عمیق" برقرارنکرده (امری که اگرمطلق شود انکار تاریخ پرافتخار و پرشور این جنبش درکشورماست) این جملات حاکی ازآنست که رسالت تعیین مشی کمونیسم درایران رانویسنده جزوه بعهده گرفته است . دامنه رسالتی که نویسنده جزوه برای خود می شناسد ازاینهم پهناورتراست :

" باید ازخود بپرسیم چراازاحزاب کمونیست خاورمیانه تبدیل به سازمانهای پوچ وجدا از توده ها شده اند ؟ باید ازخود بپرسیم که چرارهبری مبارزه ضد امپریالیستی دراین منطقه (هنوز بطورعمده) بدست خرده بورژوازی است ؟ " (ص ۱۴۵) .

بازهم صرفنظر ازآنکه احزاب خلقی و بسیار بانفوذی مانند احزاب کمونیست سودان ، عراق ، سوریه ، لبنان رابه "سازمانهای پوچ" و "جدا ازتوده ها" موصوف کردن چیزی جز دگرگون ساختن واقعیت بسود استنتاجات دلبخواه نیست ، این جمله نیز حاکی ازآنست که نویسنده جزوه درجستجوی راهیابی نه تنهابرای جنبش کمونیستی ایران ، بل برای جنبش کمونیستی خاورمیانه است .

ما به نفس جستجوگری و راهیابی درمورد مسائل برای جنبشها اعتراضی نداریم . هدف دراینجا

روشن کرد ن آنست که نویسند ه جزوه ازموضع "کمونیسم" (اگرچه بقول او "جنبش نوین کمونیستی") سخن میگو ید و خود را، بصراحت ، مارکسیست ــ لنینیست مید اند. مثلا با ین عبارات د قت کنید :

" شرط نخست رهبری پرلتری و انقلا بی د راین جنبش، پیشاهنگی مارکسیست ــ لنینیستها است. این مائیم که پیشاهنگ این مبارزه میشو یم ، این ماهستیم که عمل مسلحانه را آغاز کرد ه ایم." (ص ۱٤۲)

نویسند ه جزوه مد عی است که وی و د وستانش نقش انتقال جنبش کمونیستی ایران راازمرحله خود بخودی به مرحله آگاهانه اجرا میکنند. د راین مورد مینویسد :

" د راینجاصحبت ازمرحله تولد جنبش کمونیستی است. اینك جنبش کمونیستی بآن مرحله از رشد رسید ه است که رهنمود مشخصی برای عمل تعیین کند. تجمع ساد ه رابه تجمع متشکل و رشد خودبخودی را به رشد آگاهانه مبد ل کند. اینك به آن مرحله رسید ه است که برای پیوند یافتنش باتود ه ها و مبارزات تود ه ها ، راهگشائی کند." (ص ۱٤۹ ــ تاکید روی کلمات نقل قولها همه جا ازماست) .

نقل قولهای متعد د ی که آورد ه ایم تردید ی باقی نمی گذ اردکه نویسند ه جزوه خود رانه تنها کمونیست مارکسیست ــ لنینیست مید اند ، بلکه مد عی است که نمایندگان طرز تفکر او فصل نوینی را از جهت کیفی د رجنبش کمونیستی ایران و شاید خاورمیانه میگشایند. د رجزوه مکررا از مارکس و لنین نقل قولهائی آورد ه شد ه است.

تاچه اند ازه این د عوی کمونیست و مارکسیست ــ لنینیست بود ن باواقعیت تطبیق د ارد ؟

۳) نکاتی که سیمای سیاسی جزوه راروشن میکند

کمونیست و مارکسیست ــ لنینیست بود ن مانع ازآن نشدکه نویسند ه جزوه ، بسبك متد اول و "مد روز" هجوم های سخت و خصمانه ای رامتوجه حزب تود ه ایران بکند. ازآنجمله مینویسد :

" حزب تود ه که د رحیات خود حتی لحظه ای هم نتوانسته بود نمونه ای از یك حزب کمونیست باشد ، حالا سازمانهایش ازهم پاشید ه ، عناصرفد اکارش سرکوب شد ه ، رهبران خیانتکارش فراری بود ند. این حزب حتی نتوانست برای مرحله بعد ی مبارزه یك سابقه تئوریك و تجربی فراهم کند." (ص ۲۱ ــ ۲۱ ، تکیه روی کلمات ازماست)

و نیز :

" د رشرایطی که خیانت ها و اشتباهات حزب تود ه بالکل ازآن سلب اعتماد کرد ه بود ، هیچ روشنفکرانقلا بی حاضر بهمکاری باآن نمیشد." (ص ۲۱)

این حملا ت تند وتیز به حزب تود ه ایران نویسند ه جزوه راتشفی نمی بخشد و او د رصد د برمی آید سیاست حزب مارا بشیوه خود و بشکلی سراپانادرست بیان کند. مینویسد :

" حزب تود ه با اقرار باینکه بهرحال تغییرات "مثبتی" روی داد ه ، بهرحال شیوه تولید فئود الی تا حدود زیاد ی از بین رفته و گذار بسرمایه د اری آغاز شد ه ، تضاد ها و تقسیمات جد ید ی د رجامعه بوجود آمد ه ، پرلتاریا رشد خود راآغاز کرد ه ،

میخواست بی‌علی‌خود و خط مشی رفورمیستی خود راتوجیه کند." (ص ۲۵)

و نیز :

" این استدلال مضحک حزب توده که کمک باصطلاح اردوگاه سوسیالیسم به رژیم مزدور بقول آنها به ملت ایران، موجب رشد صنایع، تسریع رشد پرلتاریا و تقلیل وابستگی رژیم به امپریالیسم میشود، : ه اشتباه تئوریک بلکه توجیه تمایلات علی آنهاست." (ص ۲۵) .

و در بسط و گسترش بیان نظریات حزب توده ایران ازقول این حزب مینویسد :

" اگرتحولاتی روی داده، اگرتضادهای جدیدی بوجود آمده، پس خیلی‌مانده، تا لحظه "مبارزه قطعی" فرابرسد، آنچه میتوان انجام داد اینست که بااتخاذ یکرشته اقدامات رفورمیستی و اصلاح طلبانه، بتجمع نیروها بپردازیم، از رژیم تسریع اقدامات "مثبت" رابخواهیم و بکوشیم که رژیم رابیک رشته عقب نشینی‌های تاکتیکی وادارکنیم. حلقه اساسی مبارزه، درشرایط کنونی، سرنگونی "دیکتاتوری شاه" و استقرار "دیکتاتوری خلق" نیست، بلکه باید تغییر "دیکتاتوری شاه" به "دمکراسی شاه" راطلب کنیم." (صفحات ۲۵ــ ۲۶، تکیه روی کلمات ازماست)

ماد رباره اینکه حزب توده ایران استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی پرلتاریا را درشرایط مشخص کنونی ایران و جهان چگونه میفهمد در اینجاوارد بحث نمیشویم. در این باره اسناد فراوان حزبی و نیز برنامه دور و نزدیک حزب مطلب راروشن میسازد. تنهامیخواهیم ازنقل قولهائی‌که شده و نتیجه اساسی بگیریم :

الف) نویسنده جزوه برآنست که حزب توده ایران حتی‌لحظه ای هم نتوانسته نمونه حزب کمونیست باشد و نتوانسته حتی یک سابقه تئوریک و تجربی ایجادکند و اکنون نیز دچار یک مشی رفورمیستی است. باین ترتیب نویسنده جزوه بیش ازسی سال‌تاریخ حزب توده ایران راکه منشاء بزرگترین حرکت انقلابی درکشور بوده است و مجموع سنن و تجارب آنراعملا و بکلی‌نفی‌میکند.

ب) نویسنده جزوه اردوگاه سوسیالیستی را "باصطلاح اردوگاه سوسیالیسم" میداند. روابط اقتصادی ایران و شوروی را "کمک به رژیم مزدور" میشمرد. موافقت حزب راباگسترش این روابط "توجیه تمایلات علی "کشورهای سوسیالیستی‌میداندکه بنا بعبارت چند سطرپیش همانا عبارتست ازکمک به رژیم مزدور !

مخالفت باحزب توده ایران ضرورتا بامخالفت باشوروی و دیگرکشورهای سوسیالیستی همراه میشود ولی این تنهایک طرف مدال است.
اینک بطرف دیگرمدال توجه کنیم. مینویسد :

" اگرد رهمین ایام مرزبندی بین مارکسیسم ــ لنینیسم ازیکطرف و رویزیونیسم واپورتونیسم ازطرف دیگر، در یک مقیاس بین المللی شکل‌نگرفته بود، شاید سلب اعتماد از حزب توده درآغاز تاحدودی موجب سلب اعتماد ازکمونیسم هم شده بود. اما اینک بنظرمیرسدکه مقام مارکسیسم ــ لنینیسم واقعی‌خالی است و بایه پرشود. پس‌مارکسیسم لنینیسم انقلابی، بمثابه تئوری انقلاب، تنهاملجاء پیگیر انقلابیون شد. بدین

ترتیب اقبالی وسیع و چشم گیر ازجانب روشنفکران انقلابی به مارکسیسم — لنینیسم که حالا با نام و اندیشه های رفیق مائو عجین شده است مشاهده میشود. بدین ترتیب در جریان مبادله و نشر آثار کمونیستی، بخصوص آثار مائو، محافل و گروههای کمونیستی بوجود میآمدند." (ص ۲۱ — ۲۲ — تکیه روی کلمات از ماست)

اینهم طرف دیگر مدال. نه فقط حزب توده ایران "خائن و رفورمیست" است و "باصطلاح ارد وگاه سوسیالیستی" کمک به "رژیم مزدور" میکند و لذا "اپورتونیست و رویزیونیست" است، بلکه "مارکسیسم — لنینیسم واقعی"، "مارکسیسم — لنینیسم انقلابی" حالا با نام و اندیشه های رفیق مائو عجین شده است.

هنوز مطلب تمام نیست.

با آنکه نویسنده جزوه مارکسیسم — لنینیسم "واقعی" و "انقلابی" را با نام و اندیشه های مائو تسه دون عجین میشمرد، در عین حال بسراغ ارنست چ. گوارا و کتاب "انقلاب در انقلاب" رژیس دبره (که نویسنده اورا رژی دبره مینامد) میرود و مینویسد:

"حال ما آماده هستیم که "انقلاب در انقلاب" رژی دبره را بررسی کنیم و در سهای عمیق انقلاب کوبا را جذب نمائیم ... همانطور که گفتیم تحت تأثیر یکرشته پیش-داوریها ما از درک عمیق مفاهیم اساسی که دبره در "انقلاب در انقلاب" بعنوان عناصر درونی تجربه کوبا عرضه کرده بود، غافل ماندیم. در حقیقت ما بی آنکه این مفاهیم نوین را درک کرده باشیم، عملا آنرا رد کردیم. در حقیقت ما نگفتیم که راهی که دبره نشان میدهد با شرایط خاص ایران ناسازگار است ... با این همه آنرا رد کردیم." (ص ۸۵).

پس از بررسی نظریات رژی دبره، نتیجه گیری میکند:

"مانظریات دبره را در مورد رابطه حزب و چریک، امر سیاسی و امر نظامی، رد میکردیم. از یکطرف ما با تأکید مائو و جیاپ در نقش رهبری کننده حزب کمونیست در جنگ مسلحانه توده ای مواجه بودیم. از طرف دیگر رژی دبره با میگفت که پیشاهنگ لزوما حزب مارکسیست — لنینیست نیست، نیروی چریکی نطفه حزب است. چریک خود حزب است. ما از این تضاد این نتیجه را گرفتیم که پس تز دبره انحراف از اصول اساسی مارکسیسم — لنینیسم است. اما در سطور قبلی نشان دادیم که چنین نیست و دیدیم که مسئله برسر انکار نقش پیشاهنگ مارکسیست — لنینیست نیست، بلکه بر سر اشکالی از سازمان و عمل انقلابی است که تنها پیشاهنگ با توسل بآن میتواند وظایف پیشاهنگ را انجام داده و به پیشاهنگ واقعی خلق مبدل گردد." (صفحات ۹۷ — ۹۸)

اینک طرف دیگر مدال نیز روشن میشود: نویسنده جزوه در عین انکه برسر است که "مارکسیسم-لنینیسم واقعی" و "انقلابی" با نام مائو عجین میشود و با آنکه تضاد نظر مائو را درباره رهبری حزب کمونیست در جنگ انقلابی با نظر رژیس دبره در کتاب "انقلاب در انقلاب" (که چریک را خود حزب و نوعی پیشاهنگ بمعنای واقعی کلمه میداند) نیز واقف است، این نظر را، که در سابق رد میکرده حالا می پذیرد و بخش اساسی جزوه مورد بحث، بیان نظریات رژیس دبره است که بقول نویسنده جزوه می گفت:

" هیچ نوع معادله متافیزیکی که در آن حزب مارکسیست ـ لنینیست پیشرو باشد وجود ندارد " (ص ۱۰۴)

و صریحا از زبان خود میگوید :

" ما میگوئیم نباید منتظر حزب شد ، باید دست بمبارزه مسلحانه زد." (ص ۱۵۱)

و با آنکه نه فقط حزب توده ایران، بلکه کشورهای سوسیالیستی رابه "رویزیونیسم" متهم میسازد، خود تجدید نظر در آموزش مارکسیستی ـ لنینیستی انقلاب اجتماعی را امری عادی میشمرد و علنا مینویسد :

"عصر لنین نمیتوانست تصوری از "آغاز قیام" داشته باشد ، چراکه تصوری از جنگ چریکی توده ها نداشت. در آنزمان قیام یك پروسه زمانی کوتاه را تشکیل میداد که با شرکت توده های انبوه آغاز میشود ، ولی اینك ما قیام را یك جنگ توده ای در نظر میگیریم که با حرکت موتور کوچك پیشاهنگ مسلح شروع بحرکت میکند." (ص ۱۵۶)

"موتور کوچك پیشاهنگ مسلح" ـ این درست همان اصطلاح "فعالیت توطئه آمیز اقلیت کوچك روشنفکران" را بیاد می آورد که لنین درباره اسلوب پیشنهادی بلانکی از آن انتقاد میکند.

با تمام علاقه آشکار نویسنده جزوه به رژیس دوبره ، وی به "قالب سازی" دوبره در مورد رابطه شهر و ده و "ساخت و پرداخت یکرشته مفاهیم متافیزیکی" از طرف دوبره معترض است ، زیرا میخواهد سرانجام عملیات پراکنده "چریکهای شهری" را آخرین سخن انقلاب بداند. (ص ۱۶۴)

چنین است سیمای سیاسی جزوه :

التقاط از نظریات دست چین شده و دلبخواهی از کلاسیکهای مارکسیستی با نظریات مائو، رژیس دوبره ، کارلوس ماریگلا، ادگار رودریگز ، اعلام خیانت و رویزیونیسم جنبش سوسیالیستی جهانی و همه اینها با نیت صادقانه نجات ایران از چنگال استعمار و ارتجاع !! شخص بیاد این مثال کهنه لاتینی می افتد : " زمین جهنم چه بسا با نیت های پاك فرش شده است" .

برای درك عمق اطلاع و صحت تمایل "مارکسیستی" نویسنده جزوه بجاست مثالی بزنیم .

٤) نمونه ای از تحلیل های "مارکسیستی" جزوه

برای آنکه نارسائی اطلاع نویسنده جزوه را از مارکسیسم ـ لنینیسم که ایدئولوژی مورد ادعاست روشن سازیم بحثی را که در جزوه در زمینه تحلیل وضع کنونی کشور شده است بعنوان شاهد مثال انتخاب میکنیم :

در جزوه از صفحه ۲۸ تا ٤٥ تحلیلی از محتوی تحولات اقتصادی ـ اجتماعی در دوران انقلاب سفید (و حتی قبل از آن ، ولو با شاره یعنی از دوران استقرار حکومت رضاشاه) بعمل آمده است که در آن ، در کنار برخی نظریات درست ، یك سلسله درهم اندیشی در مفاهیم و استنباطات دیده میشود . صرفنظر از انواع قضاوتهای مخدوش یا قابل بحث ، نقص عمده این تحلیل آنست که بجای دیدن پروسه گسترش مناسبات سرمایه داری در شهر و ده ایران از اوان مشروطیت و بویژه از دوران استقرار حکومت خاندان پهلوی ، جزوه مورد بحث ، مطلب را اینطور درك میکند که " باکودتای رضاخان فئودالیسم قدرت سیاسی خود را اساسا به امپریالیسم تفویض می کند" (ص ۲۳) ، یا " ما در کودتای رضاخان استقرار یك قدرت مرکزی را می بینیم ، بدون آنکه این قدرت مرکزی انعکاس یك قدرت اقتصادی بورژوائی باشد ، بدون آنکه رشد صنایع و تجارت داخلی به بورژوازی این امکان را داده باشد که با استفاده از قدرت

اقتصادی خود ، در استقرار یك قدرت سیاسی مرکزی موفق باشد." (ص ٤٤) . این جریان، یعنی جریان جانشین شدن امپریالیسم (و نه مناسبات سرمایه داری) بجای فئود الیسم گویا در دوران "انقلاب سفید" نیز مشاهده میشود زیرا در جزوه گفته میشود که : " هدف باصطلاح "انقلاب سفید" عبارت بود از بسط نفوذ امپریالیسم در شهر و روستا" (ص ۳۲) و استدلال میکند :

" چطور شد که رژیم آگاهانه برآن شد که پایگاه عمده طبقاتی خود یعنی فئود الیسم را براند ازد ؟ آیا باید نتیجه گرفت که نابودی فئود الیسم صرفا یك دروغ است یا باید گفت که فئود الیسم تکیه گاه عمده رژیم نبود ؟ اگر فئود الیسم تکیه گاه عمده رژیم نبود پس قدرت سیاسی دولت انعکاس کدام قدرت اقتصادی و در جهت پیشبرد کدام قدرت بطور عمده کار میکرد ؟ حقیقت را بخواهیم این قدرت امپریالیسم جهانی است." (ص ۳۳)

معلوم است که نویسنده جزوه ، با وجود دعوی مارکسیست بودن ، به اصل مارکسیستی تناوب ضرور صورت بندی اجتماعی ـ اقتصادی (فرماسیونها) در اثر عوامل درونی جامعه معین، معتقد نیست و توجه ندارد که در صورت برافتادن فئود الیسم ، (که وی بدرستی میخواهد آنرا اثبات کند و بدرستی خطای گروه مائوئیستی "انقلابیون توده" را در عدم درك این پروسه میداند) تنها مناسباتی که در ایران کنونی توانسته است جانشین آن شود مناسبات سرمایه داری است . این امر که سرمایه داری ما دارای پیوند های عدیده وابستگی به امپریالیسم جهانی است دلیل آن نمیشود که مابگوئیم که قدرت امپریالیسم جهانی در اثر کودتای رضاخان و سپس انقلاب سفید جانشین فئود الیسم شده است . این یك خطای علمی و تحلیلی بسیار مهم است و خود نویسنده جزوه بدون آنکه توجه کند گاه در برخی جملات پراکنده به این واقعیت که سرمایه داری در ایران جای فئود الیسم را گرفته اعتراف میکند ولی آنرا در هیچ جا بصورت یك نتیجه گیری منقح در نمی آورد. مثلا میگوید :

" در شرایط فقر روز افزون و ورشکستگی مداوم ، تشدید استثمار سلطه جابرانه سرمایه خارجی ، فربه شدن یك مشت سرمایه دار وابسته و بوروکراتهای کله گنده بقیمت ورشکستگی کاسبکار و صنعتگر، بقیمت استثمار وحشیانه کارگران ..."

روشن است که قید "سرمایه دار وابسته" و "بوروکرات" بهرجهت این حکم را نفی نمی کند که آنچه در ایران جای فئود الیسم را گرفته است ، مناسبات سرمایه داریست نه "امپریالیسم جهانی" . لذا اگر جزوه در مباحثه خود با کسانی که محتوی تحولات اخیر کشوررا از جهت خاتمه یافتن سلطه فئود الیسم در روستای ایران درك نمی کنند ذیحق باشد ، در تشخیص این مسئله که جای فئود الیسم را مناسبات سرمایه داری گرفته است دچار سردرگمی است . بلافاصله می افزائیم که ما بانتیجه گیریهای دیگر جزوه درباره آنکه اکنون یکی از تضاد های اساسی جامعه ما ، تضاد خلق با امپریالیسم است تردیدی نداریم زیرا در این امر که رشته های وابستگی متعددی سرمایه داری ایران را با سرمایه داری انحصاری امپریالیستی پیوند میدهد با نویسنده جزوه موافقیم و این مطلبی است که حزب در تحلیل های خود اکنون سالهاست بیان داشته است .

ما این اشاره را به تحلیل مندرجه در صفحات ۲۸ ـ ٤٥ جزوه مورد بررسی آن آوردیم که در عمل درجه ورود نویسنده جزوه را به تحلیل مارکسیستی نشان دهیم. روشن است که برای تحلیل مارکسیستی بمعنای جدی کلمه باید مارکسیسم را بمثابه علم (چنانکه انگلس تصریح میکند) بدرستی فراگرفت و مثلا دچار این اشتباه بزرگ نشد که یك مرحله دیورس از فرماسیون اقتصادی ـ اجتماعی سرمایه داری

آنهم در کشورهای دیگر(یعنی امپریالیسم جهانی) راجانشین یك فرماسیون زوال یافته در کشورما (یعنی فئود الیسم) کرد ! معنای این اشتباه آنست که ماتسلط امپریالیسم را در ایران از مبدا ء کودتای سوم حوت (کودتای رضاخان) حساب کنیم. روشن است که استعمار در قرن نوزدهم ، سپس امپریالیسم (یعنی سرمایه داری انحصاری) از آغاز قرن بیستم در ایران تسلط داشته اند و بهمین جهت نویسنده جزوه مجبور شده است یکجا اصطلاح " فئود الیسم وابسته" رابکار ببندد . لذا شاخص محتوی اجتماعی ــ اقتصادی کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ رضاخان ــ سید ضیاء الدین و" انقلاب سفید" محمد رضاشاه ابدا در جانشین کردن " امپریالیسم جهانی "بجای فئود الیسم نیست ، بلکه در ایجاد محمل های لازم سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی برای بسط سریع سرمایه داری در شهرو روستای ایران است ، منتها این سرمایه داری ناتوان که در کشورهای سابقا نیمه مستعمره بسط یافته ناچار در ارای انواع مناسبات وابستگی باسرمایه جهانی و امپریالیسم است .

این تحلیل ، برخلاف آنچه که نویسنده جزوه خواسته است به حزب توده ایران نسبت دهد ، ناشی ازآن نیست که ما میخواهیم بگوئیم چون مناسبات سرمایه داری جای مناسبات کهن ارباب - رعیتی رادرده ایران میگیرد لذ الحظه " مبارزه" قطعی نرسیده و حال باید منتظر بود. این تحلیل ناشی از بررسی واقعیات عینی است که مستقل از فکر هرکسی وجود دارد ، خواه آنکس از زمرهٔ انتظاریون باشدکه چشم براه وصول "لحظه مبارزه قطعی " هستند وخواه آنکس که از زمره " شتاب زدگان" باشد که فکرمیکنند با بکاراند اختن "موتورکوچك پیشاهنگ مسلح" میتوانند "دیکتاتوری خلقی" راجانشین دیکتاتور شاه کنند ! واقعیات عینی مستقل از خواستهاست .

ولی واقعیات عینی باید در تنظیم سیاست ماموء ثرباشد و الا آن سیاست بی سرانجام خواهد بود و ازجهت استراتژیك شکست خواهد خورد.

۵) اصل مطلب برسرچیست ؟

تمام جزوه "تحلیلی ازشرایط جامعه ایران" جستجوی پرتب و تاب راهی است برای رهائی از شرّ رژیمی که بحق مورد نفرت اوست . کدام انقلابی است که در این احساس و نیت مقدس بانویسنده جزوه یار نباشد. اما یك سلسله مقدمات غلط فکری موجب شده است که نویسنده در این راهیابی ، به گمراه برود.

نویسنده جزوه مانند تمام شتابزدگان که میخواهند ورد معجز نمون دگرگون کردن جامعه وتبدیل " دیکتاتوری شاه" به " دیکتاتوری خلق" راهم اکنون و هرچه زود تر بیابند توجه ندارد که تحول انقلابی جامعه همیشه و در هرحال میسرنیست و این امر فقط در شرایط معین تاریخی میسراست . تازمانی که تناسب قوا در عرصه داخلی کشور(ودر دوران ماحتی در عرصه جهانی) برای نیروهای انقلابی مساعد نباشد ، تازمانیکه توده هاکه محرك اساسی و آفرینندهٔ انقلاب بند براساس تجربه خود وارد عرصه فعالیت سیاسی برای دگرگون کردن جامعه نشوند ، پیشاهنگ بتنهائی نمیتواند بضرب فداکاریهای شخصی هرقدرهم این فداکاریها ماهرانه و دلیرانه باشد ، بهدف برسد . این قانون همه انقلابهاست، تمام روح آموزش مارکسیسم ــ لنینیسم در مسئله انقلاب در همین جاست . گفتن اینکه در عصرما چون دیگر مسائل روشن شده لذ اوضع انقلابی در همه جا حکمرواست ، و افراد پیشاهنگ میتوانند حتی بدون وجود سازمان متشکل حزبی باچند عمل ضربتی ، توده ها را از "خواب و انجماد" خارج کنند و به عرصه نبرد بکشانند و کارانقلاب را یکسره کنند ، نه فقط ساده کردن مفرط مسئله ، بلکه سراپا غیرمارکسیستی است . تصور اینکه انقلاب نمیشود ، زیرامردم در خواب غفلتند ، زیراحزب توده ایران "خیانت کرده" ، زیراکشورها

سوسیالیستی با ایران رابطه اقتصادی داشته اند تصوری است سراپا خطا و نشانه یك برخورد سطحی و احساساتی و محدود به مسائل بغرنج اجتماعی و تاریخی دوران ماست.

اشکال کار برای همه نیروهای عطشان تحول هرچه زودتر در ایران آنست که توجه ندارند تناسب قوا در عرصه جهانی هنوز بنحوی نیست که نقش امپریالیسم در ایران به صفر رسیده باشد. نقش امپریالیسم در ایران بسیار جدی است. هیئت حاکمه ایران و بویژه رأس آن شاه بنا به حکم "شم طبقاتی" و راهنمائی دوستان امپریالیست خود، پایگاه فرتوت نیمه فئودالی ـ پدرشاهی راکه عقب مانده و لخت و فاقد کارائی بود، بکمك "انقلاب سفید" به پایگاه بورژوائی نسبتاً دینامیك و چشم بازی بدل کرده است. تازه این تمام قضیه نیست. عایدی روزافزون نفت ایران که قریب به سه میلیارد دلار در سال میرسد، امکانات عظیم مانورسیاسی و اقتصادی برای رژیم فراهم ساخته است. لذا رژیم بکمك یك سلسله رفورمهای بکمك ایجاد دستگاه تضییقی وسیع (ساواك، ارتش، ژاندارم و پلیس) و نیز بکمك این منبع درآمد توانسته است نگذارد موقتاً تناسب قوای داخل کشور بزیان او دچار تغییرات شدید شود. بدینسان وضع نامساعدی برای انقلاب پیش آمده است. شاید اگر، چنانکه مابارها خواستارشدیم، در آغاز استقرار رژیم کنونی، نیروهای مخالف آن متحد میشدند، و با مشی درستی عمل میکردند، وضع بمراتب به ازاین بود. ولی این کار نشد و رژیم فرصت یافت تاخود راولو برای سالیانی چند استوارنگاه دارد. درست در این شرایط نامساعد (که بدون تردید موقتی است)، برخی روشنفکران انقلابی که از مارکسیسم ـ لنینیسم استنباط جامعی ندارند مایلند فرمول معجز نمائی پیدا کنند و رژیم را سرنگون سازند، لذا در دام شیوه هائی می افتند که اتفاقاً مارکسیسم ـ لنینیسم در نبرد با آن شیوه ها پدید شده است.

البته تاریخ در جاده تقدیرآمیز از پیش معین شده ای سیر نمیکند. نه تنها نسخه "موتور کوچك" که نویسنده جزوه از آن تا حد ایثار شخصی دفاع کرده، بلکه ترور فردی، کود تا و امثال اقدامات دیگر نیز میتوانند بطور تصادفی و استثنائی گاه به نتائج معینی برسند. ولی حزب طبقه کارگر بدنبال قمار نمیرود، بلکه بدنبال آنچنان مشی انقلابی میرود که از درك قوانین تکامل عینی جامعه ناشی شده است.

ما برای تمام تئوریهای رنگارنگ نو بلا نکبتی از نوع "چریك شهری" و "پیشاهنگ نو" و امثال آن که در موفق ترین حالات آن ارزش قماری دارد، ارزش تاریخی، ارزش استراتژیك قائل نیستیم.

مانمیگوئیم چون این کار تلفات در بر دارد لذا بد است. مانمیگوئیم توسل به اسلحه از گناهان کبیره است! صحبت بر سر صحت و واقع گرائی اصولی مشی انقلابی است. لنین تصریح میکند که خود اشکال مبارزه اساس نیست. این اشکال را زندگی و تاریخ بمیزان زیادی نو نو و گونه گون پدید می آورد. بلکه اصل آنست که این اشکال در چه مجموعی از مشی تاکتیکی و استراتژیك قرار گیرد. همه اشکال، اگر در رون مشی درست استراتژیك ضرورت یابند، میتوانند دارای اثر بخشی تاریخی باشند. مسئله عمده روشن کردن آن مشی است و آن مشی راهم تنها مارکسیسم ـ لنینیسم میتواند روشن کند نه بلانکیسم و آنارشیسم و مکاتب "تازه" آنها.

همچنین سخن بر سر این یا آن شکست نیست. صحبت بر سر ضرورت تأمین پیروزی تاریخی مشی است. مشی های صحیح نیز بارها شکست میخورند، تلفات میدهند. تئوریسین های مارکسیستی گفته اند که انقلابها غالباً در دور اول یا حتی دوم شکست میخورند و این دورها در حکم تمرین برای انقلاب پیروزمند است و اصولاً کار انقلابی بدون شکست، بدون تلفات ممکن نیست. اما مشی صحیح از جهت تاریخی پیروز است. در اینجا شکست خوردگان امروز، پیروزمندان فردایند. ولی درست برعکس، مشی غلط از جهت تاریخی حتماً شکست میخورد، اگرچه به پیروزیهای موقت برسد، یا اگر چه

نمایندگان و سخنگویان پاك نهادی از نوع لوئی بلانکی، چه گوارا و پرویز پویان داشته باشد.

در اینجا میخواهیم چند نقل قول از لنین بیاوریم که مناسب با این مبحث است. همه سخنان لنین انعکاس خیره کننده خرد انقلابی اوست و سخنان زیرین ملخص تجربه تاکتیکی بزرگترین انقلابی عصر ماست که میتواند برای همه انقلابیون درس باشد. لنین در مقاله معروف خود "درباره اهمیت طلا" می نویسد:

" برای انقلابی واقعی، بزرگترین خطر، وشاید تنها خطر عبارتست از اغراق در انقلابیت، فراموش کردن حدّ و شرایط بکاربردن موفقیت آمیز این شیوه های انقلابی. انقلابیون واقعی وقتی شروع کردند، انقلاب را با حروف برجسته بنویسند، انقلاب را به چیزی "الهی" بدل کنند، وقتیکه شروع کردند گیج شوند و استعداد درك و سنجش و آزمایش این نکته را که در چه لحظه ای، در چه شرایطی و در چه رشته عملی باید بشیوه انقلابی عمل کرد و در چه لحظه و در چه شرایطی و در چه رشته عملی باید توانست بشیوه رفرمیستی پرداخت، بنحوی هرچه خونسردانه تر از دست دادند، در اینکار گردن خود را شکاندند" (کلیات بروسی، جلد ۳۳، ص ۸٦ ـ ۸۷).

و نیز در مقاله لنین تحت عنوان "بمناسبت چهارمین سال انقلاب اکتبر" چنین میخوانیم:

" ما به مبارزه با دشواریهای بی حدّ و حصر خو گرفته ایم. بهمین سبب است که دشمنان ما را سنگ خارا و نمایندگان سیاست "دندان شکن" نامیده اند. ولی ما همچنین، لااقل تا حدّ معینی، هنر دیگری را که در انقلاب ضرور است، فرا گرفته ایم؛ یعنی: نرمش، امکان تغییر سریع و شدید تاکتیك خود با در نظر گرفتن شرایط عینی تغییر یافته، انتخاب راه دیگری بسوی هدف، در صورتیکه راه گذشته در دوران معینی از زمان، مخالف مصلحت و غیرممکن از آب در آید."

لنین در مقاله خود "درباره بایکوت" مطالب رهنمای زیرین را متذکر میگردد:

" در صورت تفوق شکنده قوا میتوان با حمله مستقیم رودررو فتح کرد. در صورت عدم تکافوی قوا میتوان راه دورانی، انتظار، زیگزاك، عقب نشینی و غیره لازم باشد." (کلیات بروسی، جلد ۱۳، صفحه ۸).

از این قبیل نقل قولها از لنین میتوان فراوان آورد (*)

ما درباره انقلاب از نظر مارکسیسم و درباره رابطه مارکسیسم با روشهای بلانکیستی و تروریستی، چنانکه در آغاز این مقال نیز یاد آور شده ایم، در شماره ۲ سال ششم و در شماره سوم سال یازدهم "دنیا" بتفصیل سخن گفته ایم و بیش از آنچه که گفته شد ضرور نیست. هدف این مقاله بطور عمده روشن ساختن این نکته بود که جزوه "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" یك جزوه مارکسیستی ـ لنینیستی نیست، بلکه یك جزوه التقاطی است که در آن اندیشه های نو بلانکیستی و غیرمارکسیستی کسانی مانند رژیس دوبره و روده ریگز غلبه اساسی دارد. ما منشاء این اندیشه ها را انقلابیگری خورده بورژوائی میدانیم.

اما درباره قضاوتهای غلط جزوه درباره حزب ما و مشی آن، با تمام گزندگی و ناروائی این قضاوتها، ما ترجیح میدهیم پاسخ آنرا به چپ روان و چپ نمایانی بدهیم که نظیر این مطالب را در از صحنه نبرد با جنجالی گوشخراش تر تکرار میکنند. چنانکه بارها نیز چنین کرده ایم، زیرا در آنجا منطق بحث و مناظره میتواند بدون برخی ملاحظات عاطفی عمل کند. ا. ط

(*) در شماره گذشته "دنیا" در مقاله رفیق مسعود تحت عنوان "استراتژی شکست" مقداری از تعالیم لنین نقل شده است و در اینجا تکرار نمی کنیم. ا. ط

ک . آ . آرباتف

درباره استراتژی ایدئولوژیك امپریالیسم

مقاله زیرین نوشته آکاد میسین ک . آ . آرباتف درباره استراتژی امپریالیسم درمسائل ایدئولوژیك متضمن تحلیل عمیق مشی امپریالیستها در شرایط کنونی است . آرباتف بررائس پژوهشگاه ویژه امریکا در شوروی قرارد ارد و تعمیم های مندرجه درمقاله وی نتیجه بررسی عمیق فاکت هاطی دورانهای طولانی است .

هرگزد ورانی وجود ندا شته است که در آن تغییراتی بعمق و جامعیت تغییرات دوران ما روی داده باشد . این قانونی است ، زیرامحتوی دوران ما اساسی ترین تحولی است که در تاریخ روی داده است . این تحول عبارتست از گذار از سلطه چند هزارساله طبقات بهره کش به سوسیالیسم و کمونیسم، گذار از ماقبل تاریخ بشریت بتاریخ حقیقی آن . تغییرات سریع و بنیادی،تمام جوانب زندگی اجتماعی را در بر میگیرند و پدیده های نوین متعددی رابوجود میآورند . ازجمله رشدکیفی مبارزه ایدئولوژیك در روابط بین المللی .

مبارزه بین سوسیالیسم و سرمایه داری

نقش نوینی که مبارزه ایدئولوژیك درروابط بین المللی آغاز کرده است قبل از هرچیز به تقسیم جهان بد و سیستم مربوط است . این واقعه بزرگ تاریخی تعیین کننده ماهیت تضاد عمده ، تصادم عمدۀ درروابط بین المللی سراسر دوران ماست .

خصلت متناقض تضاد عمده در روابط بین المللی بهیچوجه از پیش شکلهای نمود و حل این تضاد رامعین نمیکند . بویژه بهیچوجه موجب این نمیشودکه تصادمات بین المللی ناگزیر بیش از گذشته شکل حادتری بخود گیرند یابمقیاس بزرگتری اعمال زورشود . آن اشکال مبارزه بین المللی دولتها مثل جنگ ، اشغال ، الحاق ، استعمارو غیره که بالاترین وسیله اعمال زورهستند ، از یك نظام اجتماعی ناشی میشوندکه برمالکیت خصوصی وسائل تولید و بهره کشی مبتنی است . این مطلب راتمام تاریخ روابط بین المللی ازجمله تاریخ دو جنگ جهانی بوجه قانع کننده ای تائید میکند . درعین حال باپیدایش سوسیالیسم امکان جلوگیری از جنگ و مقاومت علیه تجاوز و استعمار بسیارتوسعه یافته است . در اینجا مابا یکی ازمسائل اساسی تئوریکی و سیاسی روابط بین المللی کنونی برخورد میکنیم . وآن مسئله مربوط به محتوی و شکل مبارزه غیرقابل اجتناب تاریخی دوسیستم جهانی است . تنها راه حل ثمربخش این مسئله اصل همزیستی مسالمت آمیز بین کشورهائی است که نظام اجتماعی مختلفی دارند . این اصلی

ست که دولتهای سوسیالیستی مطرح کرده اند.

پیدایش تضاد بین دو طبقه اصلی تکامل اجتماعی معاصر، که تضاد عده روابط بین المللی هست بمعنای تحول عمیقی در این روابط بود. بویژه خصلت ایدئولوژیك این روابط یکی از پدیده های نوین است. و این کاملا مفهوم است که در لحظه ایکه تصادم و مبارزه بین دو طبقه متخاصم عامل تعیین کننده این روابط میشود، ایدئولوژی اهمیت جدیدی کسب میکند، زیرا از این زمان روابط بین المللی نه فقط یك صحنه مبارزه طبقاتی اقتصادی و سیاسی، بلکه همچنین یك صحنه مبارزه طبقاتی ایدئولوژیك میشود. در سیاست خارجی، دو طبقه در برابر یکدیگر قرارگرفته اندکه هریك ایدئولوژی و نظرهای خود را درباره دنیا، سیاست و تمام مسائل مهم اجتماعی دارد. به بیان دیگر با تقسیم جهان بدو سیستم، روابط بین المللی نیز عرصه تصادم دو ایدئولوژی طبقاتی متضاد میشود.

ولی مبارزه ایدئولوژیك بهیچوجه علت عده بحث ها، تصادم ها و زد و خورد ها در جهان نمیشود. مبارزه ایدئولوژیك یکی از اشکال مبارزه طبقاتی در روابط بین المللی است، و در حقیقت شکل مهمی است، بویژه از این جهت که درست در زمینه ایدئولوژی مبارزه طبقاتی در جهان و مبارزه طبقاتی در داخل هر جامعه پیوند بسیار نزدیکی بیکدیگر دارند. بدین ترتیب مبارزه طبقاتی ایدئولوژیك عامل مهمی در سیاست خارجی میشود.

علت مهم دیگری که موجب شده است مبارزه ایدئولوژیك یك جنبه تفکیك ناپذیر و بسیار مهم روابط بین المللی شود، تاثیر روز افزون توده های وسیع مردم در سیاست خارجی است. این واقعیت که نخستین بار از طرف مارکسیست ــ لنینیست ها تائید شد، بتدریج از طرف دانشمندان بورژوائی هم تائید میشود. بدیهی است در عین حال کوشش میشود علتهای این پدیده توضیح داده شود.

پیدایش سیاست خارجی و دیپلماسی کاملا نوین کشورهای سوسیالیستی نقشی قطعی بازی کرد. سیاست خارجی و دیپلماسی کشورهای سوسیالیستی نه فقط منافع و خواست توده های خلقهای سراسر جهانرا بیان میکند، بلکه همچنین آگاهانه این هدف راتعقیب میکندکه نفوذ توده های زحمتکش را در روابط بین المللی همه جانبه گسترش دهد.

عامل دیگری که اهمیت بزرگی دارد اینست که بویژه پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای سرمایه-داری نیز قطع نظر از تمرکز قدرت در دستهای سرمایه داری انحصاری، شرایطی بوجود آمده است که بمبارزه توده های زحمتکش در راه منافع و خواستهای آنان در سیاست خارجی امکانهای بزرگی میدهد. و بالاخره ارتقاء خلقهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین بیك زندگی مستقل دولتی و سیاسی است که کاملا بجریان افتاده است.

یکی از ویژگیهای دوران ما یعنی دوران گذار بشریت از سرمایه داری بسوسیالیسم اینست که روابط بین المللی نیز بطریقه معینی خصلتی انتقالی کسب میکند. روابط بین المللی اکنون شکل فوق-العاده بغرنجی گرفته است: عناصر کهنه یعنی سرمایه داری و روابطی که سرمایه داری بین خلقها بوجود آورده است و عناصر نو یعنی سوسیالیسم و روابط نوین بین المللی آن، عناصر سیاست خارجی سنتی طبقات و دولتهای بهره کش و فعالیت کشورهای سوسیالیستی و توده های زحمتکشان برهبری طبقه کارگر در سیاست خارجی، با یکدیگر در تضاد هستند و بر یکدیگر تاثیر میکنند.

وسعت مبارزه زحمتکشان علاوه بر امکانات واقعی برای اعمال نفوذ در سیاست، همچنین به این بستگی دارد که تاچه اندازه توده زحمتکشان بحل مسائل سیاست خارجی علاقه دارند. زیرا این مطلب روشن است که زحمتکشان حتی وقتیکه امکانهای بزرگی داشته باشند در برابر ستمگران مقاومت کنند، از این امکانات فقط برای آن خواستها در سیاست خارجی استفاده میکنندکه بمنافع اساسی آنان واقعا مربوط است. مطلب دیگر اینست که برای اینکه توده ها مبارزه کنند باید نه فقط حقیقتا در حل این یا

آن مسئله سیاست خارجی ذ ینفع باشند ، بلکه همچنین آنهابا ید بمنافع خود آگاه شوند. د رگذ شته بارها پیش آمد ه است که زحمتکشان د رجریانهاناظر غیرفعالی بود ند ، د رست باین علت که آنان به اهمیت یانتایج عملیات د ولتهای ستمگر د رسیاست خارجی آگاه نبود ند.

تلاش د رراه جلوگیری از جنگ هسته ای که مصیبت بزرگی برای سراسرجهانست یك انگیزه مبارز ه تود ه های زحمتکشان است. انگیزه ایست که میتواند موجب عملیات سیاسی فوق العاد ه فعّالی از جمله (د رشرایط معینی) انقلاب شود. امکان انقلا بی که د رنتیجه تهد ید هستی تمام خلقها بوجود میآید بهیچوجه کمتراز آن نیست که د رنتیجه فقر، محرومیت ازحقوق سیاسی و ستم ملی بوجود میآید. علیه پد ید ه های اخیرتاکنون میلیونها زحمتکش به مبارزه انقلابی برخاسته اند. ممکن است که زحمتکشان عوامل نوین وضع سیاسی کنونی راکاملا نشناخته باشند ، ممچنانکه حکومت کنند گان د رکشورهای امپریالیستی این عوامل راکاملا د رك نکرد ه اند. ولی زحمتکشان شروع کرد ه اند محافل امپریالیستی رامهار کنند ، آنهارابه مانورکرد ن واد ارند و بد ینطریق بطورمحسوس براوضاع بین المللی تاٴ ثیرکنند.

د یپلماسی کشورهای سوسیالیستی

وقتیکه طبقه کارگر ، مسلح به جهان بینی علمی که امکان مید هد ماهیت پد ید ه های سیاست داخلی و خارجی بد رستی فهمید ه شود ، به صحنه تاریخ گام نهاد ، این امکان بوجود آمد حصار اسرار، د روغها ، پند ارها و قضاوتهای قبلی که مد تها تود ه های خلق راازحقایق روابط بین المللی جد اکرد ه بود د رهم شکسته شود. یکی ازوظایف مستمرجنبش متشکل کارگری این بود ه که به طبقه کارگرکمك کند تابرروز سیاست بین المللی مسلط شود. و این بویژه د رمورد جنگهای جنایت باری کسب اهمیت کرد ، که امپریالیستها تد ارك مید ید ند و برمیافروختند. افشاٴ نقشه های تد ارك این جنگها ، مبارزه علیه تبلیغات میلیتاریستی یك وظیفه د ائمی حزبهای کارگری و فعالیت سیاسی واید ئولوژیك آنها شد.

تاوقتیکه طبقه کارگر، حد اقل د ریك کشور، سیاست خارجی و د یپلماسی خود ش راند اشت بر ا ی زحمتکشان بسیار د شوار بود د رامور بین المللی وارد شوند و بطورموٴ ثر د رفعالیت سیاسی خارجی د ولت تاٴ ثیر بخشند. ولی ازوقتیکه نخستین د ولت سوسیالیستی با د یپلماسی نو ین یعنی د یپلماسی سوسیالیستی تشکیل شد وضع بطوراساسی تغییرکرد.

این د یپلماسی البته بااسرارسیاسی سروکاری ند ارد. د رشرایط مبارزه علیه امپریالیسم نبا ید نقشه ها ، تصمیمات و خطوط تاکتیکی رابرد شمن آشکارکرد. د یپلماسی علنی آنجاآغاز میشودکه هد فهای اساسی سیاسی د ولت ، ماهیت سیاست خارجی طوری هستندکه احتیاجی به مخفی نگاهد اشتن آنها از خلقهانیست ، بالعکس خلقها ، تود ه های زحمتکش بااطلاع باین هد فها نه فقط معنا بلکه با مبارزه فعال خود ازآنها پشتیبانی میکنند. و این د یپلماسی علنی رابسلاحی مبد ل میکندکه برای هرسیاستی و هر نظام اجتماعی مناسب نیست. این د یپلماسی بحد اعلی افزارسیاسی جانبد ارانه ایست که فقط میتواند به سیاستی اطمینان بخش خد مت کند ، که مد افع منافع تود ه های زحمتکش باشد.

د یپلماسی علنی بمثابه تنها د یپلماسی ممکن نظام اجتماعی نوین بوجود آمد. د رمنافع عمیق این نظام اجتماعی تود ه های زحمتکش کشورو تمام جهان شریك هستند. این نظام اجتماعی نفعی د راین ند اردکه هد فهای سیاست خارجی واقد امات خود را ازتود ه ها مخفی کند.

امپریالیسم و "بحران اعتماد"

منافع انحصارها د رتشد ید بهره کشی زحمتکشان و ستم سیاسی ، د رمحد ودکرد ن د مکراسی وازبین

برد ن مقاومت علیه نقشه های ارتجاعی وتجاوز آنهاست. این منافع د رنظریات معین طبقه حاکـــــم منعکس میشود. تمام سیستم نظریات سیاسی امپریالیسم بتوجیه "حق" سلطه و تشد ید مد اخله آن د ر تمام زمینه ها ی اجتماعی کشورهائی که تابع انحصارها هستند ، بتوجیه "حق" فریب تود ه ها و نشراخبار نا د رست و تحریف افکارعمومی خد مت میکند.

ولی وقتیکه امپریالیستها بجامعه رومیآورند و کوشش میکنند اد عای سلطه خویش راد ربرابرخلـــق توجیه کنند بی پا یگی این نظریات بخود ی خود آشکارمیشود.

د رد وران ماتغییرات قطعی روی د اد ه است. این تغییرات فقط مربوط با ین نیست که منافع سرمایه‌ د اری بیش ازپیش بامنافع طبقات و قشرهای د یگرجامعه سرمایه د اری د رتضاد میافتد. این مسئلـــه مطرح است که مواضع معنوی طبقه کارگر و جهان سوسیالیسم محکم شد ه است. این بد ان معنی نیست که هم اکنون اکثریت انسانها د رجامعه سرمایه د اری نظریات مارکسیستی ـ لنینیستی د ارند . ولی با ین معنی است که جهان بینی سوسیالیسم عمیقاریشه گرفته تود ه های خلق رابجنبش میآورد و به آنان کمـک میکند تامنافع خویش رابهتر بشناسند.

د رنتیجه این تغییرات انکارناپذ یر د رآگاهی اجتماعی ، نظریات بورژوائی امپریالیستی که ســـلاح مبارزه سرمایه د اری برای نفوذ د رمغز تود ه های خلق است ، غیرقابل استفاد ه میشود . با ین علت نیز وضع خاصی بوجود آمد ه است که امپریالیسم رامجبورمیکند د رمبارزه جهانی برسرمغزها وقلبهای انسانها با پرچمی که به آن تعلق ند ارد ، و باشعارهائی بمید ان آیدکه یاازمخالفین طبقاتی د زد ید ه شد ه ویااز اسلاف بورژوا ـ د مکراتیك بعاریه گرفته شد ه است. اینست یکی ازمبانی استراتژی سرمایه د اری امپریا ـ لیستی کنونی د رمبارزه اید ئولوژیك .

این واقعیت نیز که سرمایه د اری امپریالیستی د رنتیجه پیروزی سوسیالیسم د رمبارزه جهانی علیه سرمایه د اری وفشارمبارزه طبقاتی طبقه کارگر بیش ازپیش مجبور است به مانور د ست بزند و به عقب نشینی هائی تن د هد د رزند گی معنوی جامعه بورژوائی منعکس میگرد د. د راینجا بهیچوجه این مسئله مطرح نیست که امپریالیسم حقیقتا این یاآن نظر سوسیالیستی راقبول کرد ه باشد. ولی تاکتیك سیاسی عقـب ـ نشینی های جد اگانه و لزوم "د رمان" جراحات آشکارنظام اجتماعی سرمایه د اری بد ون ترد ید د رنظر ـ های معینی منعکس میشود. زیرا وقتیکه طبقه حاکم د راثر فشارمبارزه طبقاتی زحمتکشان به رفورمهائـــی اقد ام میکند این نشانه آنست که حفظ د کترین اید ئولوژیك رسمی بشکل سابق د شواراست. بنابرایـــن طبقه حاکم مجبوراست این د کترین راباتاکتیك رفورمها مطابقت د هد. این وضع د رباره عقب نشینی د ر سیاست خارجی و بسیاری زمینه های د یگرنیز صاد ق است.

البته د راینجا خود تاکتیك عقب نشینی و مصالحه و همچنین انعکاس اید ئولوژیك آن مورد جرّو بحث بورژوازی انحصارگراست. این بورژوازی به گروههای مختلفی تقسیم شد ه است که هریك ازآنهابرای خود نظرهائی د ارد. با ین معنی د رد اخل طبقه حاکم مبارزه اید ئولوژیك وجود د ارد که د نباله مبارزه سیاسی د اخلی طبقه حاکم بود ه و د رجریان آن ، مسائل تاکتیك و جهتهای مشخص سیاست و غیره حـــل و فصل میشود.

د رباره استراتژی و تاکتیك سیاست و تبلیغات امپریالیستی

تئوری مارکسیستی ـ لنینیستی هم برخورد اپورتونیستی راست و هم برخورد سکتاریستی و د گماتیك راد رتحلیل امپریالیسم و سیاست آن ردّ میکند. تئوری مارکسیستی ـ لنینیستی میطلبدکه به پد ید ه هـــا و مسائل نوین زند گی ، ازجمله به مسئله قشربند ی د رد اخل بورژوازی کنونی با د قت زیاد برخورد شود.

ازتمام تنوعی که تصویرسیاست کنونی بورژوائی نشان میدهد دو خط مشی رابا ید جدا کرد ، که بطور کلی میتوانند دو خط مشی اساسی بشمارآیند. یکی خط مشی مرتجعترین و متجاوزترین محافل امپریالیسم، که قبل ازهرچیز براعمال زور مبتنی است و طرفدار حمله مستقیم به سوسیالیسم است. ماهیت این خط مشی آشکاراست. خط مشی سیاسی دیگر، که درمبارزه بخاطرمنافع طبقاتی بورژوازی مانورجنبی ، امتیاز و مصالحه و غیره راهم درنظر میگیرد بغرنجتراست. عناوینی که طرفداران خط مشی اخیر بیان میکنند از قبیل "معتدل" ، "لیبرال" و غیره میتوانند گمراه کننده باشند. وقتیکه باید خصلت تاکتیکی اختلاف بین این دو خط مشی سیاسی مشخص گردد ، نباید عمق و اهمیت این اختلاف بهیچ شکلی کم ارزیابی شود.

اگر این دو تاکتیک درتکاملشان مورد ملاحظه قرارگیرد و به گرایشهای تعیین کننده مبارزه طبقاتی توجه شود ، آنوقت میتوان نتیجه گرفت که یکی ازاین دو تاکتیک کوشش گروههای معینی ازامپریالیسم را که درشرایط نوین تاریخی بااسلوبهای قدیمی عمل میکنند منعکس میسازد و حال آنکه تاکتیک دیگر مبین تلاشی است برای پیداکردن راههای نوین مبارزه ، راههائی که باشرایط کنونی و درصورت امکان بامراحل تاریخی آینده بیشترمطابقت داشته باشند. بعقیده من تاکتیک دوم بیشتر به شرایط کنونی مربوط است. این تاکتیک مبین تلاشی است برای انطباق سیاست امپریالیستی برشرایط نوین. این جریان باشکلهای سازمان بورژوازی انحصارگر ودرد رجه اول باسرمایه داری انحصاری دولتی پیوند نزدیک دارد. سرمایه داری انحصاری دولتی نه فقط معلول افزایش تمرکز سرمایه و تکامل نیروهای مولّد جدید در شرایط عمل قوانین اقتصادی سرمایه داریست ، بلکه همچنین نتیجه عوامل سیاسی ناشی از تشدید مبارزه طبقاتی نیز میباشد. باین معنی میتوان سرمایه داری انحصاری دولتی رابدون تردید بمثابه شکل جدید و ظریف تر سازمان بورژوازی حاکم تلقی کرد.

این بدان معنی است که طبقه کارگر باد شمن طبقاتی بهترمتشکل شده ای روبروست، دشمنی که بین سازمانهای اقتصادی، سیاسی (ازجمله عالیترین سازمان سیاسی یعنی دولت) و ایدئولوژیک خود پیوند مستقیم برقرارکرده و یک دستگاه نیرومند حاکمیت سیاسی و معنوی تشکیل داده و اخیراشکلهای نوینی برای سازمان بین المللی خود بوجود آورده است. دراین نباید تردید داشت که درشرایط تغییر تناسب نیروها ، حد اقل بخشی از بورژوازی امپریالیستی کوشش خواهدکرد تاکتیک جدیدی در مبارزه طبقاتی بکار برد. ماهیت این تاکتیک جدید عبارت خواهد بود از جستجوی راههای موثر تری برای تأمین حاکمیت برمخالفین طبقاتی یعنی طبقه کارگر و همچنین طبقات و قشرهای اجتماعی دیگر جامعه بورژوائی کنونی.

سرمایه انحصاری بااستفاده از توسعه امکانهای اقتصادی و دستاوردهای انقلاب علمی ـ فنی و بااتکاء بدستگاه نیرومند حاکمیت طبقاتی ، دستگاهی که ازبخشهای متعددی تشکیل شده است، همچنین بااتکاء به حزبهای سیاسی و دستگاه عظیم تبلیغاتی برای فریب و انحراف افکارعمومی مواضع مهمی در سازمانهای رفورمیستی کارگری و میدان بزرگی برای مانور و درآمیختن فشارمستقیم باامتیاز دادن وعوام فریبی بدست آورده است. چون عرصه زندگی اجتماعی ، که مستقیم و غیرمستقیم زیرنفوذ دستگاه انحصاری است ، روز بروز گسترش مییابد ، سرمایه انحصاری میتواند درنقاطی که مقاومت سرسختانه بیفایده یا خطرناک میشود بدون اشکال عقب نشینی کند تادرنقاطی که طرف مخالف مواضع ضعیفی دارد چیزی راکه ازدست داده است جبران کند.

این بود درمورد سیاست داخلی. و اما درباره مبارزه طبقاتی بین المللی بورژوازی امپریالیستی تاکتیک جدیدی ضروری شد خواه بعلت تغییرات اساسی درتناسب نیروهابین سرمایه داری وسوسیالیسم و خواه درنتیجه تغییرخصلت جنگ باموشک و سلاح هسته ای. ولی هدف تغییرنکرد : جلوگیری از توسعه سوسیالیسم و درصورت امکان تغییر سیرحوادث درجهت عکس و استقرارمجدد حاکمیت

نامحدود در جهان • ولی مبارزه بخاطر این هدف در شرایط نوین خواهان وسائل سیاسی واسلوبهای جدید و تاکتیک جدیدی است •

خطاست اگر قبول کنیم که این تاکتیک بسادگی جایگزین دکترین سابق میشود یعنی دکترین "برچیدن" یا "آزادکردن" کشورهای سوسیالیستی، که اسلوبهای فشار نظامی رابافعالیت اخلال - گرانه وسیعی توأم میکند • همچنین بی پایه است اگر قبول کنیم که امپریالیسم از فعالیت اخلالگرانه علنی اجتناب خواهدکرد و یا درصدد است که ازآن اجتناب کند • وقایع سالهای اخیر بیشتر گواه براین است که فعالیت اخلالگرانه همچنان بمثابه سلاح مهمی علیه سوسیالیسم بکار برده میشود •

معهذا، قطع نظرازاینکه وسایل "سنتی" مبارزه علیه سوسیالیسم از زرادخانه امپریالیسم ناپدید نشده است، نشانه های زیادی هست حاکی ازاینکه به اسلوبهای دیگر و بتاکتیک دیگر مبارزه بیش از پیش توجه میشود •

ماهیت این "برخورد نو" در مبارزه علیه سوسیالیسم هم اکنون متبلور شده است • وآن عبارتست از: به براندا ختن سوسیالیسم و احیاء سرمایه داری نباید زیاد امیدوار بود، بلکه بیشتر باید بیک "استحاله" تدریجی یا "فرسایش" سوسیالیسم و تضعیف وحدت اردوی سوسیالیستی امیدوار شد، بجای سیاست خصمانه غیرقابل انعطاف و حدّ اکثرمحدودیت تماس و ارتباط باکشورهای سوسیالیستی درسراسر جبهه باید بتوسعه روابط اقتصادی، علمی — فنی و فرهنگی پرداخت تابهدفهای خود رسید • تحلیل کامل این عوامل جدید هنوز ممکن نیست ولی ملاحظاتی میتواندبیان شود •

نخست اینکه این سیاست جدید امپریالیسم درمورد کشورهای سوسیالیستی باوضوح تمام مبیّن آگاهی باین واقعیت است که امیدواریهای دولتهای امپریالیستی باینکه نظام اجتماعی سوسیالیستی توانائی زندگی ندارد و میتوان آنرا بازور از بین برد نقش برآب شده است • بنابراین تاکتیک جدید دارای ماهیت دفاعی است • و نظریاتی که درزمینه ایدئولوژی و تئوری برای توجیه این تاکتیک ارائه میشود، موید آنست • ملاحظه دیگر مربوط است بنوع و طریقه برخورد تئوریسین های این سیاست به مسائلی نظیرکاهش وخامت اوضاع بین المللی، بسط همکاری اقتصادی و علمی — فنی و غیره •

بطوریکه واقعیتها نشان میدهد بسیاری از ایدئولوگهای "ایجاد سرپلها"، کارائی وسودمندی این عناصر رابرای غرب طبق معیارهای کاملا مشخصی ارزیابی میکنند • این معیارها باکوششهائی که بکمک این عناصر میتوان برای تحکیم صلح وامنیت بین المللی و تکامل اقتصاد و علم و فرهنگ در و طرف بعمل آورد بهیچوجه سازگارنیست • در اینجافقط یك معیار بکارمیرودکه ماهیتاخصلت دیگری دارد: چگونه میتوان ازاین عناصر جدید سیاست حتی الامکان بنحو موثر بزیان سوسیالیسم استفاده کرد؟ آن شکلهای روابط بین المللی که بطورکلی پذیرفته شده اند و ازقرنها شهرت نیکوئی دارند مثل بازرگانی و روابط فرهنگی و غیره، بضد خود مبدل میشوند، یعنی به اسلحه اخلال و تلاشی کشورهای دیگر • البته این دسائس کشورهای سوسیالیستی را از راه همزیستی مسالمت آمیز منحرف نمیکند • اینکه در برابرکوششهائی که علیه وحدت کشورهای سوسیالیستی و واردکردن لطمه به سوسیالیسم بعمل میآید باید هشیار بود، مسئله ایست دیگر ولی بطورکلی درست در اینجا، یعنی درزمینه روابط باکشورهای سوسیالیستی است که عناصر برخورد واقع بینانه ای به سیاست دیده میشود • بدین معناکه ضمن حفظ پیوند نزدیك باسنتهای فراوان و پیشداوریهای ضدکمونیستی برای دمساز شدن با شرایط جدید نیز کوششهائی بعمل میآید • بویژه در اینجاست که این عناصر باخط مشی های کهنه سیاسی، که سیرعمومی تاریخ مدتهاست نادرستی آنها راثابت کرده است، پیوند می یابند •

درچنین پیوندی است که عناصرواقع بینانه میتوانند محتوی خود را ازدست بدهند • ولی یك جریان دیگرهم ممکن است، که طی آن گسترش واقعیت عینی، برعکس، این عناصر راتحکیم بخشد وتاثیر

آنهارا برسیاست عملی افزایش دهد. البته در این مورد هم روابط بین سرمایه داری و سوسیالیسم روابط مبارزه طبقاتی خواهند بود. ولی این روابط میتوانند جهتی بگیرند که خطر یك جنگ جهانی را در برنداشته باشد و بمسابقه مسالمت آمیز و همکاری عادی در زمینه هائی امکان دهد که برای هر دو طرف سودمند باشد. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و دیگر ولتهای سوسیالیستی در سیاست خارجی خود از اصول همزیستی مسالمت آمیز پیروی میکنند.

ازاظهارات برخی تئوریسین های غربی چنین مستفاد میشود، که افزایش نقش مبارزه ایدئولوژیك ازجهات بسیاری ناشی ازآنست که بابودن اسلحه اتمی توسل به جنگ بمثابه وسیله ای برای از بین بردن مخالف روز بروز مشکلتر و خطرناکتر میشود. این اظهارات سیاستمداران و تئوریسین های بورژوائی در ادبیات مارکسیستی نیز بعنوان شاهد آورده میشود. و این درجائی است که توضیح داده میشود بچه علت امپریالیسم به مبارزه ایدئولوژیك اهمیت زیادی میدهد. باین کار بنفسه ایرادی وارد نیست: برای سیاستمداران غربی که شروع کرده اند بفهمند یك جنگ هسته ای برای امپریالیسم بمنزله خودکشی است، درواقع چیزی غیرازاین باقی نمیماند که اسلوبهای نوینی برای مبارزه علیه سوسیالیسم جستجو کنند. مبارزه ایدئولوژیك یکی ازاین اسلوبهاست. ولی از اینجا بهیچوجه این نتیجه بدست نمی آید که تکیه برمبارزه ایدئولوژیك فقط خصیصه خط مشی تاکتیکی بورژوازی کنونی است و فقط این تاکتیك است که اسلوبهای بانرمشتر، مانورهای جنبی و درآمیختن فشار و امتیاز را درنظر میگیرد یا اینکه تاکتیك دیگر یعنی تاکتیك مستقیم و جبهه ای که تشدید فشار نظامی رادرنظرمیگیرد، تمایلی به استفاده وسیع ازوسائل ایدئولوژیك نشان نمیدهد.

درحقیقت مابامنظره دیگری روبرو هستیم: متجاوزترین گروههای بورژوازی امپریالیستی نیز طرفدار گسترش همه جانبه مبارزه ایدئولوژیك علیه سوسیالیسم هستند، ازجمله آن گروههائی که باعمال زور برای حل مسائل تمایل بسیار دارند. و این نمیتواند تعجب آور باشد. زیرا استفاده وسیع از وسائل مبارزه ایدئولوژیك درکشورهای امپریالیستی درد رجه اول بتدارك و اجرای جنگهای استیلا گرانه مربوط بوده است. سیاستمداران غرب خوب می فهمند که تدارك جنگ مستلزم کار بسیار دقیق و موثری برای رسوخ درمغز انسانهاست. بنابراین مرز بین دو خط مشی تاکتیکی نامبرده درمورد استفاده از وسائل مبارزه ایدئولوژیك نمیتواند طوری کشیده شود که در یکطرف آن طرفداران و درطرف دیگر مخالفین استفاده موثر از تبلیغات قرارگیرند. مطلب بغرنجتراست زیراهم آن گروه و هم این گروه "طرفدار" هستند. بدین ترتیب بحث برسر این نیست بلکه بحث بویژه برسرمحتوی، شکلها واسلوبهای مبارزه ایدئولوژیك و موقعیت این مبارزه درسیاست است.

روشن است که یك تاکتیك سیاسی که انطباق نرمتری رابرواقعیات و شرایط حقیقی دوران ما در نظر میگیرد نمیتواند تمام اسلوبهای نفوذ درافکارعمومی رابه تبلیغات منحصرکند. چنین تاکتیکی همچنین اصلاحات معینی رادرخود سیاست درنظرمیگیرد، ازجمله باین منظورکه بسیاست تاثیرتبلیغاتی معینی بخشد، آنرامناسبترکند و درافکارعمومی درجهان بیشتر رسوخ دهد. دراینجا بهیچوجه تغییر سیاست ایالات متحده امریکامطرح نیست، بلکه "رفورمیسم امپریالیستی" ویژه ای مطرح است، که بکمك آن بتوان پدیده های افشاءکننده را ازبین برد، یادرموارد دیگر بهتر پنهان نمود. این حتمی نیست که طرفداران این خط مشی مواضع تجاوزکارانه کمتری نسبت به کمونیسم داشته باشند. اختلاف نظرها در سطح دیگری قرارد ارند. اختلاف نظرها دراین سطح است که علل توسعه عظیم عقاید کمونیستی چیست و چه اقداماتی در مبارزه علیه آن موثر ترهستند؟

مبارزه نظرها درباره اسلوبها و هدفهای تبلیغات و موقعیت آن و همچنین مبارزه بین دو خط مشی تاکتیکی نامبرده راه درازی تاپایان خود درپیش دارند. و این درنوسانهای معینی که درسیاست

رسمی دولتهای امپریالیستی با اینطرف یا آنطرف صورت میگیرد منعکس میشود.

این سیاست بنابرماهیت خود مثل همیشه علیه نظام اجتماعی سوسیالیستی است. این مطلب باید برهرکسی روشن باشد، که تحلیل امپریالیسم و سیاست آن باید ازموضع مارکسیستی ــ لنینیستی انجام گیرد و نه ازموضع اپورتونیستی. برای هرمارکسیست ــ لنینیست این نکته هم باید روشن باشدکه از دولتهای امپریالیستی سیاست دیگری، سیاستی‌که نسبت به سوسیالیسم "دوستانه" باشد، نمیتوان انتظارداشت. اصولی‌که کمونیستهابرای روابط بین دولتهائی‌که نظام اجتماعی‌مختلف دارند پیشنهاد میکنندیعنی اصول‌همزیستی مسالمت آمیز بهیچوجه قطع‌مبارزه ناگزیر بین این دوسیستم رادرنظر ندارد. هدف این اصول اینست که اعمال قهر درمبارزه بین دو سیستم طرد شود، وخامت مناسبات بین المللی تخفیف یابد و درزمینه های معینی همکاری متقابل سودمندی بین دولتهابوجود آید. ازاینجانتیجه میشودکه درتحلیل سیاست امپریالیستی این مسئله‌که این سیاست نسبت به سوسیالیسم "دوستانه" یا "خصمانه" است نمیتواند نقطه شروع‌باشد. این سیاست بنابرماهیت خود همیشه ضد سوسیالیستی خواهدبود. چیز دیگری اهمیت دارد وآن مفهوم گرایشهای مختلف درسیاست امپریالیستی و امکان تاثیر آن دروضع جهان و تناسب نیروها درجهانست.

همزیستی مسالمت آمیز و مبارزه ایدئولوژیك

عدم مصالحه ایدئولوژیکی‌کمونیستها بهیچوجه مانعی در مبارزه درراه صلح و دوستی بین خلقها نیست. کاملا بعکس، مبارزه پیگیر و قاطع ایدئولوژیك شرطی است برای حفظ صلح. زیرا پیوستن توده های خلقها بمبارزه علیه خطرجنگ بخش مهم و تفکیك ناپذیر این مبارزه بوده و هست. علت اینکه حزب های کمونیستی، که عادی کردن روابط بین المللی راهدف خود قرارمیدهند وبراین اساس، مبارزه ایدئولوژیك راعلیه امپریالیسم و نظرهای بورژوائی ناگزیر و ضروری تلقی‌میکنند بسهولت قابل فهم است. ماهیت استنباط لنینی از همزیستی‌مسالمت آمیز عبارت از اینست که درابنجاتنها وجود دولتهای مختلف درکنار یکدیگر مطرح نیست، بلکه وجود دولتهائی‌که به سیستم های اجتماعی متضادی متعلق هستند مطرح است. روابط بین این دو سیستم نمیتواند به روابط دیپلماتیك منحصر باشد، هرچندکه روابط دیپلماتیك خیلی‌مهم هستند. وجود این دو سیستم طرف دیگری هم دارد: هر یك ازاین دو سیستم مظهر حاکمیت یك طبقه است(طبقه سرمایه داران و طبقه کارگر). بین این‌دو طبقه مبارزه آشتی‌ناپذیری دنبال میشودکه محتوی عمده دوران ماراتشکیل میدهد. مبارزه بین این‌دو طبقه مدتها قبل از اینکه نخستین حزب‌کمونیستی تشکیل شود شروع شده بود. این مبارزه راکارل مارکس‌بوجود نیاورده بود.

طبق نقطه نظرمارکسیست ــ لنینیستها این مبارزه با پیروزی کامل کمونیسم پایان خواهد یافت. پیروزی سوسیالیسم درکشورهائی‌که اکنون سیستم جهانی سوسیالیستی راتشکیل میدهند، مرحله مهمی در راه رسیدن باین هدف است. ولی این موفقیت بمعنی پایان مبارزه طبقاتی‌نیست. بین بورژوازی و طبقه کارگر مبارزه طبقاتی همچنان ادامه خواهد داشت، خواه درکشورهای جداگانه، خواه درعرصه بین المللی‌که درآن مبارزه تاریخی‌بزرگی بین دو سیستم اجتماعی جریان دارد. این مبارزه تاریخی در زمینه های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیك ازبیش از نیم قرن پیش شروع شده است و تاپیروزی‌نهائی سیستم اجتماعی‌مترقی ادامه خواهد داشت. این یك واقعیت غیرقابل بحث تکامل اجتماعی است، که بطور عینی وجود دارد و بخواست کسی بستگی‌ندارد.

هیچ حکومتی و هیچ حزب سیاسی‌نمیتواند این واقعیت را "ازجهان حذف کند". یعنی مبارزه

طبقاتی را" تعطیل "کند. اما این مسئله بمقدار زیادی به حکومتها، به محافل حاکم و حزبهای سیاسی بستگی دارد که اینها چه شکل این مبارزه ناگزیر تاریخی را انتخاب کنند. کمونیستها که همزیستی مسالمت‌آمیز را پیشنهاد میکنند اینرا بمنا قرار میدهند که باید مانع از آن شد که این مبارزه شکل برخورد مسلحانه بین دولتها بخود گیرد، این مبارزه را میتوان و باید براهی سوق داد که عواقب وحشتناکی برای خلقها ببار نیاورد.

کمونیستها رجحان و ضرورت همزیستی مسالمت‌آمیز را در این میبینند، که این همزیستی بمعنای انصراف از شکل مسلحانه مبارزه بین دولتها است و مسابقه بین دو سیستم اجتماعی را جایگزین مبارزه مسلحانه میکند، رسالت این مسابقه اینست که در عمل تفوق تاریخی سیستم مترقی‌تر را اثبات کند. این شکل مبارزه بمراتب بیشتر با منافع بشریت مطابقت دارد. این شکل مبارزه از کوشش برای تحمیل این یا آن نظام اجتماعی بزور اسلحه بخلق دیگر جلوگیری میکند، این حق را برای هر خلق تضمین میکند، که خود ش تصمیم بگیرد که کدام نظام اجتماعی میتواند سطح زندگی عالی، آزادی حقیقی، شکفتگی فرهنگ و شرایط بهتر برای تکامل شخصیت افراد جامعه تأمین کند. ولی مبارزه ایدئولوژیک شرط حتمی این شکل مبارزه بین دو سیستم اجتماعی است. چون سرمایه داری و سوسیالیسم بر سر پشتیبانی خلقها مبارزه میکنند، مبارزه عقاید ناگزیر است.

آیا در ورنمای نامبرده بالا برای بشریت نیکوست؟ البته نیکوست! علاوه بر این در شرایط کنونی از تمام در ورنماهای ممکن بهتر است.

بسیاری از نمایندگان بورژوائی از اصل همزیستی مسالمت‌آمیز انتقاد میکنند با این عنوان که این اصل "بقدر کفایت مسالمت‌آمیز" نیست. و دلیلی که میاورند اینست که همزیستی مسالمت‌امیز بمفهوم لنینی مبارزه ایدئولوژیک را طرد نمیکند. ولی اگر اینطور باشد آنوقت دیگر خواستن همزیستی مسالمت‌آمیز چیز پوچی است، زیرا جنگ هم دیگر بین دولتهای سوسیالیستی و سرمایه داری نخواهد شد. ولی فقدان جنگ در شرایط مبارزه ایدئولوژیک شد یدنه چیز تازه ایست و نه بهیچوجه جالب — پس "جنگ سرد" مطرح است که بشریت آنرا بدون همزیستی مسالمت‌آمیز هم دارد.

اینست تاکتیک عده ایکه مخالفین همزیستی مسالمت‌آمیز بدان توسل میجویند — باین اصل از موضع صلح "حقیقی" انتقاد کردن، همزیستی مسالمت‌آمیز و "جنگ سرد" را برابر وانمود کردن.

در قبال چنین انتقادی ضروریست قبل از هرچیز به اختلاف اساسی بین همزیستی مسالمت‌آمیز و "جنگ سرد" بپردازیم. در اینجا نمیتوان فقط از اختلاف بین این دو سخن گفت، بحث بر سر دو سیاست متضاد و دو اصل سیاسی متضاد است. هرقدر که در نتیجه قدرت کشورهای سوسیالیستی، مقاومت زحمتکشان تمام کشورها و مبارزه آنان در راه صلح، طرفداران "جنگ گرم" از مواضع تعرض بمواضع دفاع رانده شود و مجبور میشوند برخی از سنگرهای خود را ترک کنند، بهمان اندازه "جنگ سرد" بیشتر به قطب متضاد همزیستی مسالمت‌آمیز مبدل میشود.

"جنگ سرد" بهیچوجه یک تضاد ایدئولوژیک بین دو سیستم متضاد اجتماعی نیست، بلکه وضعی است در شرایط تیرگی شدید روابط بین المللی، در شرایط مسابقه تسلیحاتی، در شرایط برخورد های سیاسی، اقتصادی و گاهی حتی نظامی — وضعی است که سیاست امپریالیسم بوجود میاورد. "جنگ سرد" مشی ایست که هدف آن تسخیر سرزمینهای دیگر، تصرف بازارها و مناطق نفوذ، رخنه در کشورهای دیگر و انقیاد آنها از طرف امپریالیستهای غارتگر است، مشی ایست که فعالیت اخلالگرانه وسیعی را علیه کشورهای سوسیالیستی در بر میگیرد.

سیاست تیره کردن اوضاع بین المللی و "جنگ سرد" بمقاصد ذهنی برخی از سیاستمداران کشورهای غربی بستگی دارد و خطری بزرگ و حقیقی برای صلح است — بویژه در زمان ما، که اسلحه انهدام

توده ای خود خطر یك جنگ " اتفاقی " راتشدید میکند. در یك محیط وحشت و جنگ عصبی خطر یك جنگ " غیرعمدی " بیك تهدید حقیقی افزایش می یابد. " جنگ سرد " مواد قابل انفجار زیادی راانباشته میکند و در عین حال برای انفجار دائما جرقه تولید میکند. " جنگ سرد " بنابرماهیتش بیشترجایگزین جنگ میشود تاصلح. زیراسیاست " جنگ سرد " بقدرت نظامی تکیه میکند. تهدید بجنگ و اعمال فشار جزء تفکیك ناپذیرآنست و بنابرماهیتش هدفهای جنگی برای خود تعیین میکند.

سیاست همزیستی مسالمت آمیز تنهاراه حل ممکن نه فقط برای جنگ جهانی بلکه همچنین برای " جنگ سرد " است. هدف این سیاست عبارتست از ایجاد تضمین محکم برای صلح، سالم کردن تمام سیستم روابط بین المللی. سیاست همزیستی مسالمت آمیز نمیتواند باین منحصرشودکه درزمان معینی جنگی غلبه نکند. این سیاست مبارزه قاطع راعلیه تجاوز امپریالیستی درنظر دارد، ازبین بردن تمام کانونهای خطر یك جنگ جدید جهانی، حل تمام موارد اختلاف و تضادها بنفع خلقهاازراه مسالمت آمیز، ایجاد یك مکانیسم بین المللی حقیقی برای جلوگیری ازتجاوزها، برای پایان دادن بمسابقه تسلیحاتی، برای تکامل روابط اقتصادی، علمی ــ تکنیکی و فرهنگی بین دولتها.

قبول ضرورت و ناگزیری مبارزه ایدئولوژیك بهیچوجه باین معنی نیست که اصول همزیستی مسالمت آمیز باهرگونه تبلیغ و هرگونه فعالیتی برای نفوذ درشعورانسانها موافق است. مبارزه عقاید، بحث برسر ارزیابی این یاآن پدیده واقعیت، برسرراههای رسیدن به ایدآل بشریت، برسر مزیتها ومعایب نظامهای اجتماعی یك چیز است. چنین مبارزه ای نمیتواند و نخواهد توانست ــ اگر بشکل های مناسب صورت گیرد، هرقدرهم بحث شدید باشد ــ مزاحم صلح و بهبود روابط بین دولتهای سوسیالیستی و سرمایه داری شود. ولی تبلیغ جنگ وکینه بین خلقها، افترا، تحریك به خرابکاری و جنایتهای دیگر، همچنین پخش مطالب عاری ازحقیقت بکلی چیز دیگریست.

چنین تبلیغاتی مبارزه ایدئولوژیك نیست بلکه فعالیت تخریبی، مداخله درامورکشورهای دیگر و مغایر اصول همزیستی مسالمت آمیز است. این همان " جنگ اعصاب " است که ارتجاع بین المللی علیه کشورهای سوسیالیستی براه انداخته است. تمیز این مطلب مهم است که این نوع تبلیغات تخیل تئوریسین ها نیست، بلکه مدتهاست که جزء تفکیك ناپذیرعمل سیاسی دولتهای امپریالیستی است.

در پرتو چنین سیاستی نباید تعجب کرد، که در ۲۰ سال اخیرخیلی هاعادت کرده اند مبارزه ایدئولوژیك را با " جنگ اعصاب " برابر بدانند. " جنگ اعصاب " به روابط بین دولتها حقیقتاالطمات سنگینی میزند، بی اعتمادی و نفرت ایجاد میکند. برخی ازمخالفین همزیستی مسالمت آمیز اکنون کوشش میکنند ازاین اشتباه سوء استفاده کنند. ولی مبارزه ایدئولوژیك، آنطورکه کمونیستها آنرادرك میکنند، بهیچوجه " جنگ اعصاب " نیست. بین مبارزه ایدئولوژیك و " جنگ اعصاب " اختلاف اصولی بزرگی وجود دارد بهمان اندازه که بین سیاست همزیستی مسالمت آمیز وسیاست " جنگ سرد " وجود دارد.

برخوردکشورهای سوسیالیستی وکمونیستها به همزیستی مسالمت آمیز بطور ارگانیك وظیفه مبارزه آشتی ناپذیرعلیه ایدئولوژی بورژوائی رادربرداردو. تکامل روابط بین المللی هرطورکه باشد، وظیفه کمونیستها اینست و این خواهد بودکه ازنظرهای خود دفاع کنند وآنهاراخلاقانه تکامل بخشند. بین جهان بینی بورژوائی و جهان بینی پرلتاری بهیچوجه مصالحه نمیتواند وجود داشته باشد ــ مالکیت خصوصی یامالکیت اجتماعی بروسایل تولید، دمکراسی بورژوائی یادمکراسی سوسیالیستی، اندیویدوآلیسم بورژوائی یاروحیه جمعی سوسیالیستی ــ درتمام این مسائل مهم و مسائل مهم دیگر فقط در یکطرف میتوان سنگر گرفت !

پرفسور م. روزنتال

پیرامون برخورد طبقاتی به زندگی اجتماعی

(نوع و طرز تلقی پروسه ها و پدیده های اجتماعی)

مسئله برخورد طبقاتی به پدیده های اجتماعی مسئله اساسی در مارکسیسم ــ لنینیسم است . درست در همین مسئله است که خلط ، سفسطه و اشتباه جدی از طرف گروههای چپ رو انجام می‌گیرد. پرفسور روزنتال فیلسوف معروف شوروی در مقاله ای که ترجمه آن ذیلا بنظر خوانندگان ارجمند میرسد این مسئله مارکسیستی را تشریح کرده و موارد انحراف در باره آنرا نشان داده است .

شاخص دوران تاریخی کنونی ، تحرک فوق العاده ، از بین رفتن شکلهای کهنه زندگی ، پیدایش ، تحکیم و تکامل شکلهای نوین سوسیالیستی زندگی است . این تکامل راه هموار و بیرنجی را نمی پیماید ، بلکه با مبارزه های شدیدی بین سرمایه داری و سوسیالیسم ، بین نیروهای ارتجاعی و مترقی ، با مبارزه و تصادم دائمی بین طبقه های متضاد صورت میگیرد. این قانون عینی در اسناد و قطعنامه های کنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد شوروی در باره مساله های اساسی تکامل بین المللی در مرحله کنونی بطور عمیق مورد بررسی قرارگرفته و تشریح شده است .

یکی از جهتهای اصلی مبارزه بین ایدئولوژی مارکسیستی ــ لنینیستی و ایدئولوژی بورژوائی موضعگیری نسبت به جامعه و زندگی اجتماعی ، اسلوب ، نوع و طرز برخورد به پروسه ها و پدیده های اجتماعی بوده و خواهد بود .

تحلیل علمی زندگی اجتماعی تا موقعی که طبقه ها و مبارزه طبقاتی وجود دارد ، تحلیلی است در پیوند با طبقات . نفی تحلیل در پیوند با طبقات ، فراموش کردن طبقه ها و مبارزه طبقاتی از مظاهر نمونه وار طرز برخورد غیرعلمی و غیرمارکسیستی به پدیده های اجتماعی است . در اینجا بجاست که گفته مشهور لنین را یاد آور شویم که :

" انسانها در سیاست همیشه قربانی ساده لوح فریب و خودفریبی بوده اند ، و خواهند بود تا موقعیکه بیاموزند در پس تمام لفظ ها و جمله های اخلاقی ، مذهبی ، سیاسی و اجتماعی ، توضیح ها و وعده ها منافع این یا آن طبقه را جستجو کنند . " (جلد ۱۹ آثار و . ا . لنین ، صفحه ۱۸ ، بزبان آلمانی)

تنها بررسی وضع طبقه ها ، منافع هر طبقه ، موضعگیری تمام طبقه ها نسبت باین یا آن مساله در هر دوران مشخص تاریخی امکان میدهد در زمینه واقعیت قرارگرفت و واقعیت را در جریان تکاملش شناخت .

لنین تاکید میکند که بهترین محک استدلالهائی که در حل هرمسئله بکارمیرود " بررسی موضعگیری طبقه های مختلف اجتماعی نسبت به آن مسئله است . برای مارکسیستها چنین آزمایشی ضروری است . واقعیت باید مبنا قرارگیرد ، رابطه متقابل طبقه ها نسبت به نکته معین باید شناخته شود ." (آثار و ۱۰ . لنین ، جلد ۲۰ ، صفحه ۴۱۸) طبق این حکم ، مفهوم عینیت علمی بدون استثنا تحلیل رابطه متقابل طبقه هارا در بررسی واقعیت اجتماعی در برمیگیرد . و این کاملا طبیعی است ، زیرا جریان عینی تکامل جامعه ای که به طبقه های متخاصم تقسیم میشود ، مرکب است از رابطه متقابل طبقه ها ، ازموضعگیری آنها نسبت باین یاآن وظیفه تاریخی ، و مبارزه بین آنها برسرحل این وظیفه ها .

همانطوریکه لنین میگفت ، درست نقطه نظرطبقاتی نسبت به وقایع اجتماعی است که اجازه میدهد بگوئیم "کدام طبقه است که در مرکز این یاآن دوره تاریخی قرارد ارد و محتوی اصلی ، جهت عمده تکامل ، مهمترین ویژگیهای وضع تاریخی این یاآن دوره تاریخی راتعیین میکند (جلد ۲۱ آثار و ۱۰ لنین ، صفحه ۱۳۴)

در پیشاپیش مبارزات ایدئولوژیک

مسئله برخورد طبقاتی به زندگی اجتماعی ، در مرحله کنونی مبارزه ایدئولوژیک در ردیف مهمترین مسائل قرارمیگیرد . وجه مشخص عمده تئوریها و نظرهای مخالفین مارکسیسم ــ لنینیسم ، از ایدئولوگ های علنی بورژوازی گرفته تاعناصر رویزیونیستی ، که قیافه مارکسیستی میگیرند ــ بدون تردید تلاشی است که برای پوشش تضاد های طبقاتی تکامل کنونی جهانی و پخش نظریات مبهم و "فوق طبقاتی" بجای مفهومها و تعریفهای دقیق طبقاتی بعمل میاید .

تمام تئوریهای جدید بورژوائی ازنفی خصلت طبقاتی جامعه سرمایه داری معاصر اشباع هستند . مانند تئوریهای تحول سرمایه داری ، "جامعه صنعتی" ، همگرائی و امثال آنها . وجه مشترک تمام این تئوریها این نظراست که در جامعه بورژوائی معاصر طبقه ها و مبارزه طبقاتی وجود ندارند وقشربندی اجتماعی فقط در سطح صرفاحرفه ای صورت میگیرد . برای توجیه این نظر برخی پدیده های نوین مربوط به رشد سرمایه داری انحصاری دولتی مورد استفاده قرارمیگیرند ، همچنین انقلاب علمی ــ فنی ، که گویا جامعه رابدون هرگونه انقلاب اجتماعی ، بدون مبارزه طبقاتی دگرگون خواهدکرد .

هدف این قبیل نظریات تئوریک تحکیم نظام بورژوائی وآرایش آن باخط و خال "سوسیالیستی" است . این تلاش دردورانی که سوسیالیسم گرایش عمده انست بعمل میاید . ایدئولوگهای خرده بورژوائی نیز چنین تلاشی میکنند . انها "دمکراسی فوق طبقاتی" ، "آزادی" مطلق وامثال این چیزها راموعظه میکنند .

اکنون یکی ازاندیشه های بسیارمورد علاقه "دمکراسی فوق طبقاتی" خرده بورژوائی اینست که طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری تکامل یافته امکانهای انقلابی خود رابپایان رسانیده به جامعه بورژوائی "علاقمند" شده است ، و انسان بکلی عقب افتاده باید باشد اگر ازطبقه و مبارزه طبقاتی سخن گوید .

این نظررا اپورتونیستهای جدید اخذکرده رویزیونیستهای "فیلسوف" تاکید میکنندکه اصولا ایدئولوژی ای که مدافع منافع یك طبقه است نمیتواند دعوی علمیت و عینیت کند .

نوع تکنوکراتیك رفورمیسم

نفی برخورد طبقاتی به مسائل اجتماعی زمان ماناگزیر منجر بتجدید نظر درمهمترین مسئله آموزش

مارکسیستی ـ لنینیستی میگردد یعنی مسئله قبول نقش تاریخی ـ جهانی طبقه کارگر، ثابه تنها نیروئی میتواند با اتحاد با تمام طبقه های زحمتکش جامعه سوسیالیستی را جایگزین جامعه سرمایه داری کند ر. گارودی، این مرتدی که ناشناس نیست تمام هم و غم تحقیقهای باصطلاح علمی خود را صر این کرده است که "سوسیالیسم" جدیدی، بدون نقش رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیستی، بـــد طبقه ها وانقلاب اجتماعی بمثابه وسیله تحول سوسیالیستی جامعه، بنیان گذارد. اسلوبی که در این انصراف از سوسیالیسم علمی بکار برده شده عبارت از اینست که در تحلیل پروسه های اجتماعی زمان مفهومهای فنی و علوم طبیعی جایگزین مفهومهای اجتماعی و طبقاتی شده اند.

بعوض اینکه انقلاب علمی ـ فنی، طبق لنینیسم، با ارتباط با شرایط مشخص اجتماعی، بمثابه عاملی مورد تحقیق قرارگیرد، که به تشدید بین خصلت اجتماعی تولید و شکل سرمایه داری خصوصی تملك یعنی تضادی که ویژه جامعه بورژوائی است، و بالنتیجه به تشدید تضاد های طبقاتی کمك میکند رویزیونیستها مثل فلاسه و دانشمندان علوم اجتماعی و اقتصادی بورژوائی انقلاب علمی ـ فنی رابمثابه پدیده ای تلقی میکنند که بنابر ماهیتش ضرورت مبارزه سیاسی و مبارزه طبقاتی را منتفی میکند. این تئوری بدون تردید نوع تکنوکراتیك رفورمیسم سنتی است.

طبقه کارگر نیروی رهبری کننده است

در گزارش کمیته مرکزی به کنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، همچنین قطعنامه های این کنگره، که با روح متد ولوژی مارکسیستی ـ لنینیستی و تحلیل طبقاتی نوشته شده براساس تعمیم واقعیتها نشان داده شده است، که مرحله انحصاری دولتی سرمایه داری با اعتلاء تنظیم اقتصاد که از مشخصات آنست، انقلاب علمی ـ فنی و تمام چیزهائیکه بعنوان شکلهای تکامل فوق طبقاتی از طرف اپورتونیستها پخش میشوند، ماهیت سرمایه داری معاصر را تغییر نمیدهند، بلکه بالعکس تضاد های اصلی ویژه آنرا عمیقتر و شدیدتر میکنند. تنظیم انحصاری، همگرائی اقتصادی بین دولتها، همچنین دستاورد های علم و تکنیك، همانطوریکه در قطعنامه کنگره نامبرده تصریح میشود برای تحکیم سلطه طبقاتی بورژوازی و اجرای سیاست تجاوز مورد استفاده قرار میگیرند.

تکامل سرمایه داری معاصر نه بکاهش تضادهای طبقاتی، بلکه به اعتلای مبارزه علیه انحصارات منتهی میگردد. عمل ـ این محك درستی هر تئوری ـ ثابت میکند که تمام نظریات اپورتونیستی ناد رست هستند و در خلاف جهت دیالکتیك تاریخی تکامل جامعه نوین قرار دارند. طبقه کارگر رشد میکند، متشکل میکند و اکنون نیز، همانطوریکه در قطعنامه های کنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد شوروی تاکید شده است، مرکز عده جاذبه برای تمام قشرهای زحمتکش خلق و نیروئی است که برهبری حزب کمونیست با اتحاد با تمام زحمتکشان وظیفه های تاریخی تحول انقلابی جامعه بورژوائی را میتواند حل کند. مبارزه طبقاتی مداوم همچنین اقدامات نیرومند پرلتاریا در بسیاری از کشورهای سرمایه داری شاهد زنده برای فعالیت انقلابی طبقه کارگر در جهان سرمایه داری است.

وجود سیستم سوسیالیستی بدرستی مبین آموزش مارکسیستی ـ لنینیستی رسالت تاریخی پرلتاریا در زمان ماست. این سیستم که آفریده طبقه کارگر است بیش از پیش عامل قاطع دوران معاصر میشود عاملی که در تمام جریان تکامل اجتماعی تاثیر عظیم دارد.

اپورتونیستها تلاش میکنند روشنفکران را بمثابه نیروی محرکه عده تکامل در برابر طبقه کارگر بگذارند هدف آنها در اینجا نیز تحریف گروهبندی و وضع طبقه های اصلی جامعه کنونی است.

مارکسیسم ـ لنینیسم برای روشنفکران همیشه نقش بزرگی قائل بوده و هست. اهمیـــت

روشنفکران بویژه در شرایط انقلاب علمی ـ فنی افزایش می یابد. ولی مارکسیسم ـ لنینیسم هرگز روشنفکران را نیروی سیاسی مستقلی تلقی نکرده است ، بلکه نقش اجتماعی آنان را مربوط باین میداند که باکدام طبقه اصلی جامعه متحد شوند.

بالعکس رویزیونیستها روشنفکران را "بطورکلی" درنظرمیگیرند و در اینجا تعمداً از مفهومهای طبقاتی و ملاکهای طبقاتی اجتناب میکنند. رویزیونیستها روشنفکران را میستایند ولی این ستایش بهیچوجه ناشی از گرایش روشنفکران علیه سیاست انحصارها و تمایل آنان بجریان عمومی مبارزه طبقه کارگر و تمام نیروهای دمکراتیک نیست. ا. فیشر رویزیونیست اتریشی تودهعده کارکنان فکری را بابی احترامی گروه پست روشنفکران مینامد و فقط عده محدودی برگزیده رابرجسته بشمار میآورد ، که از "کارکنان خلاق" علوم مختلف ، فلسفه و هنرمرکب هستند و "امید بزرگ" (ودرواقع تنها امید بزرگ) مینامد. ضمناً خاطرنشان میکندکه صفت برجسته آنان عبارتست از "پیام به انسان دوستها ، کوشش در راه حقیقت و انتقاد بیرحمانه ازتمام چیزهائی که سزاوار انتقاد هستند" و وظیفه آنان اینست که "وحدت فکری جهان" را ایجادکنند.

برخی نظریات غیرعلمی

در پرتو این نظر ضد علمی و مبهم، هرکسی که جزء گروه "کارکنان خلاق" درجامعه بورژوائی است "بشرد وست" است و فوق طبقه های مبارز قرار دارد. بااین استنباط بهیچوجه روشن نمیشود علت اختلاف طبقاتی بین روشنفکران جامعه بورژوائی چیست ، و مبارزه شدید ایدئولوژیک درفلسفه و هنر نوین، همچنین درتمام زمینه های دیگرآگاهی اجتماعی ازکجاناشی میشود.

رویزیونیستهاکه مخالف برخورد طبقاتی نسبت به پدیده های اجتماعی هستند ازمسئله "انسان" سوء استفاده فراوان میکنند. آنهاباجنجال درباره انسان ، آزادی انسان وغیره این مطلب را لوث میکنندکه مسئله انسان، اگر درزمینه طبقه ها و مبارزه طبقاتی مطرح نشود ، اگربدون ارتباط با مبارزه طبقه کارگرعلیه نظام بورژوائی تحلیل شود ، نمیتواند مفهوم باشد وحل شود. و این اساسامنتهی میشود به بدترین نوع آنتروپولوژیسم کهنه ایدآلیستی وکیش انسان تجریدی آن ، یعنی انسانی که ازسیاست و مبارزه طبقاتی جداست. تئوریهای فرتوت "سوسیالیسم حقیقی" (اکنون "سوسیالیسم باچهره انسانی" عنوان میشود) از نو ترویج میشود. مارکس و انگلس ازاین تئوری انتقادکردند وآنرا بمثابه وسیله ای "برای تضعیف آگاهی به تضادکاملی که کمونیسم بانظام سرمایه داری دارد" توصیف نمودند (آثار مارکس ـ انگلس، جلد ۳ ، صفحه ۴۷۳ بزبان روسی).

تضاد های طبقاتی پرده پوشی میشود

یکی ازمظاهراصلی برخورد غیرطبقاتی بزندگی اجتماعی ناسیونالیسم است. لنینیسم پیوند ماهوی بین ناسیونالیسم و اپورتونیسم راافشاء میکند. ناسیونالیسم درجنبش کارگری از اپورتونیسم ناشی میشود ، یعنی از تلاش برای خاموش کردن تضادهای عینی طبقاتی و تضاد منافع طبقاتی بین بورژوازی و پرلتاریا. ناسیونالیسم اشتراک واهی منافع طبقه های متضاد را در ردیف اول قرارمیدهد و تضادهای طبقاتی را پوشش میکند تاملتهائی را درمقابل ملتهای دیگر و خلق خود را دربرابرخلقهای دیگرقرار دهد ، منافع بین المللی طبقه کارگر و زحمتکشان سراسرجهان راتضعیف کند. واین اهمیت ناسیونالیسم است.

لنین باقطعیت علیه کسانی مبارزه میکرد ، که ازاهمیت عظیم جنبه ملی جنبش آزادیبخش دردوران

امپریالیسم وانقلا بهای پرلتاریائی حتی یك ذرّه میکاستند. لنین در دوران خشم شوینیسم، موقعیکه حزبهای بین الملل دوم به اصل طبقاتی سیاست خیانت کردند و در جنگ جهانی اول جانب بورژوا "خودی" راگرفتند، مقاله مهم "درباره غرورملی ولیکو روس" رانوشت. باید متذکرشدکه درآنموقع حتی بعضی بلشویکها معنی این مقاله رانمی فهمیدند و معتقد بودند که برجسته کردن عناصر "غرورملی" ازطرف یك انقلابی پرلتری مغایر اصل انترناسیونالیسم است.

تمام اهمیت مقاله لنین در این بودکه درمقابل تحلیل غیرطبقاتی، یعنی غیرطبقاتی، از پدیده بی مهمی مثل مسئله ملی، تنهاتحلیل طبقاتی و سیاست انقلابی مبتنی براین تحلیل قرارداد. لنین، استاد بزرگ دیالکتیك انقلابی با اثبات اینکه منافع واقعی غرورملی ("نه بمعنی برده وار آن") با منافع سوسیالیستی طبقه کارگر مطابقت دارد، تضادهای اجتماعی و طبقاتی داخل ملتهای جامعه بورژوائی راافشاء کرد و طبق مقتضیات تکامل عینی اضدادی مثل ملی و بین المللی را پیوند داد.

این نمونه تحلیل لنینی امروز فعلیت ویژه ای کسب میکند. زیرا درعده ای ازکشورها شکلهای ازناسیونالیسم مانند "کمونیسم ملی" و تئوری "تعدد آموزش مارکسیستی"، یعنی وجود "مارکسیستهای ملی که بنابرماهیتشان مختلف هستند، بعنوان مارکسیسم پخش میشوند. تمام این تئوریها و نظایر آنهابین خیانتی است که باین یاآن شکل به مهمترین اصل طبقاتی تحلیل مارکسیستی — لنینیستی پدیده هاو پروسه های اجتماعی زمان مامیشود. این اتفاقی نیست که درجلسه مشورتی حزبهای کمونیست و کارگری درسال ۱۹۶۹ درمسکو به مسئله انترناسیونالیسم پرلتاریائی و رابطه صحیح منافع مشترک بین المللی و ملی طبقه کارگر و زحمتکشان تمام کشورهاتوجه بسیار زیادی شد.

مائوتسه تونگ و گروه او درچین حرارت ویژه ای در پخش ناسیونالیسم، درمبارزه علیه مارکسیسم علیه تحلیل طبقاتی مارکسیستی — لنینیستی پروسه های اجتماعی زمان مابخرج میدهند. آنهاحکم "تئوریك" بنفع سیاست ناسیونالیستی خود میسازند، که طبق آنهاتضاد اصلی تکامل کنونی تاریخی تضاد بین جهان سوسیالیسم و جهان سرمایه داری نیست، بلکه تضادبین "شهر دنیا" و "ده دنیا" تضادبین "دو دولت بزرگ" وبقیه کشورهاست. این مفهومهاو نظایرآنها انتزاعهای پوچ و غیرعلمی هستند، که بامحتوی طبقاتی مشخص پدیده های اجتماعی ارتباطی ندارند. هدف آنها اینست که ماهیت طبقاتی دولت سوسیالیستی شوروی راتحریف کنند، تضاد طبقاتی بین این دولت و دولتهای سرمایه داری مثلا دولت ایالات متحده امریکارا پوشش کنند وآگاهی طبقاتی توده های زحمتکشان را موضع طبقاتی به راه ناسیونالیسم ارتجاعی بکشانند. مائوتسه تونگ و گروه او باتضعیف وحدت سیستم جهانی سوسیالیسم و جنبش بین المللی کمونیستی و کارگری خدمت بزرگی به امپریالیسم میکنند.

حزب کمونیست اتحاد شوروی مدافع استوار انترناسیونالیسم است

لنین می آموخت که تنها سیاست صحیح سیاستی است "که تمام نیروهای طبقاتی راد رمقیاس بین المللی مورد توجه قرارد هد." (جلد ۲۳ آثار لنین، برلن، ۱۹۶۱، صفحه ۵۳۱). حزب کمونیست اتحاد شوروی باپیگیری و دقت ازاین آموزش لنین الهام میگیرد. هدف سیاست داخلی، اقتصادی اجتماعی و فرهنگی آن، همچنین فعالیت علمی آن تحقق منافع اساسی طبقاتی طبقه کارگرو تمام زحمتکشان کشورما و ساختمان جامعه بی طبقه کمونیستی است. درسیاست خارجی نیز حزب براساس خصلت طبقاتی دولت سوسیالیستی عمل میکند، ازدستاوردهای بزرگ سوسیالیسم دفاع میکند، ازمبارزه خلقها برای آزادی و استقلال ملی پشتیبانی میکند واتحاد تمام نیروهای صلحدوست و مترقی راعلیه امپریالیسم

مهمترین اصل فعالیت خود در سیاست خارجی تلقی میکند. حزب لنین پرچم انترناسیونالیسم پرلتری را همچنان افراشته نگاه میدارد.

لنین میگفت :

" نباید در برابر تناسب نیروهای طبقه ها چشمها را بست، تا بتوان پایه معقول و محکمی برای تمام نتیجه گیریهای سیاسی بدست آورد." (جلد ۳۲ آثار لنین، برلن، ۱۹۶۱، صفحه ۲۹۱)

این " پایه معقول و محکم" برای بررسی جامعه تا موقعیکه طبقه های متناقض و مبارزه طبقاتی وجود دارد اهمیت کامل خود را برای زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی حفظ خواهد کرد.

شیوه جانبداری، خواست عده است

وجود جامعه سوسیالیستی بتنهائی عامل فوق العاده مهم مبارزه طبقاتی علیه جهان بورژوائی است. هیچ علم اجتماعی نمیتواند بدون رعایت این اصل متدولوژیك لنینیسم، مواضع دقیق علمی در پژوهش تکامل کنونی جهان داشته باشد.

متاسفانه در ادبیات علمی ما، در برخی تالیفات در زمینه جامعه شناسی، تاریخ، استه تیك و غیره گاهی نظرها و نتیجه گیریهائی وجود دارد، که گواهی میدهد اصل نامبرده فراموش میشود، مبارزه طبقاتی در جهان کنونی مورد توجه قرار نمیگیرد و کوشش میشود این یا آن پدیده و پروسه اجتماعی بدون نقطه نظر طبقاتی مورد ملاحظه قرار گیرد. بدین ترتیب یکی از مهمترین خواستهای لنینیسم یعنی جانبداری در تحلیل تئوریك زندگی اجتماعی نقض میشود. بعنوان نمونه برخی از مولفین مادر باره جامعه، سیستم ها و استروکتورهای اجتماعی، در باره قوانین عینی عمل آنها و تکامل "بطور کلی" مینویسند و فراموش میکنند، همانطوریکه لنین نوشته است این قبیل انتزاعها، بدون مفهوم طبقه و جامعه طبقاتی غیرمشخص، ضد تاریخی و غیرعلمی هستند. جامعه شناسی جدید بورژوائی در این نوشته هایی تا ئیرنبوده است. در برخی پژوهشهای تکامل فرهنگ و هنر نوین محتوی طبقاتی بعضی جریانهای مدرنیستی کنار گذارده میشود و یا نادرست طرح میگردد.

لنینیسم مخالف سکتاریسم است

لنینیسم که خواهان تحلیل علمی و طبقاتی پدیده های اجتماعی است، علیه سوسیالیسم عامیانه، علیه قضاوتهای ابتدائی و خشك که فقط ظاهر "طبقاتی" دارند و متوجه جدا کردن طبقه کارگر و تمام زحمتکشان خلق از موفقیتهای فرهنگ مادی و معنوی بشریت هستند، مبارزه میکند. لنینیسم که خواهان برخورد طبقاتی نسبت به زندگی اجتماعی است هاله نور سیاستمداران عامی را از هر قماشی که باشند کنار میزند. برای این سیاستمداران اهمیتی که دستاوردهای بزرگ فرهنگ گذشته و کنونی برای تمام بشریت دارد بهیچ گرفته میشود. بعکس، از نقطه نظر لنینیسم طبقه کارگر و جامعه سوسیالیستی آفریده آن، آن نیروی تاریخی است که میتواند تمام ارزشهائی که با تکامل جامعه طبقاتی بدست آمده- اند، بر پایه نوینی یعنی بر پایه سوسیالیستی حفظ کند و آنها را نقادانه درك کند.

یك موضع جدا طبقاتی در برخورد به زندگی اجتماعی برای این لازم نیست که طبقه کارگر را از جنبش توده های خلق و مبارزه تمام عناصر دمکراتیك و مترقی جدا کند، بلکه بالعکس برای این لازم است که آنها را دور پرلتاریا بمثابه انقلابی ترین نیرو بسیج و متحد کند. لنینیسم بزرگترین مخالف

سکتاریسم است. اکنون، در شرایط سرمایه داری انحصاری دولتی، که انحصارها بیش از پیش خود را دشمن اکثریت قاطع ملت نشان میدهند، امکانهای مساعدی برای این بسیج و اتحاد بوجود میآیند. ولی برای اینکه این اتحاد تحقق یابد باید وضع عینی طبقه ها در دوران تاریخی کنونی و نقش هر طبقه تعیین شود. "اسلوب مارکس بویژه اینست که محتوی عینی پروسه تاریخی در هر لحظه مشخص تاریخی در تمام شرایط مشخص مورد توجه قرار گیرد و درک شود که جنبش کدام طبقه نیروی محرکه عمده برای پیشرفت ممکن در این شرایط مشخص است" (جلد ۲۱ آثار لنین، سال ۱۹۶۱، صفحه ۱۵۲).

این کلمات اکنون از هر موقع دیگر بیشتر فعلیت دارند، زیرا طبقه کارگر "نیروی محرکه عمده" پیشرفت تاریخی کنونی شده است، و دیگر فقط طبقه استثمار شونده (در کشورهای سرمایه داری) نیست، بلکه در کشورهای سوسیالیستی طبقه رهبر است، نماینده سیستم جهانی سوسیالیستی است. شناخت همه جانبه و قبول این واقعیت تاریخی جهانی یکی از مهمترین شرایط برای اتحاد تمام نیروهای دمکراتیک و مترقی، که در رهائی بشریت از امپریالیسم ذینفع هستند، بدور طبقه کارگر است.

با توجه باین وظیفه، بسیار اهمیت دارد که تفکر تئوریک ما، خصلت مارکسیستی — لنینیستی برخورد طبقاتی را به مسائل حیاتی زمان ما از قبیل مسئله همزیستی مسالمت آمیز و تضادهای طبقاتی، مسئله موقعیت و نقش طبقه های مختلف و قشرهای اجتماعی در مبارزه برای صلح، موضع طبقه های مختلف در مبارزه استقلال ملی کنونی، مسئله تقسیم نیروهای طبقاتی در کشورهای در حال رشد و مسائل دیگر، بتفصیل و همه جانبه مورد بررسی قرار دهد. بررسی این مسائل و نظایر آنها کمک بزرگی است به امر مشترک مبارزه در راه صلح، دمکراسی و سوسیالیسم.

مترجم ا. ش.

نه همهٔ زنان ، مانند "ونوس" مظهر زیبائی
یاهمهٔ پهلوانان چون "رستم" مظهرقهرمانی‌هستند.
زیرامظهر بودن ،
یعنی : نقطهٔ تبلور فضیلت هاشدن
کاری سهل نیست .
وتو : آنجلا
ای زن ، ای جوان ، ای سیاه ، ای دانشمند
ای کمونیست !
ای رزمنده برای جهانی نو در آغل "گوسالهٔ طلائی"
مظهری هستی ازاصیل ترین جنبش های دوران ما

■

در شبهای خموش زندان
تو میدانستی‌جویای چیستی
و در پیکرناتوان خود ، در تب‌عصب و غوغای روان خویش ،
نیروئی‌شگرف احساس میکنی
برای جهش مرگبار
بسوی ساحت های نورانی .

عصرما مانند سورتمهٔ جاد و
بر یخ زمان می لغزد ؛
چرخهای "تغییر" با سرعتی سرگیجه آور میچرخند ،
هرآن منظرهٔ نوتری در مسیر سرنوشت پدید میشود ،
"نیکسن" ها و "ریگن" باد و طوفان برپامیکنند
ولی هیچ و پوچ و ناچیزند .
در رقص سرسام آور دختران سپاهپوست
که مانند آبنوس در تلالوء جارها میدرخشند
نغمهٔ "We shall overcome" شنیده میشود
گوئی سدهٔ ما مانند پهلوانی تهمتن
جسد شکننده و رنج دیده ات را در آغوش کشیده
سرگرم رقصی سحرآساست .
برقص ای انجلا !
بر اسکلت های کهنی که می پاشند
بر گور مرصع اشرافیتی که دفن میشود
بر گور میلیاردرهای انگلو ساکسن که تاریخ را باخون و فریب آلوده اند
و سرانجام دم آتشین رستاخیز میدمد
صخرهٔ سیاه "امپریالیسم" را
زلزلهٔ درونی فرو گرفته
و شیپور نبردهای آخرین را می‌شنویم .
گرسنگان " بنگاله دش "
چریکهای بیمرگ " ویت نام "
بدویان تفنگ بدوش " ظفار"
طلایه داران این رستاخیزند .
ستارهٔ یاقوت کرملین دمی از سوختن باز نمی ایستد
آنجا ستاد یك نوزائی بزرگ تاریخ است.
میلیونرهای شیك و معطر
کوشیدند تا با سرمای "جنگ سرد"
و گرمای کالاهای پرزرق و برق
تاریخ را در نقطه ای که می‌خواهند متوقف سازند .
این پایتخت های طلائی و راحت طلب ،
این مراکز ننگین استعمار ،
باید بخود آیند .
روز قیامت تاریخ ،
روزی که زرتشت آنرا "فراشکرد" نامید ،
روزی که انتقامهای ده هزارساله کشیده میشود ،
روزی که میلیونها شهید در راه آن فداشدند ،
اینك مانند مسیح نورانی

بسوی مردم می‌آید
ای انجلا !
تو نیز مبشر آن روز بزرگ هستی
و ای چه بسا
جَعْد خاکستری تورا نور آن نوازش دهد .
آری پیغمبر نیستم و از وحی و غیب‌تهی‌دستم
ولی‌مانند اولیاء سلف این تجلّی‌خیره‌کننده رامی بینم
و آنان که در این تماشای پرشعشعه شریکند ، بگذار ازمادیاد کنند !

■

و تو ای صخره پیمای زندگی‌که انگشتانت خون آلود است
ولی‌آرزویت همچوخونت جوان است
قلب دلیر را بسوی آینده گشوده‌ای
و باخونی‌شعله‌ور
سرود آتشین خود را برجهان نیلی‌رنگ می‌افکنی
به آفتاب شرابها
به ستارگان نگاه کودکان سوگند !
که ما ، همراه تو ، بسوی روشنی دیر پای بندرگاه
بسوی کشور تابستان عطرآگین خواهیم رفت
آنجاکه نارنجهای امید پرآب
و گلهای آرزو خوشبوست .
آنجاکه شهرافسانه‌گون آرمان است :
روشن مانند آتش خورشید و تابش زر
نرم مانند روی یا
بزرگ مانند امید !

■

هر روز نو آغازی است نو .
دنیای جسور راباهمهٔ شیئیت آن لمس کنیم !
تا ازآن دنیائی
برازندهٔ آرمانهای اوج آگیر
بیافرینیم .
جهانی درجامهٔ رنگین عید
و باخندهٔ نیرومردنی سعادت .

درآنهنگام
در پیچ و تاب چوب
و درنقش و نگار شاخسار

دم بهاری میدود
و درنوای نی شبان سبزه بید ارمیگردد
و قفل های زنگارخوردهٔ اسارت فرو می‌شکند
و مجسمه های مرمرین از خواب دیرین بید ارمیشوند
و کاخهای جادو شده پر غوغا میگردد.

■

و تو ای انجلا به انگور چین هامی پیوندی
تا شرابی به صفای نغمهٔ طنبور و لطافت نور بسازی
آزاد از نگاه دژخیمان "هیئت منصفه"
آزاد از بت طلائی دلار
آزاد از رنج "رنگ" و درد "طبقه"
آنگاه ساغر بلورین خوش نقش را از باده می‌انبائی
که موجش چون عقیق میدرخشد
و با آن برلبان عطشان شادی می پاشی
باد ستهای سبکسارکه قطره ای رابهد رنمیدهد
همان شادی که درکوپهای چرکین و غم زده
خلق تو چشم براه آنست.

■

آیا این نغمهٔ محو فرشتگان را
از دور ادر نمی شنوی ؟
دراین زندان سمنتی که درهای آن باشعبدهٔ فن بسته میشود،
آیا این ساغر مرصع و خوش نقش را نمی بینی
و عطراین شراب راباد ماغ روحانی بو نمی کنی ؟
آری ، آری ، ما بدان باورمندیم
و از خلال سالها آنرالمس می‌کنیم.
و بسوی آن می‌شتابیم باشتابی تبدار و عاشقانه.
آنچه راکه اشراف درجشنهای زرافشان ازآنِ خود ساخته اند :
دیوارهای مطلا
جامه های پرشکوه
آهنگهای سحرکننده
سقف های نور پاش
همهٔ این زیبائی‌های اسیرشده را ، ای انجلا !
خرد تو ، و فلسفهٔ انسانی تو خواستاراست عطاکند
به اقوام زنده پوش آسیا و افریقا
به اسیران ساحل گنگ و آمازن

و در آئینهٔ جهان نمای اندیشه ات
حقیقت این روٴ یا هاچنان پدیدار است
که حقیقت این سنگهای رنگین از خزهٔ بهاری
و این موجهای کوچك شیطان که بر ریگها میدوند.

■

و خداوند عدالت و ترقی
بادهٔ خود را در کاسهٔ سرشهیدان می‌خورد
(چنین گفت کارل مارکس ...)
در رنج تو بیداریها و جنبشها و رزمهاست
که همه بسوی رهائی میرود.

ط.

درباره
فعالیت جامعه کمونیست های یوگوسلاوی

حوادث اخیر در کروآسی و نمایشهای ضد دولتی دانش-جویان زاگرب بار دیگر نظر رامتوجه جمهوری فدراتیو سوسیالیستی یوگوسلاوی کرد. همهٔ مارکسیست - لنینیستها مایلند از چگونگی تکامل سوسیالیسم در این کشوراطلاع موثق وبدون پیشداوری داشته باشند.
"دنیا" برای برآوردن همین منظور سودمند شمرد متن نطق بروز تیتو صدر "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" را که در پایان اجلاسیه هیئت رئیسه این سازمان در دوم دسامبر ۱۹۷۱ در "کارارد یور دیو و" اداشده است ترجمه کند. این نطق از لحاظ بیان واقعیت جامعه یوگوسلاوی سند بسیارجالبی است. متن نطق از آلمانی از هفته نامهٔ "هوریتسونت" ترجمه شده است.

پس از بحث بسیارخوبی که در این نشست هیئت رئیسه جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی درگرفت، بی اندازه دشوار است که سخن تازه ای بگویم. ازینرو تنهابه چند یادآوری بسنده میکنم. چنانکه اشاره شد، بحثی بسیارخوب، یکی از ویژگیهای این جلسه بود ــ پدیده ای که تاکنون ازنشستهای کمیته مرکزی و هیئت رئیسه بیاد ندارم. در این مجمع ازمسائل بنیادی سخن رفت که امروزه گریبانگیر "ج. ک. ی." است. مایه خوشحالی است که رفقا پیش ازاظهارنظر درباره جریان زاگرب، در درجه نخست، خویشتن رامخاطب ساختند. روشن است که این مسئله رانمیتوان بمانند پدیده ای انفرادی بشمارآورد. نخستین بارنیست که اعتصاب میشود. درجریان بحث، به بسیاری از دلایل اعتصاب همگانی دانشجویان اشاره شد. این اعتصاب بآسانی میتوانست به اعتصاب عمومی طبقه کارگر بگراید و زندگی اجتماعی مارامتوقف سازد. بعقیده من، این واقعیت که مسئله نامبرده در اینجا مورد بحث و مداقه قرارگرفت، بدون آنکه خشنودی بدخواهانه ای ابراز شود، عاملی بسیارسودمند میباشد جای خوشبختی است که مشکلات مذکور تنهادریک جمهوری کشورما و دریک سازمان جامعه کمونیست-های یوگوسلاوی پدیدارشده است. علاوه براین، رفقا ضمن اظهارنگرانی درباره این دشواریها، خواستارحل فوری آنهامیباشند.
در اینجارفقای زاگرب نیز ازخود انتقادکردند و باین نحو تحلیلی بسیارارزنده ازمسائل مطروحه بعمل آوردند. روشن است که هیچیک از ماموقع انتقاد ازخود درمورد هرمسئله جزئی نمیباشد. بگمان من نباید تنهارهبری "جامعه کمونیستهای هرواتسکو" راگناهکارشمرد. چنانکه گفته شد، درگذشته شاهد چنین رویدادهائی در "سربیا"، "اسلوونیا" و "کوسوو" نیزبوده ایم. لیکن نمونه‌ی

"هرواتسکو" ضربه ای بس‌سنگین بود. اکنون میبایست ازهمه جوانب این فعالیت د شمنانه آگاه شد و به پرسشهای گوناگون پاسخ داد. بهتراست که در درجه نخست رفقای هرواتسکو باروحیه‌ای پیکار جویانه و عزمی راسخ این وظیفه رابعهده گیرند. درعین حال بارفیق کاردلی باید موافق بود. بعقیده من هم نباید باین اقدام سطحی‌تن در داد و بدون آگاهی همه جانبه اعضاء و سازمانهای "جامعه کمونیستها" به کمیته مرکزی "جامعه کمونیستهای هرواتسکو" متوسل شد. بااین عقیده رفیق "کاردلی" نیز موافقم که باید نخست مدارک مربوطه رابرای مطالعه و بحث دراختیاراعضاء "جامعه" گذاشت. اطمینان دارم که درسازمانهای "جامعه" بحدکافی انتقاد و انتقاد ازخودبعمل خواهد آمد وبدین ترتیب باعث تسهیل کار رهبری خواهد شد. درعین حال وظیفه ماست که به تحلیل مسائل مطروحه بپردازیم و تصمیمات موگدی برای حل آنها اتخاذکنیم.

رفقا، اکنون که دراین باره سخن میرود، باید بگویم که ریشه دشواریهارابایددرکمیته مرکزی جستجوکرد. طبیعی است که مدعی پیدایش فعالیت د شمنانه ای دراین ارگان نیستم، لکن عقیده دارم که بحرانی ایدئولوژیک گریبانگیر "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" شده است، بحران دیرپائی که آغاز آنرا نبایددرتدارکات ترمیم قانون اساسی جستجوکرد. مدتهاست که درروزنامه های گوناگون از مواضع رویزیونیستی و ضدمارکسیستی دفاع میشود. چرا؟ برای آنکه مالابالیگری بخرج دادیم و فکرکردیم هیچ چیز نمیتواند سیستم خودفرمانی مارامختل سازد. باین گمان که درد مکراسی مامیتوان هرچه گفت و هرچه کرد ازهرگونه اقدامی دوری جستیم. امابعقیده من، میبایست خیلی پیش ازاین دراین باره تدبیری اندیشید.

بحران ایدئولوژیک

این بحران ایدئولوژیک ازکجاسرچشمه میگیرد؟ منبع آنرابایددرعدم درک پدیده های گوناگون ضد سوسیالیستی و نوشته هاو بحثهای مختلف ضدمارکسیستی جستجوکرد. برای نمونه در "کورتسولا" و "نووی سد" شاهد چنین مجامع‌بحثی بوده ایم.

دراین مجامع‌عقایدگوناگون ابرازمیشود، از ایدئولوژی های مختلف صحبت بعمل میآید وکمتر از همه درباره کاربست مارکسیسم برفرایند تکامل سوسیالیسم دریوگوسلاوی و جهان دردوران کنونی سخن میرود. بعقیده من موضع مادراین گستره بسیارضعیف است. اغلب بنظرم میآیدکه گوئی ماازهرگونه اقدامی ناتوانیم و دیگران از زبونی ماسوء استفاده میکنند.

درحقیقت فعالیتی ضد سوسیالیستی علیه مادرجریان است، فعالیتی‌که باتحول اجتماعی ما ناسازگار است. این بحران ایدئولوژیک — سیاسی دارای ریشه های‌گوناگون میباشد. برای نمونه به برنامه تدریس مارکسیسم برای دانشجویان امروز و جانشینان فردای خودنگاهی‌بیافکنیم. دردانشگاه بلگراد این ماده دوساعت درهفته تدریس میشود. نمیدانم‌که مارکسیسم اصلا دربرنامه تدریس دانشگاه زاگرب جای دارد یانه؟ از وضع دبیرستانها نیز اطلاع‌دقیق ندارم. تنهامیدانم‌که درین آموزشگاه هادست کم چندکلمه ای درباره جنبش رهائی بخش ماسخن میرود، درحالیکه دردانش‌گاهها هرچه کمترازآن یاد میشود. بنابراین، روشن است که کودکان ماآنچه رانیزکه زمانی فراآموخته‌اند بزودی فراموش میکنند. دردانشگاهها باجریانهای ایدئولوژیک گوناگون روبرو میشویم که بهیچ روی پاسخگوی تحول اجتماعی مانمیباشد. بدینسان دربتربیت روشنفکران و رهبران آینده جامعه غفلت

میشود. جوانان ما از آموزش مارکسیستی بی‌بهره می‌مانند. نه دیالکتیک را فرامیگیرند و نه به بنیادی ترین مسائل مارکسیسم پی میبرند. اگر هم در برخی دانشکده ها، مانند دانشکده اقتصاد، از مارکسیسم و اقتصاد مارکسیستی سخن برود، آمیزه ای از اندیشه های رنگارنگ کلاسیك و مدرن مارکسیستی و بورژوائی ارائه و سبب تزلزل فکری دانشجویان میشود. بدینسان، دانشجویان از هرگونه پایه استواری برای کار آینده خود در گستره های گوناگون اجتماعی بی‌بهره می‌مانند.

فعالیت انقلابی علیه عناصر بیگانه

درباره تحول آتی ما بسیار نگرانیم. در صفوف ما جوانان کم نیستند، و شماره آنها همواره افزایش می یابد. درست است که به شماره فارغ التحصیلان مانیز هرچه بیشتر افزوده میشود، لکن اینها باندازه کافی به مارکسیسم ــ لنینیسم ــ حربه ای که در پیکار ما و در فرایند تحول اجتماعی کشور ما اهمیت بنیادی دارد ــ مجهز نیستند. سوسیالیسم در دیار ما زیر شرایطی بس دشوار تحول می یابد. این تحول تحت تأثیر عوامل گوناگون صورت میگیرد، عواملی که همیشه پاسخگوی خواستهای مانیست. برای نمونه باید قضیه ژاکوب را یاد آورشد، ماجرائی که بی‌همتا نمیباشد و در آینده نیز بارها تکرار خواهد شد.

ازینرو باید در آینده به این مسئله بیشتر توجه کنیم. بعقیده من هیئت رئیسه جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی و کمیته های مرکزی جمهوری های مختلف کشور ما قادرند عناصر گوناگون را که در دانشگاههای ما به گمراهی جوانان ما میپردازند، از کار برکنار کنند. تابحال چه اقدامی بعمل آورده ایم؟ حتی یکنفر را از کار برکنار نکرده ایم. برای نمونه اطلاع دقیق داریم که چه کسانی در دانشگاه بلگراد مسبب اغتشاش درمیان دانشجویان میباشند و با اینحال این آقایان کماکان سر کار باقی مانده اند. پیش ازاین گفتیم که این افراد از چه عیاری هستند. آنها غالبا عناصر بیگانه پرست و غرب زده میباشند. افراد نامبرده به خارجه میروند و در آنجا تحت ریس میکنند. تصور اینکه مستمعین خارجی آنها از تحول سوسیالیستی ما چه منظره ای بدست می آورند چندان دشوار نیست. لکن این عناصر ضد سوسیالیست برای دانشجویان ما نیز تدریس میکنند. ما تاکنون در این باره اقدامی نکرده ایم، ولی باید هرچه زودتر در این مورد چاره بیاندیشیم. نباید پنداشت که ما از هرگونه اقدامی عاجزیم و یا آنکه مصونیت دانشگاهی ما را از اتخاذ هرگونه تصمیم جدی بازداشته است. باگرایش های ضد انقلابی باید با کرد ارانقلابی پیکار کرد. این اصل را باید در همه مراتب زندگی اجتماعی ما محترم شمرد و دادگاههای مانیز از آن مستثنی نیستند. بعقیده من دادگاههای ما بیش از حدّ "ملالغتی" شده اند. آنها از قوانین تعابیر گوناگون بعمل میآورند بدون توجه به خواست های تحول سوسیالیستی کشور ما گناهکاران را سخاوتمندانه تبرئه میکنند. نمیدانم چند نفر از این دادرسان رامیا یست بجرم غفلت و داشتن انگیزه های غیرسوسیالیستی ــ نمیگویم دشمنانه ــ از کار برکنار کرد. آنها با خودداری از اقدام علیه عناصر ضد سوسیالیستی کار ما را دشوار میسازند.

راههای تربیت مارکسیستی

رفقا، اشتباه نکنید. من خواستار تکرار سیاست کهنه توسل به اقدامات اداری نیستم. لکن چنین اقداماتی نیز بموقع خود شایسته است. دلم نمیخواهد که در این باره کارزاری برپا کنیم. ولی لازمست که

درجرایدخود ، درمطبوعات کمونیستی — که بعقیده من اکنون بسیار ضعیف شده اند — موضع خود را در برابر پدیده های ضد انقلابی کشور خود روشن سازیم . سخن پرانی درباره روشنگری سیاسی ما را بجائی نخواهد رساند . درست است که از روشنگری ایدئولوژیك نباید دست برداشت ، لکن کادرهای ما بسیارضعیف میباشند . ما اکنون بیش از یك میلیون کمونیست داریم . هدف ما آنست که درآینده نیز هر چه بیشتر جوانان رابسوی خود جلب کنیم . لکن آیا برنامه ای برای ادامه تربیت آنها داریم ، تا بوسیله آن فرصتی راکه درمدرسه ازدست داده ایم ، اکنون جبران کنیم ؟ وظیفه ماست که اعضای نوسال حزب رابمقتضای تحول جامعه ازحداقل آموزش مارکسیستی برخوردارسازیم . نه اینکه تنها مارکسیسم را از الف تا یاء بآنها بیاموزیم ، بلکه آنهارا باآزمون های روزمره نیز آشناکنیم . وگرنه در کار ایدئولوژیك جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی هرچه بیشتر بانقاط ضعف بسیار روبرو خواهیم شد .

میل دارم درباره عقاید رفقانیز چندکلمه ای بگویم . باعلاقه فراوان به نظریات همه سخنرانان گوش دادم . بنظرمن خیلی ازاین نظریات دردوران کنونی ، که پیکارخود را باپدیده های منفی و دشمنان طبقاتی حدت می بخشیم ، بسیارسودمند میباشد . کادرها و همه اعضاء جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی باید ازاین هدف آگاه شوند . ازینرو پیشنهاد رفقا دائر به ارسال همه اسناد به سازمانهای جامعه شایان اهمیت فوق العاده میباشد . اماکافی نیست که این اسناد را درجلسات حزبی خواند و سپس آنهارادرکشوی میز قایم کرد . اسناد نامبرده باید چنان نوشته شودکه محتوی اساسی آنهابرهمه کس آشکار و واردگوشت و خون افرادگردد ، نه اینکه آدم آنهارا از یك گوش بشنود و از گوش دیگر بدرکند . لازم است که اعضای "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" ازهمه حقایق آگاهی یابند . مدارك حزبی باید مارا به پیش ببرد ، نه آنکه به ایجاد نا سازگاری های گوناگون تازه بیانجامد . ازینرو باید در تدوین آنهاکوشش فراوان بخرج داد ، تاآنکه براستی راه گشای تربیت مارکسیستی باشد . این نکته ایست که درآینده نیز باید به آن توجه کافی معطوف داشت .

مسئولیت باکمونیستهاست

گفتم که بطورکلی همه کمونیستها و در درجه نخست کمونیستهای "هرواتسکو" مسئولیت رویدادهای زاگرب رابعهده دارند . زاگرب پراز سردرگمی های ایدئولوژیك بود . نه اینکه چنین سردرگمی هائی در جاهای دیگر وجود نداشته باشد . ازاینرو باید به این مسئله توجه وکوشش ویژه مبذول داشت . ما کمونیستها ، همگی ، مسئولیت سنگینی برد وش داریم . میدانم که کار رفقای کمیته مرکزی "هرواتسکو" چندان ساده نیست . لکن ، بنظرمن ، انتقادی که دراینجاشد بی اندازه سازنده بود . درمقایسه با اشتباهات رفقای "هرواتسکو" ، چنین مباحثه وفادارانه و انتقاد اصولی وکمونیستی بی همتاست . این نشان میدهدکه اعضای هیئت رئیسه بخش بزرگی ازانتقادات رامتوجه خویش میشمرند . اوّلاینرو نشست کنونی مارابایدبمانند عامل تشویق آمیزی درراه تربیت رهبران وکادرهای "جامعه" قلمدادکرد .

نقطه ضعف رهبری وکمیته مرکزی رادرآن باید دیدکه بموقع ازکرداردشمن آگاهی نیافت و دربرابر آن بید رنگ از خود واکنش نشان نداد .

بارها درباره نوشته های روزنامه های گوناگون گله میشود . لکن این شکایات نه درجلسات ما ، بلکه درخارج اظهارمیگردد . اینقدرجلسه تشکیل دادیم تادرباره اینگونه مسائل به بحث بپردازیم . لکن بگوئید چندبار دراین زمینه به تصمیم مشخص رسیدیم ؟ بندرت . تعدادا ین تصمیم هااز شماره

انگشت های دست متجاوز نیست. اعتقاد دارم که مانیز ازخود سستی نشان داده ایم و گناهکاریم. عواقب این کوته کاری در همه سازمانهای "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" بچشم میخورد.

بعلاوه، همانگونه که در جریان بحث یاد آوری شد، با این مخالفیم که در یك جمهوری ازجمهوری دیگر انتقاد بعمل آید. لکن هنگامیکه همگی اینجاگرد میائیم، دلیلی ندارد که کمونیست یك جمهوری از حق خود استفاده نجوید و از برخی پدیده های جمهوری دیگرانتقاد نکند. روشن است که این انتقاد حاکی از مقصدی خیرخواهانه است. ولی صلاح نیست که در روزنامه ها و آشکارا از جمهوریهای دیگر انتقاد بعمل آید. در اینجا باید مسئله رابطه میان کمیته های مرکزی جمهوریهای مختلف و "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" رانیز مطرح ساخت. اگر اشتباه نکنم، این اندیشه در اینجا اظهارشد که گویا "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" نیز بر پایه فدراتیو استواراست و هیچکس، حتی هیئت رئیسهٔ جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" حق دخالت در کارهای داخلی سازمانهای حزبی جمهوریها را ندارد. باید بگویم که ازاین بابت بسیارنگرانم.

درکنفرانس آینده، که قراراست پس از سالها به رفرم "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" بپردازد، میبایست حقوق "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" در برابرکمیته های مرکزی جمهوریها دقیقاتعریف شود. بعقیده من هیئت رئیسه باید درهرحال ازحقوق معینی برخوردارباشد، زیراکه وی نه تنها مسئول امورمحلی است، بلکه مسئولیت تحول یوگوسلاوی رامن حیث المجموع بعهده دارد. ازسوی دیگر کمیته های مرکزی جمهوریهانیز نه تنها در باره امور داخلی، بلکه درقبال کلیه مسائلی که متوجه سراسر جامعه یوگوسلاوی است، مسئول میباشند. ازاینرو لازمست که به بهبود این مناسبات پرداخت. نمیدانم کار بکجامیکشد، اگرهیئت رئیسه حق آنراندا شته باشدکه از کمیته های مرکزی انتقادکند و یاآنکه از مدارك جلسات و کنفرانس های آنهابی خبر بماند. روشن است که نباید حق انتقاد راازهیئت رئیسه سلب کرد. بهتراست که درآینده درفعالیت های خود این اصل رااز یاد نبریم. این اقدام نه تنها بمنزله گامی به پس نخواهد بود، بلکه بعقیده من درشرائط کنونی بسیار ضرور می نماید. اعضای هیئت رئیسه باید بویژه درمواردی که منافع عمومی درمیان است، ازتصمیمات این جلسات آگاه شوند. آنها باید حق آنراداشته باشندکه درصورت لزوم دراین جلسات شرکت کنند. چنانچه این پیشنهاد عملی گردد، درآینده کمتر با اینگونه ناسازگاری ها روبرو خواهیم شد. گرایش خاصی خواستارتعمیم اصول فدراتیو از ارگانهای دولتی به "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" است.

"جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" تنها سازمانی است که ازحق کارایدئولوژیك ــ سیاسی در سراسر یوگوسلاوی بهره مند میباشد. این بمعنای تحدید حقوق و استقلال کمیته های مرکزی" جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" درجمهوریهانیست. هیئت رئیسه در ازای فعالیت ها و تصمیم های خود در برابرمجموع طبقه کارگر یوگوسلاوی مسئول میباشد. تصمیمات او برای همه جمهوریها معتبراست، زیراکه نمایندگان همه جمهوریها در آن شرکت دارند. این اصل درآینده نیز ادامه خواهد یافت.

انتخاب هیئت رئیسه "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" تصادفی نبوده است. چنانکه پیش ازاین نیز تاکیدکردم، در اینجانمایندگان همه جمهوریهانشسته اند، وباین دلیل نیز تصمیمات هیئت رئیسه باید برای همه جمهوریها معتبر باشد. روشن است که برخی تصمیمات تنها شامل یك جمهوری میشود. ازسوی دیگر، هیئت رئیسه نباید حقوق و وظائف "جامعه کمونیستهای" جمهوریهای گوناگون رانقض کند.

بنظرمن، اگر رفقای "هرواتسکو" نیز مانند جلسه امروزی مابه بحث و غور درباره مسائل می-پرداختند، از وقوع بسیاری رخدادها جلوگیری میشد. چنین بحثی واقعا برای رفقای "هرواتسکو" سودمند میباشد. البته نمایندگان جمهوری های دیگر نیز ازاین بابت بی بهره نخواهند ماند. جریان

این جلسه بطورکامل باطلاع سازمانهای "جامعه" خواهد رسید. اکنون میخواهم چندکلمه ای نیز در باره طبقه کارگر بگویم.

تنها یك طبقه کارگر وجود دارد

زمانی چنین گرایشی وجود داشت که طبقه کارگر رابرحسب جمهوریهای مختلف تقسیم بندی میکرد. لکن در یوگوسلاوی تنها یك طبقه کارگر وجود دارد، طبقه کارگر یوگوسلاوی. نه باین سبب که کارگران سربی، اسلوونی، هرواتی و ملیت های دیگر دوش بدوش یکدیگرکارمیکنند، بلکه بویژه بدلائل ایدئولوژیك. طبقه کارگر بهیچ روی نمیتواند اجازه دهدکه مثلا درمسئله اشتغال دراقلیت بماند. من پیوسته براین عقیده بوده ام که دراقتصاد و بطورکلی همه شئون زندگی اجتماعی باید به مسئله بارآوری توجه خاص مبذول داشت. ازسوی دیگر، نمیتوان جنبه ملی رافراموش کرد و بدین ترتیب باپدیده های منفی روبرو شد.

بسخن کوتاه، طبقه کارگر رانمیتوان برحسب جمهوریهاتقسیم کرد، زیراکه این طبقه پدیده ای یوگوسلاوی است. چنانکه گفته شد طبقه کارگر باید به عامل تعیین کننده و توانای جامعه مابدل گردد. مابه طبقه کارگر وعده های فراوان داده ایم، لیکن کمتر باین وعده هاعمل کرده ایم. ازینرو باید به بهسازی هائی که دردرجه نخست طبقه کارگر را شامل میشود، توجه خاص معطوف گردد.

رفقا! پدیده های ناعادلانه همچنان درهمه جمهوریهای کشورما و ازجمله "هرواتسکو" وجود دارد، نکته ای که پیوسته ازآن انتقادکرده ام. ولی بنظرمن انتقاد نمیتواند حق انحصاری رفقای "هرواتسکو" باشد.

به رفقای "سرب" باید بدون رودرواسی بگویم، گفته میشودکه هیچکس حق دخالت درکارهای داخلی شما و طبقه کارگر "سربیا" راندارد. جواب من اینست: ببخشید، خیال نکنیدکه طبقه کارگر در "سربیا" میتواند بخاطرتحول سریعتراز برخی خواستهای خود صرف نظرکند. باچنین عقیده ای نمیتوانیم موافقت کنیم. رشد اقتصادی جمهوریها درکشورما یکسان نیست. ولی بهیچ روی نمیتوان طبقه کارگر رادر یك جمهوری وادارکردکه ازبخشی ازحقوق خود دست بردارد. وی حق داردکه دربرابر چنین خواستی ایستادگی نشان دهد و رهبری "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" نمیتواند دراین امر دخالت کند. این پدیده تازه ای نیست و مدتها پیش درباره آن صحبت کردیم، لیکن این مسئله اکنون بشکل جدیدی نمودارمیشود.

مسائل دیگری هم هست که باید دراینجامورد بحث قرارگیرد. برای نمونه،جمهوریها برای انزوای خود درچارچوب مرزهای خویش به اقداماتی چند دست زده اند. درست است که جمهوریها ازیکدیگر مستقل هستند. ولی نباید اجازه دادکه مارا ازیکدیگر جدابکنند. برعکس لازمست که روابط نزدیك میان جمهوریها و ملیت هابرقرارشود و بدین ترتیب فعالیت سیاسی درجهت مورد علاقه ماتقویت گردد. از اینراه به تقویت همه جمهوریها کمك خواهیم کرد. کافی نیست که درباره یگانگی و برادری تنها بسخن پرانی بپردازیم. اینطورکه تابحال عمل میشود، هیچگاه به تحقق شعار برادری و یگانگی کامیاب نخواهیم گشت.

چگونه باید جامعه سوسیالیستی راتقویت کرد؟

اکنون این پرسش به پیش می آیدکه چگونه باید جامعه سوسیالیستی راتحکیم کرد. روشن است

که تقویت جامعه سوسیالیستی در درجه نخست از راه تقویت "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" میسراست. امور غیراداری و غیرولتی چنان فراوانست که — درصورت توجه به آنها و کوشش بسر ای تحقق هرچه بهترشان — هیچکس تهمت فرماندهی رابمانخواهد زد.

چنانکه رفیق "ساناد انوویچ" (Canadanovic) گفت، نباید درعمل حتی از توسل به وسائل اداری ابا ورزید. این عقیده ایست که از بسیاری از رفقا شنیده ام و خود نیز خیلی پیش ازاین درباره آن اظهارنظرکرده ام. از دمکراسی ما بیش ازاندازه سوء استفاده میشود. ولی درقبال دشمنا که علیه جامعه ما، جامعه دمکراتیک ما فعالیت میکنند، باید به تدابیرموثر و ازجمله اقدامات اداری دست زد. در بسیاری ازکشورها، که خود رادمکراتیک میخوانند، مخالفان سیستم، فقیرترین بخش جامعه، درزندانها رنج میبرند. نه تنهاگفتارما، بلکه همچنین کردارمان باید برپایه این اصل استوار باشدکه درصورت رفتار غیردمکراتیک، نمیتوان توقع رعایت موازین دمکراسی راداشت. بعقیده من چنین موازینی نه تنهاد مکراتیک، بلکه همچنین انقلابی میباشد. برای حفظ تحول سوسیالیستی در برابرحملات گوناگون، هرگونه وسیله معمول درجهان متمدن، برای مانیز مجاز میباشد و هیچکس نمیتواند علیه این حق بپاخیزد. شرط لازم چنین هدفی اتخاذ موضع روشن و دقیق میباشد، نه اینکه عده ای ناله کنندکه چنین گامهای غیردمکراتیک بامزاج آنها سازگارنیست و برخی دیگر به هواخواهی از آنها بپردازند. ماکمونیستها باید دربرابر این پرسش نیز هماهنگ باشیم. همه کسانی که خواهان تحول و تحکیم جامعه سوسیالیستی یوگوسلاوی و پویش راه کمونیسم هستند باید دراینمورد بامن هم آواشوند. آنهاکه تحمل هیچگونه اقدامی علیه ضد انقلابیون و دیگر دشمنان مارا ندارند، جایشان در "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" نیست و بهتراست که انراترک کنند.

کوشش درراه تقویت "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی"

دراینجا این پرسش بمیان میآیدکه چگونه میتوان یگانگی "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" را تحکیم کرد. بزودی کنفرانس دوم "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" برگزارخواهد شد. در این کنفرانس باید درباره برخی از مواد آئین نامه "جامعه" بحث کنیم و درصورت لزوم به تغییرآنها بپردازیم. درست است که این کاروظیفه کنگره است، لکن مانیز میتوانیم دست کم دراین جهت شروع به فعالیت کنیم و "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" را بمنزله وسیله موثر انقلابی و بعنوان پیشاهنگ طبقه کارگر نیرو بخشیم. دراین باره باید درکنفرانس به تصمیم واحد برسیم، ولی بدنیست که هم اکنون دراین زمینه به بحث بپردازیم.

مدتها پیش لزوم تحکیم سازمانی "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" رانیز یادآورشدم. ما این مقصود رابا سازمانهای پایه ای "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" آغازکردیم که بیش از صدعضو دارند. کار این واحدها بجائی کشیده است که تنهاد رآنها "سخنرانی میشود" و گروهی قلیل لب به سخن میگشایند. وجود سازمانهای کوچك درکارخانه ها و کارگاهها مانع ازآن نمیگردد که درصورت امکان در گردآئی های بزرگتر، مسائل عمومی تر بشور و بحث گذاشته شود. ولی درسازمانهای کوچك آسانتر میتوان شرائط تربیت کادرها وآفرینش زندگی کمونیستی را درمحیط کار پدید آورد. بدیهی است که درمحیط خانواده نیز باید موازین رفتارکمونیستی رارعایت کرد. بدینسان بهترمیتوان در درون "جامعه کمونیست-های یوگوسلاوی" دشمنان رامورد نظارت قرارداد و درپویش اعضای نو دقت بیشتر بکار برد. قصد من نبودکه دراین باره امروز بتفصیل سخن گویم، زیراکه مسئله نامبرده مذاکرات مشروح راایجاب میکند.

تنها میخواستم یاد آورشوم که در باره این معضل نیز باید در کنفرانس به بحث پرداخت.

پس از استماع سخنرانی های شما، از خود پرسیدم: خوب، چطور شد که در باره رخداد های "هرواتسکو" باین زودی وحدت نظر حاصل شد؟ چنین یگانگی واقعا رخد ر تحسین است. چنانکه باد آور شدم این وحدت باید سازمانهای زیرین را نیز در برگیرد. وحدت حاصله از این واقعیت سرچشمه میگیرد که هیچیک از ما بتنهائی قادر به حل مسائلی مانند رخداد زاگرب نیست. در این گستره، به دستیاری همه کمونیستها، رهبری "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" در همه جمهوریها، طبقه کارگر و همه نیروهای پیشرو نیازمندیم. اینست راز وحدت امروزی ما.

باتمام نیرو آماده دفاع از جامعه باشیم

رفیق "می یاتوویچ" (Mijatovic) این واقعیت راتحسین آمیز شمرد که طبقه کارگرد رزاگرب ازشرکت در نمایشهای دشمنانه دانشگاه خود داری ورزید. سازمان دهندگان این نمایش میخواستند ۳۵۰۰۰ جوان را زیر فرمان خود به آشوبگری برانگیزند. این رخداد ننگ بزرگی برای مابوجود آورده است. دانشجویان، روشنفکران آینده ما هستند. میدانم که در غرب، برخی افراد در انتظار چنین رویدادهائی می نشینند. طبقه کارگر براستی درست رفتار کرد و فریب این عناصر را نخورد. با اینحال توقع داشتم که لااقل بعضی از گروههای کارگری به اینها جواب دندانشکنی میدادند و میگفتند: "شما حق فضولی و دخالت در کارهای ما را ندارید!"

من جریان اعتصاب رابدقت دنبال کردم و دچار چنان سرد رگمی شدم که دیگر نمیدانستم قضیه چیست. نخست فکر کردم شاید صلاح باشد که با طبقه کارگر سخن بگویم، لکن بخاطر جلوگیری از اغتشاش از این کار منصرف شدم. تنها مایه تسلی من این بود که در زاگرب نیز "جامعه کمونیستها" و دیگر تشکیلات سیاسی ـ اجتماعی وجود دارد و اطمینان داشتم که این سازمانها تدابیر لازم را خواهند اندیشید. میبایست در صورت لزوم چگونگی این رخدادها را برای طبقه کارگر توضیح داد، زحمتکشان را بسیج کرد و آنها را به پشتیبانی فراخواند.

از اطلاعات نسبتا وسیعی که از جوانب گوناگون بدستم رسیده است، چنین برمیآید که در این مورد نیز عناصر خارجی نقش برجسته ای ایفا کرده و مستقیما در آشوبگری های نامبرده سهیم بوده اند.

رفقا! ما از چنان نیروئی، نه تنها در "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی"، بلکه در طبقه کارگر و اتباع هشیار جامعه سوسیالیستی خویش، بهره مندیم که لازم نیست به وسائل افراطی متوسل شویم. اما چنانکه خیلی پیش از این نیز آشکارا اعلام داشتم، در صورت لزوم از هر وسیله ای برای دفاع از جامعه سوسیالیستی خود استفاده خواهیم جست.

باید بگویم که در مورد آینده جامعه سوسیالیستی خودمان خوشبین هستم.

در آمریکا در جلسه ای مرکب از حداقل ۵۰۰ روزنامه نگار از من پرسیدند "پس از شما چه خواهد شد؟" پاسخ من این بود: "هیچ چیز!" لازم نیست که در اینجا در جستجوی فرد معینی باشیم. باید نسبت به تکامل سوسیالیستی خود هم عقیده شویم. این اتحاد باید پس از من نیز ادامه یابد. ما در جهت درست راه می پیمائیم و این راه را دراز آینده هم ادامه خواهیم داد.

دمکراتیزاسیون را نیز بهیچ روی خطری تهدید نمیکند. یگانگی خلق و بویژه "جامعه کمونیست-های یوگوسلاوی" ضامن پیروزی این فرآیند میباشد.

پیروی ازتصمیمات وظیفه همگانست

میل دارم درباره سانترالیسم دمکراتیك نیز که مورد بحث کنفرانس دوم "جامعه کمونیست های یوگوسلاوی" واقع خواهد شد، چندکلمه ای بگویم. بنظرمن، سانترالیسم دمکراتیك پیوسته یکی از مهمترین عناصرفعالیتهای حزب ماراتشکیل میداده است. روشن است که دراینجا صحبت از جزئیات نیست. مهم آنست که اقلیت نیز باید دراجرای تصمیمات اکثریت کوشاباشد. البته باید کوشید که اقلیت نیز همواره تقلیل یابد. اعضای "جامعه" حق دارندکه درباره مسائل گوناگون عقاید مختلف ابرازکنند، لیکن بمحض اتخاذ تصمیم، وظیفه همگانست که نه تنها دخارج از "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" ازهرگونه کارزاری علیه این تصمیم دوری جویند، بلکه باید پیگیرانه دراجرای آن بکوشند. برای تصمیمات اکثریت باید احترام قائل شد وبدینسان به پیشرفت جامعه و جمهوریها کمك کرد. بعقیده من، کنفرانس دوم وظیفه داردکه دراین دوران پیکار باد شمن طبقاتی، درباره این مسئله نیزاظهارنظرکند. کنفرانس باید توانائی "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" را بثبوت برساند. ایمان دارم که مجمع نامبرده درایفای این مهم پیروز خواهد شد.

اکنون میخواهم عقیده خود را درباره وظائف رفقای "هرواتسکو" اظهارد ارم. دراین باره دیروز و امروز بحث کرد یم. بد یهی است که سخن تنها برسراین مسئله نیست. درجمهوریهای دیگرنیز با پد یده های همانند روبرو میشویم. ایمان دارم که رفقای "هرواتسکو" براین دشواریها چیره خواهند شد. اما لازمست که در درجه نخست برمشکلات باصطلاح درونی درداخل هیئت اجرائیه فائق آئیم و وحدت نظرحاصل کنیم. دراینجامسئله برسرحیثیت نیست، بلکه باید برپایه اصول کمونیستی با یکدیگر صحبت کرد، به بهبود نارسائیها پرداخت و وحدت عمل نشان داد. کار رفقای "هرواتسکو" آسان نیست و بدون فعالیت خستگی ناپذ یرممکن نمیاشد. وظیفه آنهاست که در درجه نخست باصطلاح برخود فائق شوند و درهیئت اجرائیه و کمیته مرکزی بوحدت نظرموفق گردند. کلید کامیابی راتنها دریگانگی باید جست و جای دشمنان وحدت در اینجانیست.

دوم آنکه، دراینجامکن نبودکه به برنامه عمل رفقای "هرواتسکو" پی برد. ولی ایمان دارم که آنها بید رنگ به پیکار باهیاهوچیان خواهند پرداخت، آنهارامنفرد خواهندکرد و به فعالیت های زیان آورشان پایان خواهند داد. این افرادکماکان دورما پرسه میزنند و به پخش شایعات بی پایه مشغولند. چنانکه یاد آورشدم "ماتیشای هرواتسکو" (Matica Hrvatska) برای آنها به حزب بدل شده است. انجمنهای مختلف ضد سوسیالیستی درد امان این سازمان نیرومند پرورش می یابند وعلیه حزب و رهبری یوگوسلاوی به مخالفت برمیخیزند. آنهابد شمنی باحکومت کنونی اذعان دارند وخواهان حکومتی از نوع "پاولیچ" (Pavelic) میباشند.

درباره رابطه میان جمهوریها و حکومت مرکزی یوگوسلاوی نیز باید توضیحاتی چند داد. ترمیم قانون اساسی پایه ای براستی مستحکم برای حل مسئله ملی پد یدآورده است. جمهوریها حق دارندکه ازحاکمیت خود دفاع کنند، لکن روشن است که یوگوسلاوی نیز من حیث المجموع دربرابرکشورهای خارجی ازحق حاکمیت برخوردار است. مضمون این حاکمیت چیست؟ این حاکمیت پد یده ای تجرید ی نیست، بلکه حاکمیت همه جمهوریهارا دربرمیگیرد. هریك از جمهوریها دراستقرارا ین حاکمیت وحدت آمیز سهیم میباشند. درقانون اساسی جمهوریها باید مواد مربوط به حق حاکمیت آنهارا برحسب ترمیم قانون اساسی حکومت مرکزی تغییرد اد.

■

در پایان معتقدم که کمیته های مرکزی جمهوریها باید ازهرگونه دستیاری از رفقای "هرواتسکو"

غافل نمانند. نه آنکه تنها به رخداد های این جمهوری اشاره کنند ، بلکه به هواداری اصولی از آنها همت ورزند. باید به دشمنان "هرواتسکو" نشان دادکه رهبری این جمهوری از پشتیبانی بی چون و چرای همه جمهوری ها و سراسر یوگوسلاوی برخوردار است. باعدم اعتمادی که در "سربیا" و دیگر جمهوری ها نسبت به "هرواتسکو" نضج میگیرد باید مبارزه کرد. تنها از این راه میتوان برد شواری - های کنونی چیره شد.

این بود خلاصه ای ازعقاید من در پایان نشست امروز ما .

نقل از "Borba" ـ ۵د سامبر ۱۹۷۱

ترجمه : از امیدوار

تصحیح فرمائید :

درشماره گذشته "دنیا" درمقاله "الخراج" ص۸۸ سطر ۷ بجای " کتاب الغضب" بخوانید "کتاب الغصب " ؛ ص۹۱ سطر۱۸ بعد از " شرکت بدست آورده اند " عبارت "تعریف میگردید " افتاده است ؛ ص ۹۳ سطر ۵ بجای "بخران" خوانده شود " نجران" ؛ ص۱۰۰ سطر ۹ بعد از جمله "این مقدارکم تشخیص داده شده سرانه" جمله زیرین افتاده است :« به چهار دینار ارتقاء داده شد. ازمثالهائی که آورده شد دیده میشودکه جزیه اغلب ...»

اسناد تازه

درباره گروه سوسیال - دمکرات تبریز

در سال ۱۹۰۸

(از بایگانی گ ۰ و ۰ پلخانف)

مقاله زیرین را ایرانشناس معروف شوروی پرفسور میخائیل سرگه یویچ ایوانف در شماره ۵ سال ۱۹۰۹ مجله "مسائل خاور شناسی" تحت عنوان "اسناد تازه درباره گروه سوسیال دمکرات تبریز در سال ۱۹۰۸" نگاشته بود. این مقاله در جزء اسناد بایگانی رفیق فقید کامبخش قرار داشت و ما سودمند شمردیم از جهت اهمیت مقاله و روشنی فراوانی که برروی مسئله تاریخ سوسیال دمکراسی انقلابی در ایران می افکند ترجمه آنرا بلحاظ خوانندگان ارجمند "دنیا" برسانیم. در این مقاله ضمنا نحوه بحثهای تئوریکی که از اوائل قرن حاضر بین انقلابیون ایران درباره تکامل سرمایه داری در کشورما و تاکتیک سوسیال دمکراتهای انقلابی در تعیین شعارهای سیاسی و شیوه برخورد به دیگر طبقات مترقی درگرفته بود، روشن شده است واز این بابت مقاله حتی برای پراتیک امروزی انقلابی ما دارای اهمیت فراوانی است. پس از این مقاله اسناد دیگرنیز که آنها را نیز از بایگانی رفیق کامبخش گرفته ایم و روشنگر گوشه های مختلف فعالیت سازمانهای انقلابی و دمکراتیک در ایران است بچاپ میرسانیم.

"دنیا"

در یک سلسله از منابع و کتابهای زبان فارسی (۱) میتوان اطلاعاتی بدست آورد که از فعالیت گروه سوسیال دمکراتها در ایران در سالهای انقلاب ۱۹۱۱ــ ۱۹۰۵ سخن میگوید. معمولا از این گروهها تحت نام مشترک حزب سوسیال دمکرات (اجتماعیون عامیون) یاد شده و درگزارش تئر یا (و. مگلادزه) تحت عنوان "سوسیال دمکراتهای قفقاز در انقلاب ایران" (۲) نیز از وجود حزب سوسیال دمکرات در ایران در سالهای مزبور یاد شده است.

همچنین در قطعنامه کنفرانس پاریس "حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (بلشویک)" (۳)، در اسناد موجود در بایگانی روسیه و مدارک دیگر به حزب سوسیال دمکرات و گروههای سوسیال دمکرات

یران اشاره میگرد د. ولی تاکنون هیچ مدرکی د ر باره برنامه و اساسنامه حزب سوسیال د مکرات، ارگان ای مرکزی رهبری کننده آن و سازمان آن بد ست ما نرسید ه است.

اطلاعاتی که ازفعالیت سوسیال د مکراسی د رایران د راین د وره د ر د ست است امکان آنـــرا میدهد که قضاوت نمائیم آیافعالیت های سوسیال د مکراتهای محلی تبریز و تهران و رشت از مـــرکز واحدی رهبری میشد و یا اینکه هریك مستقلا عمل میکرده اند.

واضح است که سوسیال د مکراتها د رفعالیت انجمن انقلابی ـ د مکراتیك توده ای" مجاهدان" نقش فعالی د اشتند. ولی بنظرمابد ون د ر د ست د اشتن مد ارك تکمیلی هنوز نمیتوان بطورقطع گفت کـه یاخود این جمعیت ، حزب "اجتماعیون عامیون" بوده ، یا اینکه سوسیال د مکراتها فقط هسته رهبری کننده آنرا تشکیل میداد ند (٤).

هنوز اغلب مسائل تاریخ جنبش سوسیال د مکراسی ایران مورد مطالعه قرارنگرفته است. استفاده و تحقیق مد ارك جد ید د رباره این مسئله شایان اهمیت است. اسنادی چند از بایگانی پلخانف از مد ارك جد ید ی است که ژوبکف لطفا د راختیارنگارند ه گذارد ه است که بد ینوسیله ازایشان سپاسگزاری میکنم. این اسناد فعالیت گروههای سوسیال د مکرات رادر تبریز د رسال ۱۹۰۸ توصیف میکند وهمچنین چند ین نامه از واسو ، تریا (وگلاد زه) ، کاراخانیان و د یگران که بنام پلخانف نوشته شد ه است. ازافرادی که با پلخانف مکاتبه د اشتند مافقط مگلاد زه (تریا) رامیشناسیم. وی بطوریکه د ر بالا اشاره شد نگارند ه گزارش "سوسیال د مکراتهای قفقاز د رانقلاب ایران" میباشد که اولین بار اواخرسال ۱۹۱۰ د ر پاریس توسط ارگان مرکزی حزب سوسیال د مکرات کارگری روسیه انتشار یافت. مگلاد زه که بعد هـا چون منشویك گرجی اشتهار یافت ، خود مستقیما د رجنبش انقلابی تبریز شرکت د اشته است. لنین بـه گزارش وی توجه وافری نشان د اد و خواستار تسریع چاپ آن شد. لنین د ر نامه خود به کوتلیارنکـــو (اول اوت ۱۹۱۰) بمناسبت تد ارك هشتمین کنگره بین المللی سوسیالیستی د رکپنهاك د راین مـــورد مینویسد :

" وضع گزارش چطوراست ؟ بسیار بسیارخواهشمند م د رانتشارآن تعجیل کنید"(٥).

لنین د رنامه خود به گورکی (١٤ نوامبرسال ۱۹۱۰) د وباره به گزارش تریا اشاره کرد ه میگوید :

" ولی د رهرحال گزارش تریاحتما چاپ خواهد شد. هیئت تحریریه ارگان مرکزی انرا تصویب کرد ه است." (٦)

اسناد زیرجالب ترین اسنادی است که د رباره فعالیت گروه سوسیال د مکراتهای تبریـــز از بایگانی پلخانف بد ست آمد ه است :

١) صورت جلسه شماره ١ مورخه ١٦ اکتبرسال ۱۹۰۸ جلسه سی نفری سوسیال د مکراتهـــای تبریز که مسئله تشکیل گروه سوسیال د مکرات تبریز رامورد بحث قرارد اد ه بود ؛ (٧)

٢) نامه مورخه ١٩ نوامبرسال ۱۹۰۸ واسو به پلخانف از تبریز ؛

٣) نامه ای به ژنو به فعالین جنبش سوسیال د مکراسی اروپامورخه ٣ د سامبرسال ۱۹۰۸ که ازطرف بخشی از گروه سوسیال د مکراتهای تبریز بامضای تیگران د روین رسید ه است ؛(٩)

٤) نامه چیلینکریان از تبریز به پلخانف بتاریخ ١٠ د سامبرسال ۱۹۰۸ (١٠).

ازسند اول چنین برمیآید که د رجلسه ای که بصد ارت سد راك اول (واسو د بیرسازمان بـــود) تشکیل شد ه بود د و پیشنهاد مورد بحث قرارگرفته است : یکی پیشنهاد آرشاویر و واسو برای تشکیـل گروه مستقل سوسیال د مکرات و د یگری پیشنهاد مخالف ازطرف ورام و سد راك د وم د رباره آنکـــه فعالیت صرفا سوسیال د مکراتیك مصلحت نیست.

پیشنهاد دهندگان تشکیل گروه سوسیال دمکرات چنین استدلال میکردند که ایران اکنون دیگر وارد مرحله رشد سرمایه داری شده است و دارای تولید مانوفاکتور سرمایه داری است، صنعت ماشینی و تولید کارخانه ای از قبیل کارخانه دخانیات و کاغذ گیلز، آسیاب بخار، موسسات پنبه پاک کنی و غیره بوجود آمده است. درصورت جلسه قید شده است که وجود پرلتاریا در کنار پیشه وران شرایط را برای تبلیغات سوسیالیستی آماده میکند. طرفداران این پیشنهاد تاکید میکردند که اگر در میان پرلتاریا کاری انجام نگیرد این خطر موجود است که بورژوازی برای تحکیم مواضع خود از آن استفاده کند. آنها میگفتند که مبارزه آغاز گردیده است و

" چنانکه در دوران انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و انقلابهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ دیده شده بود، در ایران نیز اکنون مردم بمبارزهٔ فعال دست زده اند و در درجه اول عناصری که فاقد مالکیت خصوصی هستند در این مبارزه شرکت دارند "

هر قدر عناصر فعال منافع طبقاتی خود را زودتر درک کنند، بهمان قدر نیز انقلاب به هدف خود زودتر خواهد رسید. سوسیال دمکراتها باید پرلتاریا را سازمان داده و آنها را با خود آگاهی طبقاتی برای مبارزه سوسیالیستی مجهز سازند. این وظیفه هر سوسیالیست مبارز است که با هر جنبش انقلابی همکاری کند. سوسیالیستها باید بمثابه پیگیرترین دمکراتها در زمان انقلاب با بورژوازی همکاری نمایند، ولی در نظر داشته باشند که وظیفه اصلی آنها دفاع از منافع مردم انقلابی، بخصوص منافع قشرهای تهیدست آن بمنظور ترقی اجتماعی و اقتصادی است که خود دفاع از دمکراسی میباشد. درصورت جلسه به ضرورت مبارزه با ستمزدکم که مانع تولید صنعتی در کشور بود اشاره شده است. پشتیبانی صرف از شعارهای بورژوازی در حقیقت بمعنای دفاع از این طبقه و جلوگیری از رشد انقلاب است. سوسیالیستها نمیتوانند با نمایندگان دمکراتهای بورژوازی بهم بپیوندند، زیرا :

" الف — سوسیالیست و دمکرات عادی دو جهان بینی مختلف دارند؛
ب — فرق دمکراتیسم یکنفر د سوسیالیست با دمکراتیسم یک دمکرات عادی در پیگیری آنست؛
ج — سوسیالیست میتواند با موفقیت بیشتری در انقلاب بورژوازی شرکت نماید، اگر برنظرگاه طبقاتی پرلتاریا تکیه داشته باشد "

برپایه تمام اینها پیشنهاد میشد که :

" یک گروه خالص سوسیال دمکرات تشکیل گردد و فعالترین وآگاهترین کارگران و روشنفکران ایران را برای مبارزه ازطریق تبلیغات و سازماندهی توده کارگر بطرف خود جلب نماید "

دارندگان پیشنهاد دوم، یعنی مخالفین فعالیت صرفا سوسیال دمکراتیک استدلال میکردند که هنوز شرایط عینی و ذهنی برای تشکل واتحاد پرلتاریا بوجود نیامده است. آنها میگفتند که ایران هنوز در مرحله تولید مانوفاکتوری است و تازه در راه تولید ماشینی سرمایه داری قدم میگذارد، پرلتاریای معاصر بوجود نیامده است و بهمین جهت زمینه ای برای فعالیت سوسیال دمکراسی وجود ندارد. بنظر ورام و سدراک دوم گویا سازمان دادن به پرلتاریا ممکن بود برای انقلاب و رشد اقتصادی کشور عواقب زیانبخش داشته باشد. این عمل ممکن است عناصر راد یکال بورژوازی را به آغوش ارتجاع بیفکند. درحالیکه لازمه انقلاب بورژوازی ایران که درشرایط ویژه پدید آمده فعالیت جمعی تمام عناصر ناراضی و

معترض است. بدینجهت دارندگان پیشنهاد دوم عقیده داشتند که فعلا امتناع از

" فعالیت صرفا سوسیال دمکراتیک و ورود به صفوف دمکراتها و پاک کردن آن از تمایلات ارتجاعی، کمک به متشکل شدن آنها از طریق فعالیت در صفوف آنها بعنوان راد یکال ترین عناصری"

که در صورت فرارسیدن شرایط، آماده فعالیت براساس اصول سوسیالیستی باشند، کاری است عاقلانه و ازلحاظ سیاسی دوراندیشانه. آنها متذکر میشدند که اتخاذ این تصمیم مانع آن نمیشود که هرفرد در جهان بینی واصول سوسیال دمکراتیک خود پابرجا باشد. در پیشنهاد گفته میشد که این مسئله، مسئله " مصلحت اندیشی سیاسی و بصارت تاکتیکی است" نه مسئله اصولی.

پس از بحث طولانی هرد و پیشنهاد را به رامی گذاشتند. پیشنهاد اول درباره تشکیل گروه سوسیال دمکرات مستقل با اکثریت آرا (۲۸ رامی موافق در برابر ۲ رامی مخالف) تصویب گردید.

واسو در نامه مورخه ۱۹ اکتبر سال ۱۹۰۸ خود به پلخانف که صورت جلسه ۱۶ اکتبر نیز به آن ضمیمه شده بود درباره فعالیت گروه سوسیال دمکراتهای تبریز اطلاع داده و خواهش میکند که پلخانف نظرخود را راجع به موضوعی که در جلسه تبریز در ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ مورد بحث قرارگرفته بود به او بنویسد. واسو تردید خود را در صحت نظریه کائوتسکی (در نامه او به گروه سوسیال دمکراتهای تبریز) که علیه فعالیت سوسیال دمکراتها در ایران بود و اینکه سوسیالیستها گویا بعلت آنکه رشد اقتصادی کشور هنوز به پیدایش پرلتاریای صنعتی معاصر نیانجامیده است باید فقط در مبارزه دمکراتیک عام شرکت جویند، بیان میدارد. واسو این موضوع را که در ایران حقیقتا پرلتاریای صنعتی و صنعت ماشینی معاصر وجود ندارد رد نمیکند. او مینویسد:

" ولی در ایران پرلتاریا وجود دارد، یعنی مردمی که فاقد ابزار کار میباشند و نیروی کار و مهارت خود را به کارفرمایان میفروشند. حال که چنین است، آیا سوسیال دمکراتها حق دارند از متشکل کردن کارگران و از مبارزه در راه افزایش دستمزدها امتناع ورزند؟" (۱۱)

سپس در نامه این مسئله پیش کشیده میشود که آیا عاقلانه است که سوسیال دمکراتها برای آزادی تجارت، یعنی علیه سیستم حمایت گمرکی از صنایع ملی مبارزه نمایند. واسو عقیده داشت که در شرایط فقدان صنایع ماشینی معاصر در کشور چنین تبلیغاتی میتواند به بورژوازی ملی زیان وارد آورد و همچنین بضرر" پیدایش پرلتاریای صنعتی" تمام گردد. نویسنده نامه همچنین این موضوع را مطرح میکند که آیا سوسیال دمکراتها باید در مبارزه علیه سرمایه خارجی شرکت جویند و اینکه چه وقت این مبارزه ارتجاعی است و چه وقت نیست؟ وی در ضمنی که ماموریت خود را برای تشکیل سازمان " پلیس خلقی" در تبریز اطلاع میدهد، میپرسد: آیا لازم است که سوسیال دمکراتها در ایران چنین سازمانی را بوجود آورند (اوخود تاسیس سازمان " پلیس خلقی" را اصلاح نمیدید).

در نامه اطلاعاتی چند درباره فعالیت سوسیال دمکراتهای تبریز آورده شده است. واسو مینویسد که سوسیال دمکراتها در میان کارگران سه محفل سازمان داده اند که تعداد اعضاء هرکدام ۱۰ نفر است. سوسیال دمکراتها در میان پیشه وران نیز دست به تبلیغات زده اند. برای آماده کردن مبلغین و سازمان دهندگان محفلی ایجاد شد عبارت از نمایندگان جوانان روشنفکر مسلمان. در نامه گفته شده است که در نظر دارند در کنار تبلیغات سیاسی، " سازمانهای اقتصادی یعنی اتحادیه های کارگری نیز ایجاد کنند". مولف مینویسد که سوسیال دمکراتهای تبریز از نفوذ عظیمی برخوردارند.

طبق گفته او، مردم در همه مورد بآنها مراجعه میکنند. در تبریز تاآنموقع احزاب دیگری وجود نداشت.
واسواطلاع میدهد که ۲۸ اکتبرسال ۱۹۰۸ در تبریز سه کارخانه چرمسازی که عده کارگرانشان ۱۵۰ نفر بود دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب تحت رهبری سوسیال دمکراتها انجام گرفت. اعتصاب کنندگان ضمن چند خواست اقتصادی، یك شاهی و نیم اضافه دستمزد برای هرقطعه پوست مطرح میکردند. علاوه براین آنها میطلبیدند که پذیرفتن و اخراج کارگران و شاگردان باید باموافقت نمایندگان کارگران انجام گیرد، شرایط بهداشت کار بهبود یافته، نصف حقوق کارگران درموقع بیماری به آنها پرداخت شود، از وقت اضافه کارکاسته، ولی مزد اضافه کار دو برابر گردد، دستمزد روزهای اعتصاب به کارگران پرداخت شود. شرکت کنندگان دراعتصاب اخراج نشوند و درموقع اعتصاب جای آنها بدیگران محول نگردد.
درتمام مدتی که اعتصاب ادامه داشت کارگران وحدت عمل فوق العاده ای از خود نشان میدادند. کارگران صندوق اعتصاب بازکردند و کمیسیونی برای گفتگو باکارفرمایان انتخاب نمودند. روز ۳۱ اکتبر اعتصاب باپیروزی کارگران پایان یافت. آنهاموفق به دریافت اضافه حقوق شدند و کارفرما موظف گردید شرکت کنندگان دراعتصاب راازکاراخراج نکند.
در پایان نامه کمبودهای کادرهای سوسیال دمکرات تبریز، که ازلحاظ سیاسی تعلیم دیده اند ذکرمیشود. مؤلف مینویسد :

" کارمندانی که میتوانند ازاصول سوسیال دمکراتیك دفاع کنند ازشرکت کنندگان ازخارج ۳ نفر و ازمحلی‌ها ۲ نفر بودند."

درنامه ای خطاب به فعالین جنبش سوسیال دمکراسی اروپا نیز مانند دو سند اولی، مسئلهٔ وجود دوجریان درکارسوسیال دمکراتهای ایران بمیان آورده شده است. دروینی مینویسد که :

" تعداد سوسیالیستهای ایران بسیارکم است وآنهابطورکلی درتبریز متمرکز شده اند. اینهاروشنفکرانی هستند که درروسیه تحصیل کرده و تحت تأثیرسوسیالیسم بین المللی وانقلاب روسیه از ایده های بورژوازی دورشده اند. سوسیال دمکراتهای ایران تاکنون کارخود را به خود آموزی و تبلیغات درمیان روشنفکران (بخصوص روشنفکران ارامنه) محدود کرده بودند."

چیلینکریان نیز درنامه خود به پلخانف مینویسد که سوسیال دمکراتهای تبریز تاآغاز قیام تبریز "گروه کوچکی ازروشنفکران بودند که تبلیغ ایدئولوژی مارکسیستی راوظیفه خود میشمردند". اونیزدرکار سوسیال دمکراتهای ایران بوجود دو جریان معتقد است.
البته اسناد بایگانی پلخانف تصورکاملی ازفعالیت سوسیال دمکراتهای تبریز نمیدهد. ولی بر اساس آنها چند نتیجه گیری مقدماتی ممکن است. این اسناد گواهی میدهد که جنبش سوسیال دمکراسی تبریز در سال ۱۹۰۸ درآغاز مرحله رشد خود بود. گروه سوسیال دمکراتهای تبریز عده معدودی بیشترنبودند. دراین اسناد به وجود هیچگونه مرکز رهبری کننده سوسیال دمکراتها درسراسر ایران اشاره نشده است. دراین اسناد همچنین صحبتی از وجود برنامه و اساسنامه حزب که توسط سوسیال دمکراتها تنظیم شده باشد درمیان نیست. چنانکه میدانیم اورژونیکیدزه درسالهای ۱۹۱۰ـ۱۹۰۹ دررشت به مبارزه فعال انقلابی مشغول بود. دراین دوران دررشت فقط گروه سوسیال دمکرات محلی وجود داشته . درباره روابط این گروه باهرگونه سازمان سوسیال دمکراتیك درایران دراین سالها سند موثقی دردست نیست.

ازنامه هائیکه مورد بررسی ما قرارگرفته است ، همچنانکه خود مؤلفین آنها اشاره کرده اند ، معلوم میشود که سوسیال دمکراتهای تبریز دارای سطح عالی معلومات تئوریك نبوده اند. درعین حال میتوان باین نتیجه رسید که سوسیال دمکراتهای تبریز فعالترین و مبارز ترین هسته رهبری قیام ۱۹۰۸ تبریز بوده درمیان قیام کنندگان تبریز نفوذ و اعتبار بسیاری داشته اند .

ترجمه از: توفیق

---

۱) احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران ـ تهران ۱۳۱۹ ؛ علی آذری ، قیام کلنل محمد تقی خان پسیان ـ تهران ۱۳۲۹ ؛ کریم طاهرزاده بهزاد ، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران ـ تهران ۱۳۳٤.

۲) م . پولیوبچ ، س . ایرانسکی . ایران درمبارزه بخاطر استقلال ، مسکو سال ۱۹۲۵ ، صفحات ۱۰۳ ـ ۱۱٦.

۳) لنین ، مجموعه آثار ، جلد ۱۷ صفحه ٤۳٤

٤) ایوانف . انقلاب ایران در رسالهای ۱۹۰۵ـ ۱۹۱۱ ، مسکو، سال ۱۹۵۷، صفحات ۱۳۸ـ۱٤۵.

۵) " آثار لنین " ، جلد ۱۳ ، سال ۱۹۳۰ ، صفحه ۱۷۹

٦) لنین ، مجموعه آثار، جلد ۳٤ ، صفحه ۳۷۹

۷) بایگانی پلخانف ، شماره ٤۸۷۵

۸) همانجا ، شماره ۱٦٦۹

۹) همانجا ، شماره ۳۸٦۵

۱۰) همانجا ، شماره ۹۳۹

۱۱) واسو درنامه خود درباره سطح پائین دستمزد کارگران درایران چنین مینویسد : کارگران عادی درآن موقع روزانه یك قران و سوهانکار درحدود ۲ قران دستمزد داشته اند .

علی کبـــاری

خاطراتی از فعالیت

جمعیت «فرهنگ» وحزب کمونیست درگیلان

آغازفعالیت

گیلان بعد از آذربایجان اولین ایالتی بودکه درانقلاب مشروطیت شـــرکت فعالانه داشت یعنی پس از سوزانیدن دارالحکومه وکشتن آقابالاخان سردارحکومت مستبدرشت به تهران هجوم برد. همچنین برقراری حکومت جمهوری شوروی ، درتاریخ بانام گیلان پیوسته است . گیلان شاهد مبارزات شدید برضد روسیه تزاری و امپریالیسم انگلیس و ارتجاع داخلی بود . میتوان گفت که رشت یکی از اولین نقاطی بودکه اندیشه های مارکسیسم ــ لنینیسم را درسایرایالات و ولایات ایران نشرو توسعه داد .

گیلان همیشه درتاریخ معاصر بنام دروازه اروپاخوانده میشد و ازاین ناحیه بودکه افکـــار انقلابی و تمدن جدید درآن دوران باشکال مختلف به ایران پامی‌نهاد و دربیداری و تنویر افکـــار عموم موثر واقع میشد.

حزب کمونیست ایران که قبلا بنام "حزب عدالت" نامیده میشد در ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) دربندر پهلوی نخستین کنگره خود راتشکیل داده و بنام حزب کمونیست خوانده شد. من دراوایل سال ۱۳۰۱ (۱۹۲۲) داخل حزب کمونیست ایران شدم. ولی نمیشود گفت که فعالیت اجتماعی من دراین ســال شروع میشود. میتوانم بگویم که این فعالیت موقعیکه درمدرسه "شمس" (که بعدها دبستان "احمدی" نامیده شد) دانش آموز بودم شروع گردید. مادراین مدرسه بهواداری یك معلم برضد مدیرمدرســـه اعتصاب کردیم و باشعارنابودباد زور به دارالحکومه شکایت بردیم. اقدام جمعی ماموفقیت آمیز بود. در آنوقت مدرسه دیگری بنام مدرسه "توکل" بکمك اولیای ما ایجاد شد. گرچه بعدازمدتی مجددا درهمان دبستان "احمدی" که در سبزه میدان رشت بودبه تحصیل ادامه دادیم ، ولی دیگر آن مدیرسابـــق نبود. اهالی رشت بمابانظرتحسین نگاه میکردند. حاجی رضامطبعه چی موسس اولین چاپخانه در گیلان که مردی روشن و نیکخواه بود دراین موردکمك موثری نمود .

جمعیت "فرهنگ"

من درهمان سالهاکه دانش آموزبودم بعضویت هیئت مدیره جمعیت "فرهنگ" انتخـــاب شدم. این جمعیت دراواخرجنگ اول جهانی و اندکی قبل ازانقلاب اکتبربدستیاری حسین جودت(که معلم ریاضیات مابود) تشکیل گردید. درانموقع تشکیلات جنگل بنام "اتحاد اسلام" دایربودکـــه در رأس آن میرزاکوچك خان و دکترحشمت قرارداشتند و درجنگل اطراف گیلان به جنگ و گریز علیـــه قزاقهای روسیه تزاری که شمال ایران راا شغال کرده بودند و مبارزه علیه عمال امپریالیسم انگلستـــان مشغول بود. بنیادگذاران جمعیت "فرهنگ" بدرستی تشخیص داده بودندکه در زیر سرپوش فعالیت های فرهنگی و هنری بهترمیتوانند افکارجدید مترقی رادرایران پخش کنند.

هدف جمعیت "فرهنگ" تنویرافکار و مبارزه باخرافات بود. اعضای این جمعیت درحدود ۲۰ تا ۲۵ نفر وبیشترشان محصلین مدرسه "احمدی" وعده کمی هم ازخارج بودند. این جمعیت دارای کمیسیون های متعدد بود ازقبیل کمیسیون های مالی ، تآترال ، موزیك ، کتابخانه و قرائت خانه، کلاس

اکابرو ضمنا دارای مجله ای بود بنام مجله "فرهنگ" که در آن مسائل تئوریك مانند ماتریالیسم دیالك-تیك درج میگردید. اهالی ازقرائت خانه وکتابخانه وکلاس اکابر مجانی استفاده میکردند. جمعیت هفته ای یکبار و هیئت مدیره هفته ای دوبار جلسه تشکیل میدادند. این جمعیت بکمك حق عضویت اعضای خود اداره میشد. کمیسیون تآترال که نمایشها را اداره میکردکمك بزرگی به بود جه این جمعیت بود. این جمعیت مدرسه ٦ کلاسه دخترانه بنام "پیك سعادت نسوان" دایرکردکه معلمیـــن آن مخفیانه عضو جمعیت "فرهنگ" بودند. میگویند رشت اولین نقطه ای بودکه مدرسه نسوان در آن تاسیس شد.

نظایر این جمعیت اول در بندر پهلوی بنام "فرهخت"، بعدا درقزوین بنام "پـرورش" و نیز در اصفهان بوجود آمد. فعالیت مجمع مایحدی درخشان و چشمگیر بودکه ارتجاع ایران رامتوحش کرد. بالاخره حکومت رضاشاه بدست سرتیپ زاهدی این مجمع رابست، عده ای از افراد فعال آنـرا به قزوین و نگارنده را به کنگاور تبعید نمود.

درآنهنگام اینجانب در پست و تلگراف کارمیکردم. بخاطردارم که عباس خان یعنی برادر میرزاکریم خان رشتی معروف که خود عضو اداره بود دربرابر رئیس اداره بمن گفت "یاکه با انگلیس بیعت کن یا برو کنگور زراعت کن!"

درآمد نمایشهای جمعیت "فرهنگ" کمك بزرگی به بنیه مالی جمعیت بود. باید این موضوع را اضافه کنم که نمایشنامه های جمعیت همه ترجمه آثار نویسندگان مشهور اروپا (مخصوصا آثارمولیر) بود. نمایشنامه های کمدی مولیر انتقادهای کوبنده ای داشت که دربیداری افکارعمومی تاثیر زیاد میکرد. این نمایشنامه ها بوسیله حسن ناصرترجمه میشد. ازجمله این نمایشنامه ها عبارت بودند از: "سالوس" (ترجمه Tartuffe)، "خسیس" وغیره. بااینکه نقشهای نمایش میان خودمان تقسیـــم میشد ولی ازحیث هنرپیشه درمضیقه بود یم. مهمترازهمه بازی کردن نقش زن بودکه مجبور میشد یـم از مردها استفاده نمائیم و نیز متناسب باهرنقشی بایستی لباسهائی رااز سمساری اجاره نمائیم و علاوه برهمه اینها موضوع خود نمایشنامه بودکه گاهی واکنشهای منفی بین مرتجعین محل بوجود می آورد و حتی کاربه حملات آنها به مامیکشید. البته اشراف زادگان روشنفکر اروپاديده هم بودندکه مارامورد حمایت قرارمیدادند. آنهابه نمایشات ماعلاقه زیادی نشان میدادند. بعلاوه اینکه حق اشتـراك ماهیانه برای ورود به نمایشها می پرداختند و به مادرفروش بلیط ها که خود مصیبتی بود و اغلب نسیـه داده میشدکمك میکردند.

ادیبان سرشناس سعید نفیسی و نصراله فلسفی دریکی از فصلهای تابستان به رشت مسافرت کرده بودند. ضمنا بدیدن موسسه ما آمدند و دریکی از نمایشها حضورداشتند. دکترافشارمدیرمجلـــه "آینده" که ازمجلات معروف آن زمان بود نیز همراه آنهابود. پس ازخاتمه نمایش ازفعالیت هنری ما تعریف زیادی کردند و گفتند درهیچیك از ولایات ایران چنین نمایشهای پرمعنائی داده نمی شود. حتی تهران هم که پایتخت است چنین نمایشهائی بخودندیده. میگفتند نمایشهای تهران همـــان نمایشهای "روحوضی" است که حالا به صحنه آورده اند.

بعد از آنکه نمایش "سالوس" درشت داده شد مجمع "اخوت" (که مرتجعین محل برای مبارزه باماتشکیل داده بودند) سروصدای زیادی بلندکرد، ولی ماتصمیم گرفتیم این نمایشنامه را در بندر پهلوی بمعرض نمایش بگذاریم. دراین نمایش مولیر یك کشیش رابایك خانواده بورژوا آشنـــا میکند. بعد ازآنکه کشیش درخانواده بورژوا جایگیرمیشود باهمه زنان ان خانواده رابطه برقرارمیکند. مترجم حسن ناصر درترجمه اسم کشیش را "ملاقربانعلی" گذاشته بود و درآن زمان کویاملا قربانعلـی یکی ازمجتهدین زنجان بود. هیئت مدیره پیش بینی کرده بودکه ماممکن است مورد حملات اشخـاص

متعصب قرار بگیریم . این بودکه پس ازخاتمه نمایش در پهلوی همان شبانه ، بعد ازنصف شب ، به رشت مراجعت کرد یم . روز بعد شنید یم که اوباشان بتحریك مرتجعین ریخته اند تمام در و پنجـــره و صندلی ها و پیانو راشکسته اند . یك هفته بعدکه به سلمانی همیشگی خود رفتم ، سلمانی فهرستی به من نشان دادکه اسامی چند نفر (ازجمله کریم کشاورز ، اسمعیل شبرنگ و نگارنده) در آن قید بـــود . میگفت بماد ستورداده اندکه شماهارابه سلمانیهاراه ندهیم ، حتی این صورت رابه حمامی هـــاهم داده بودند . این بود گوشه ای از فعالیت های این جمعیت .

این جمعیت درتنویرافکار و بالا بردن آگاهی اهالی کمك بزرگی کرد . آنوقتها اسلحه مردمان خرافاتی و بی اطلاع اتهاماتی از نوع لامذهبی بود . درحقیقت آنهامارا لامذهب و نجس می شناختنـد . ادارات دولتی مخصوصا شهربانی همیشه دراین تحریکات دست داشتند و ماراموردتعقیب قرارمیدادند .

رابطه بانهضت "جنگل"

درآنزمان فعالیت انقلابی جنگل روز بروز اهمیت زیادی پیدا کرده و موردتوجه مردم قرار میگرفت و قرارداد ۱۹۱۹ که عاقد آن وثوق الدوله بود اعتراضات عموم رابرانگیخته بود . تیمورتاش درخیمصفت که درآنزمان فرماندار رشت بود دسته دستهدهاتی های بیگناه رابنام "جنگلی" بدارآویخت واز آنجمله دکترحشمت معروف راکه مردی اصولی بود و چه درجنگل و چـه دررشت هواخواهان زیـادی داشت . این وضعیت بیشتر تنفراهالی گیلان رانسبت به حکومت ایران مخصوصا تیمورتاش تشدیـــد میکرد وبه تقویت جنبش "جنگل" تشویق مینمود . من هم باعلاقمندی زیادی تصمیم گرفتم به ناحیـه "کسما" که مرکز "جنگلی ها" بود ملحق شوم . درکمیسیون جنگ که رئیس آن کربلائی ابراهیم بـرادر حاجی احمدکسمائی بود مشغول کارشدم . پس ازچندی به رشت مراجعت کردم . اهالی از هیچ کمك مادی و معنوی به جنگلیها مضایقه نداشتند . بعد ازآنکه "جنگلی ها" به رشت وارد شدند سران آنهادر وسط باغ سبزه میدان جمع شدند . اول میرزاکوچك خان نطقی کرد . بعد احسان الله خان در شروع نطقش گفت : شب آبستن و تاچه زاید سحر" . نطقش خیلی باحرارت بود ومردم رابه اتحاد و وستی بامبارزان انقلابی تشویق میکرد . نطق او شور زیادی بوجود آورد .

درحزب کمونیست ایران

من و چند نفر ازاعضای جمعیت "فرهنگ" درسال ۱۹۲۲ داخل حزب کمونیست شدیم و با پوشش جمعیت "فرهنگ" کارهای سیاسی ماانجام میگرفت و این موضوع راشهربانی هم حس کرده بود . چندین مرتبه از من خواستندکه تابلوی جمعیت راپائین آورده و درش رابیندم . من جواب دادم کـه چراخودتان مستقیما پائین نمی آورید ؟ چون عده زیادی از روشنفکران بورژوا به مجمع "فرهنـــگ" علاقمند بودند ، شهربانی نمیخواست باتعطیل مجمع مورد اعتراض آنهاواقع شود . حزب کمونیست پس از شکست انقلاب گیلان مخفی شده بود . حوزه ما همه هفته ساعت ۱۱ تشکیل میشد . درحوزه ما وضـع داخلی کشور مطرح میشد . یکی ازکارهای حوزه هاخواندن مجلات کمونیستی بودکه ازخارج دریـافت میکردیم . مذاکره راجع به تشکیل اتحادیه رابیش از همه اهمیت میدادیم . یك ثلث از افراد حزبی ما دررشت کارگر بودند ، بقیه از قشرهای دیگراجتماعی . درحزب چند نفر زن هم عضویت داشتند . حزب مامخفی بود ولی نه بآن اندازه که ماهمدیگررانشناسیم . مخصوصا درجشن انقلاب اکتبر و اول ماه مه دور هم مخفیانه جمع میشدیم و جشنهارا برگذارمیکردیم . خیال میکنم که اولین دفعه جشن اول ماه مه در رشت و پهلوی دردوران انقلاب گیلان برگذارشد .

اواخرسال ۱۳۰۲ یااوایل سال ۱۳۰۳ سرتیپ آیرم رئیس تیپ گیلان نگارنده راباتهام اینکه درجشن انقلاب اکتبرشرکت داشتم به رود سر تبعیدکرد. البته پس از یك سال از تبعیدگاه بازگشتم و مأمورتشکیل دو اتحاد یه شدم (اتحاد یه دخانیات و اتحاد یه کارخانجات برنج پاك کنی) در آنموقع کارخانجات بزرگ صنعتی در رشت وجود نداشت بعدا اتحاد یه انبارنفت و اتحاد یه معلمین وغیره تشکیل شد. درآنموقع برای مأموریتی به تهران آمدم. پس ازانجام مأموریت دو مرتبه به رشت مراجعت کردم. سازمان حزبی ما در رشت دارای روزنامه ای بود بنام "پیك" که مدیرونا شرآن محمد علی شریفی بود. این روزنامه درآغاز کار بلا مانع و آزادانه منتشرمیشد و تقاضاهای حقه کارگران و نیز مطالب انتقادی کمجنبه محلی داشت و بعضی مقالات مارکسیستی درآن درج میگردید. یکی از شبها ساعت ۱۱ که به حوزه میرفتم بارئیس اطلاعات شهربانی مصادف شدم که اتفاقا درهمان کوچه منزل داشت. بعد از دو سه هفته دو نفر پلیس برای تفتیش به منزل من آمدند. اتفاقا درآنموقع یکی از رفقا درمنزل ما موقتازندگی میکرد تاوسائل حرکت اورابرای تحصیل در "کوتو" فراهم کنم. مأمورین پس ازتفتیش خانه مامراجعت کردند. من علت راپرسیدم، بمن گفتند چون شبنامه ای انتشارداده شده گفتیم شایدکپیه آنرا نزد شما پیدا کنیم. البته دروغ میگفتند. درآنموقع جمهوری شدن کشور درمیان بود و سرتیپ آیرم رئیس تیپ گیلان بود و نمایشهای زیادی درسراسرایران بنفع جمهوریت داده میشد. ازطرف حزب ما هم تظاهرات وسیعی بوسیله اتحاد یه کارگران برپاگردید ـ اتحاد یه ها دیگرتوسعه یافته بودند و مرکزی برای خود تشکیل داده بودند. شعارمابرضد انگلیسها و شاه وقت بود. حزب ما در سال ۱۹۲۳ یا ۱۹۲۴ درانتخابات شرکت کرد. بمااطلاع دادندکه آخوندزاده (رفیق سیروس بهرام) کاندید حزب ما درپهلوی است. فعالیت زیادی ازطرف حزب ما درشت و درپهلوی انجام گرفت. یادم می آید رفیق آخوندزاده (رفیق سیروس) به رشت آمده بود و مرا مأمورکردکه باسید جمال چمنی که آنوقت در "جنگل" بود ارتباط برقرارنمایم. بعلاوه اوکه قبلا بامیرزاکوچك خان همراه بود، کربلائی ابراهیم هم که قبلا از او یاد نمودم، اول با کوچك خان بود و بعدا از او جدا شد، بنام کبریت خان درگوشه دیگر جنگل مبارزه مسلحانه میکردند. یکی از شعارهایشان تقسیم زمین میان دهقانان بود. آنها تا آخرین فشنگ باقوای دولتی جنگیدند. بعدا آنانرا دستگیر و تیرباران کردند. یکی ازشبها مرد بلند قامتی بمنزل ماوارد شدکه خود را "مشدی" معرفی کرد و گفت ازتهران آمدم باید منزل شماباشم. بعد فهمیدم برای رسیدگی به کارهای گیلان مأموریت دارد. در یکی از حوزه هاکه او هم بایستی شرکت میکرد من درکوچه به یك پلیس تأمینات برخوردکردم، فورامتفرق شدیم.

بهرحال حزب ما درشت با اجتماعیون که ازروشنفکران بورژوازی و غیره تشکیل شده بود و بر ضد امپریالیسم انگلیس مبارزه میکردند و بشوروی حسن نظرداشتند ارتباط پیدا کرد و دربعضی مسائل مهم با آنها همکاری نزدیکی داشتیم. نظر باینکه ماباد ها ت ارتباط نداشتیم و ازد هقانان دور بودیم از حوزه ما پیشنهاد شدکه برای تبلیغات یکی از ماها هفته ای یکبار بدهات برود. چند ماه گذشت جوابی نیامد. من و رضاروستا و یکنفرد یگر تصمیم گرفتیم که دردهات فعالیت کنیم. قبلا مدرسه ای درکی ازدهات داشتیم که دارای ۱۰ نفرمحصل بود و یك معلم تدریس میکرد. بود جه آنراباجمع آوری اعانه و حق عضویت داخلی خود تأمین میکردیم. این مدرسه، که ارتباط مارابادهقانان تاحدی تأمین میکرد، چند سال دایر بود ولی بعدا دولت آنراد راختیارخود گرفت. افراد فعال جمعیت ما و حزب ما همیشه درتحت فشارتضییقات و تعقیبات قرارداشتند. مخصوصا درسالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۹ و دراین اواخرکه ارتجاع بیشترهارشده بود، مجمع "فرهنگ" رابست، افراد فعال جمعیت راتبعید و افراد فعال حزب رازندانی کردند و مرا هم درکنگاور توقیف نمودند.

شمه ای از تاریخچه بنیادگذاری

سازمان ایالتی حزب کمونیست ایران در مازندران

در سپتامبر سال ۱۳۰۸ ازمسافرت چندین ساله بخارج کشوروارد تهران شدم و بدیدن شادروان پیشه وری که درآن ایام صدرکمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بود رفتم. بمن گفته شدکه دو روز دیگر محل ونوع کار من معین خواهد شد. بعد از دو روز ازطرف کمیته مرکزی وظیفه سنگینی بعهده من محول گردید.

این وظیفه عبارت بود از رفتن به مازندران و گذاردن اساس تشکیلات ایالتی حزب کمونیست ایران درآن سامان. ضمنابمن گفتندکه مرکز هیچگونه بودجه ای برای این کارندارد و باید خود شماعهده دار پیدا کردن کار و عایدی جهت تامین هزینه های ضروری باشید. چند روز مهلت خواستم و سپس برای تقاضای کار به مرکز سند یکای راه آهن شمال رفتم.

چنانکه معلوم است ساختمان راه آهن شمال درآن موقع دردست کنسرسیوم آلمانی که رئیس کل آن مهندس "ماوروگورد اتو" یونانی یکی از مقاطعه کاران معروف بین المللی بود. رئیس وسرمهندس ساختمان راه آهن شمال (بندرشاه ــ علی آباد (شاهی)) "آلبرت مایر" نام داشت.

آلبرت مایرمهندس سویسی آلمانی زبان بود و چون دیدکه بزبان آلمانی حرف میزنم از ماوروگورد اتو درخواست کردکه مرابه سمت مترجمی وی منصوب دارند. این کارفی المجلس انجام گرفت و حکم کتبی بدست من داده شد باحقوق ماهی سیصد تومان و مخارج سفروکرایه منزل بعهده سند یکا.

مایرپیشنهادکردکه فردا صبح زود آماده حرکت باشم. من درساعت معین حاضرشدم ونزد یک ساعت ده بااتومبیل سواری از راه فیروزکوه روانه مقصد شدیم.

رضاشاه و دربارپهلوی درآن دوران برای مازندران اهمیت خاصی قائل بودند بویژه که شروع ساختمان راه آهن شمال از آنجاو اتصال آن پس ازچند سال به تهران یك امرواقعی بنظرمیرسید.

املاك زرخیز، پرمحصول وبابرکت مازندران و ثروتهای زیرزمینی و روی زمینی آن مخصوصانظرشاه را بسوی این خطه ثروت خیز جلب کرده بود. علاوه براینکه شاه، مازندران راوطن اصلی خود میدانست، و فکرتصاحب املاك آنجارا درمخیله خویش میپروراند.

سالی چند قبل از آغازساختمان راه آهن شمال راه شوسه تهران ــ ساری ازطریق فیروزکوه به انجام رسیده و قدم نامبارك مامورین غلاظ و شداد باتاسیس اداره املاك شاهی درمازندران به این خاك بلاکش رسیده بود.

داستان فجایع و غارتگریهائی که مامورین املاك شاهی درمازندران مرتکب شدند بقدری جانسوز و رقت انگیز است که شاید نظیرآنهادرهیچیك ازنقاط دیگر ایران اتفاق نیافتاده است.

شاه گذشته از ضبط و مصادره املاك تحت عنوان "خرید" سرگرم تاسیس کارخانه هائی از قبیل کارخانه ریسندگی و بافندگی "شاهی" متعلق به شخص خودش و کارخانه های دولتی بهشهر (اشرف

سابق) و گونی بافی سیاه آب (قراسو) و غیره بود و با بهره کشی بیرحمانه ازکارگران منافع سرشاری بـه ست میاورد (د ستمزد روزانه کارگرغیرمتخصص د ر ازای ۱۰ــ۱۲ ساعت کار ۳ــ ۵ ریال و کارشناس د ر دود ۸ ــ ۱۵ ریال بود) ۰ نیز ناگفته نماندکه این کارخانه هابا اصول اختناق آور د یکتاتوری مطلق داره میشد و احدی حتی حق شکایت و اظهارتظلم نیز نداشت بطوریکه کمترین ابراز عدم رضـــایت نتهی به اخراج ازکارخانه میشد و د رصورت پافشاری باکتك و تعقیب پلیس و توقیف او بنام "بلشویك " واجه میگرد ید ۰

د رخلال همین احوال و اوضاع بودکه نخستین حوزه حزب کمونیست(سازمان ایالتی) د رکارخانه "شاهی" بوجود آمد۰ عد ه اعضای این حوزه ابتدا سه نفر و هرسه کارگر ساد ه بود ند ۰

سپس با آمد ن مرحوم علی شرقی (که د رسال ۱۳۱٤ د رزند ان قصرقاجار بطورا سرارآمیزی فـوت رد) و د اد اش تقی زاد ه (که د رسال ۱۳۲۵ بعد از د ستگیری و زند انی شد ن د رتبریز بد ســت ژخیمان ضرابی شهید شد) و نیز ورود شاد روان رضاابراهیم زاد ه به حزب ، سازمان حزبی مازند ران و به رشد و پیشرفت گذ اشت و برعد می حوزه های مخفی افزود ه شد ۰ بموازات کارمخفی کارهای علنـی رمیان جوانان بانا "سیس کلوب فرهنگ و تشکیل شرکت تعاونی اقتصاد کارگران د رساری و شاهـــی غاز شد۰ شاید برای نخستین بار د رساری ازطرف کلوب فرهنگ چند نما یشنامه بمعرض تماشاگذا ارد ه شدکه مورد پسند عموم گرد ید ۰

نظر با ینکه یکجاجمع کرد ن نما یند گان حوزه هابرای تشکیل کنفرانس ایالتی د رشرایط مـوجـود تعقیب شد ید پلیس و وجود جاسوسان د رکارخانه هاامکان ند اشت ، قرارشدکه چند نفرازکارگران آزمود ه و با سابقه بعضو یت سازمان کمیته ایالتی منصوب و بتصویب کمیته مرکزی برسد ۰ بزود ی این کمیته مرکب از پنج نفرتشکیل شد و بکارپرد اخت ۰

یکی ازعملیات سازمان ، مبارزه د رراه بهبود وضعیت کار و زند گی کارگران و مخصوصاکارگران ساختمان راه آهن بودکه د رشرایط توانفرسائی کارمیکرد ند۰ مد ت کارچنانکه د ربالا اشاره شد تقریبانامحـد و د و ازطلوع تا غروب آفتاب اد امه می یافت ۰ د ربرابر اینگونه کارطاقت فرساد ستمزد بسیارناچیز بود۰ کار-گران ساختمان راه آهن اغلب د رتابستان و زمستان د رچاد رهامنزل د اشتند و اکثرساکنان چاد رهـا شب رابی چراغ بسرمیبرد ند ، زیرانفت به آنهاد اد ه نمیشد ، آنها د رآغاز کارحتی حصیری هم ند اشتند که بروی ان بخوابند۰ آرد نان معمولامخلوط باسیاه د انه ی سکرآوری بودکه خورند ه آن گاه تقر یبـا بحالت بیهوشی بخواب عمیق فرو میرفت ۰ جریمه های نقد ی (کم کرد ن از د ستمزد ها) ، بد رفتاریهـای مهند سین خارجی ، توهین و تحقیرهای بی پایان ، د شنام و ناسزاهای زشت و رفتار عنان گسیختـهٔ پیمانکاران قطعه های ساختمانی ، د زد یهای آنهاازحقوق کارگران ، عد م مراقبت صحی ، نبود ن د ارو و پزشك امری عاد ی بود ۰ د راوایل کار فقط یك پزشك آلمانی بنام دکتر شالك د ربند رگز کارمیکرد کـه اصلا کشیش بود و ازفن پزشکی حتی باند ازه یك پرستار معمولی نیز اطلاعاتی ند اشت و هم او بود کـه چند ین نفر از شوفران و کارگران سند یکارا د راثر سوء معالجه بد ست مرگ سپرد و بعد از بستن بـــار اند وخته های سرشارخود با شتاب تمام عازم میهن خود گرد ید ۰

علاوه برهمه اینها بیماریهای گوناگون و مخصوصاما لاریاد رمیان کارگران و د هقانان کشتارمیکرد ۰ د راین میان فقط مشتی کمونیستها بود ندکه بفکرحمایت ازکارگران و تاحد ود امکان آشناکرد ن آنها بـه حقوق حقه خود شان بود ند۰ د راثر تبلیغات پیگیر و روشنگرانه مبلغین کمیته ایالتی مازند ران اولیـن اعتصاب متشکل کارگری د رقطعه ساختمان باغو واقع بین بند رشاه و بند رگز بوجود آمد (بهار ســال ۱۳۰۹) ۰

باغو د هکد ه ایست که ازسه طرف محاط با باطلاقهای صعب العبورو ازطرف د یگرمنتهی به د ریا

بود . مأمورساختمان این قسمت راه و مهندس آن بکمان نام آلمانی بودکه سابقا افسر و در زمان نخستین جنگ بین المللی سر و تن او از انفجار بمب آسیب دیده و یك حالت نیمه دیوانه داشت . این قسمت ساختمانی‌که بطول پانزده کیلومتر میرسید سرتاسر باطلاق بود وکارگران در شرایط بسی اندازه دشوار باد ستور مهندس بکمان مشغول زهکشی و عملیات برگرداندن آبهای باطلاقها بسوی دریابودند. حالا این وظیفه توانفرسا راباا وضاع نابسامان زندگی آنها و دریافت سه ریال دستمزد روزانه اضافه کنید تابینید چه معجونی از عذاب جسمانی و ناراحتیهای روحی درانرشنیدن فحش و ناسزا ازبکمان پدید میگردد.

این اعتصاب فقط دو روز بطول انجامید وکارگران از وحدت عمل و همدردی بایکدیگر دل وجرئت پیداکرده پاسخ ناسزاهای بکمان را باناسزا و نشاندن او به سرجای خود دادند و نیز موفق بهگرفتن وسائل زندگی نسبتا بهتری مانند حصیر و زیلو و چراغ و نفت و نان خالی از سیاه دانه‌ی مستی آور(۱) گردیدند .

درواقع این حادثه درسی عبرت انگیز برای همه خارجیانی‌بودکه بانظرتحقیر به ایرانیان نگاه میکردند و همچنین مایه تشویق کارگران درراه مبارزه برای بدست آوردن حد اقل حقوق انسانی گردید .

---

(۱) توضیح آنکه نان مخلوط باسیاه دانه راسند یکا به کارگران نمیداد ، بلکه اغلب نانوائی های بندرگز و ساری برای بردن سود بیشتری از این نوع آرد مخلوط نان پخته بخورد مردم وکارگران میدادند . بالاخره کارگران سند یکارا واداربه اقدام درنزد فرماندار و شهردار بندرگز نمودند ودرنتیجه فرماندار وقت مقدارزیادی ازاین آردها راضبط کرد وبه دریاریخت . ا . ع .

ترجمهٔ منظوم ازمنظومهٔ پهلوی

درخت آسوریك

پیش سخن

خرمابُنی از آسور (بابل)، که مظهر فرهنگ بربر و بیابانی است، بابُزی ازسرزمین ایران، که مظهر تمدن شبانی اقوام ساکن آنست، دربارهٔ آنکه کدام یك از آن دو بیشتر و بهتر به مردم، به دین و به بسط تمدن خدمت میکنند، مناظره ای سخت درمی پیوندند. هر یك دربارهٔ فضیلت های خود شمّه ای می‌گویند. سرانجام بز، بردرخت خرما، درایـــن مناظرهٔ کوتاه، چیر میشود.

مضمون این منظومه باید بسیارکهن، و مطابق یك حدس منطقی، میتواند حتی به سه الـفی چهارهزارسال پیش، به دوران تصادمات اولیه قبایل ساکن ایران باآسوریان مربوط باشد. آنچه که این حدس را تقویت میکند آنست که نقش بز بشکل طبیعی یا سمبولیك درآثار باقی‌مانده ازاین دورانها دیده میشود و نیز نقش درخت خرما.

نکته جالب دراین منظومه آنست که درخت خرما بابز، که هریك باایجاد محصولات متنوّعی در پایه دو نوع تمدن قرار دارند، مورد مقایسه مشخص قرارمیگیرند. روشن است که این افسانه بعدها یعنی درزمان اشکانیان درمنظومه ای که سرایندهٔ ای گمنام بزبان پهلوی سروده، رنگ زمان بخود گرفته و برخی اشارات مذهبی و غیرمذهبی بدان افزوده شده است.

بااینحال بعضی ازاین مراسم مذهبی که درمنظومه بدانها اشاره رفته است (مانند: نوشیدن عصاره گیاه مقدس هوم) از مراسم بسیارکهن است وممکن است از همان ایام باستانی در زمینه باستانی این منظومه ازآن یاد شده باشد.

درمنظومه "درخت آسوریك" نکات و اشارات جالبی درباره اشیاء و محصولات و "حیات اقتصادی" آن ایام دور وجود دارد. مثلا میتوان از روی این منظومه دانست که پـــز شکان داروی خود راد رصندوقها (تنبکوها) نهاده، بردوش میکشیدند، یابازرگانان کـالا های مختلف خود راد رانبان های چرمین حمل میکردند و یا سپاهیان دژهای دشمن را باجنگ‌افزارهائی بنام "بلکن" و "کشکنجیر" میگشودند و یاتیراندازان هنگام تیرافکنـــــدن انگشتبان چرمین درانگشت میکرده اند وغیره وغیره.

منظومه باروح طرفگیری شدید نسبت به دین و قومیت خود و علیه دین و قومیت مخالف نوشته شده و سراینده گمنام کوشیده است تابادلیل تراشیهای مختلف برتری "بز" مورد عـلاقه خود را بر "خرمای" مورد علاقه دشمن ثابت کند وموافق میل خود مناظره رابه پیـــــروزی بزختم میکند.

فن مناظره بعدها درادبیات پارسی بوسیله شاعران بزرگی‌چون اسدی طوسی و دیگران دنبال شد و ازمیان شاعران روزگارما پروین اعتصامی آنرا تامقام مناظرات اجتماعی و فلسفـــی گیرا و ژرف اوج داد.

درباره این منظومه کهن و شیوه هنری آن مانند ملموس و مشخص بودن تعابیر، ایجاز و سادگی بیان ، ابتدائی بودن منطق و تفکر که شیوه آنرا به شیوه آثار فولکلوریك همانند میسازد میتوان مطالب بسیاری گفت ، ولی‌ما این کار رابه دقت وامعان نظر خوانند ه واگذارمیکنیم .

" درخت آسوریك " مانند"یادگار زریران" یکی‌از کهن ترین نمونه های شعر پهلوی است که ازدوران اشکانی‌منشا" میگیرد و نگارند ه آنرا از روی متنی‌که آقای ماهیار نوابی بد ست داد ه اند چند سال پیش بپارسی برگرد اند ه است . وزن منتخب برای شعرفارسی ، باوزنی که به عقید ه استاد معروف پهلوی شناس و . ب . هنینگ (W.B.Henning)منظو مه " درخت آسوریك " دران سرود ه شد ه کمابیش نزد یك است . ترجمه فارسی در بخش عمد ه خود ، متن راازجهت مفهوم و لفظ منعکس میکند . تنهاد رموارد ی چند ، باقتضای نیازشعری مترجم الفاظ یاجملات کوچکی بناچارافزود ه و یابرخی‌عبارات مبهم راباتعبیری که بنظروی ممکن می‌آمد ه ، بیان د اشته است . تاآنجاکه مترجم اطلاع د ارد این نخستین ترجمه منظومی است که از " درخت آسوریك " بفارسی‌انجام میگیرد و میتواند یك مناظره بسیارکهن راباابیان شعری بپارسی زبانان عرضه د ارد . برخی واژه های متروك که درمتن ترجمه بکاررفتـــه در حاشیه توضیح د اد ه شد ه است . ط .

توصیف درخت خرما

درختی‌رُسته اند رکشور آسور زشت آئین
بُنش خشك و سرش تر، برگ آن مانند ۀ زوبین
بَرِ آن چون بَرِ انگور درکامِ کسان شیرین

سخنان درخت خرما

شنید ستم که شد بابُز درخت اند رسخن بازی
که از تو برتر وبالاترم درچاره پرد ازی
به "خونیَرَش" که مرز چارُم گیتی‌است ، همسان نیست
درخت د یگری با من بزیبائی و طنّازی

چو بارنوبرآرم، شه خورد زان بارخوب من
"فرشپ" (۱) بادبان و تختۀ کشتی‌است چوب من
سرای مرد مان را برگ و شاخم هست جاروئی
برنج و جو فروکوبد "گواز" (۲) غلّه کوب من

---

(۱) فرشپ = د یرك کشتی (۲) گواز = افزارغله کوبی، د نگ ، هاون

همید ون موزه بهرپای برزیگر زمن سازند
د م آهنگران ، برکورهٔ آذر زمن سازند
رسُن برگردن تو در بیابان در زمن سازند
مرآن چوبی که کوبیدت شبان برسر زمن سازند

تبنکو(۱) بهر داروی پزشکان زمین باشم
بدهگان شیر و مرآزادگان راانگبین باشم
به تابستان بفرق شهریاران جاگزین باشم
چو آتش رابرافروزم سراپا آتشین باشم

به مرغان آشیانم ، سایبانم بهر ره پویان
ز تخم من ، به بوم نو ، درختی نو شود رویان
اگر مردم نیازارندَم ، این گیسوی جاد و یم
بجاوید ان درخشان است چون گیسوی مهرویان

هرآنکس بی‌می و نان ماند و بی تدبیر میگردد
ز بارم میخورد چندان ، که تاخود سیرمیگردد

بجنبانید سرآن بزکه با این هرزه پرد ازی
کجاهرناکسی در رزم بر من چیر میگردد ؟

پاسخ بز به درخت خرما

درازی همچو د یو وکاکُلت ماندبه یال او
که در دوران جمشیدیّ و آن فرّ و جلال او
همه د یوان پرآزار د ربند بشر بودند
سرت شد زرد گون گویا بفرمان و مثال او

اگر د رنزد گفتارت بپرهیزم ز آشفتن
(که دانا نزد نادان بردباری رانهد برتر)
چسان آخرتوانم د عوی خام تو بشنفتن ؟
وگر پاسخ د هم ، آن نیز کاری هست نادرخور
مراننگی‌گران باشد ، بگفتت پاسخی‌گفتن .

---

(۱) تبنکو = صند وق

زمرد پارسی بشنیده ام افسون کارتو
که خود باشی گیاهی بی خرد ، بی سود بارتو
چو گاوانت گشُن باید نهادن(۱) ، تا ببارآئی
که تو خود روسپی زادی و بانر درکنارآئی
مرا ، هرمزدِ وَرجاوند (۲) و داد اراست پشتیبان
عبث باچون منی ، ای دیو ، سوی کارزارآئی

ستایم کیش مزد اراکه ایزد داد تعلیمش
به "گوشورون" (۳) وگاه "هوم نوشیدن" (٤) منم نیرو
که شیر از من بود ، وقت نماز وگاه تکریمش

زمن سازند بهرزاد و توشه کیسه و خورجین
ز چرم من کمرسازند زیبا و گهرآگین
بپای مرد آزاده ، منم آن موزهٔ چرمین
بدست خسروان انگشتبان(۵) ، مُشکم به دشت اندر
که آب سرد ازآن ریزند در پرجام و پرساغر
زمن دستارخوان(٦) سازند و برآن سور آرایند
مرآن سورِکلان و سفرهٔ پرنور آرایند.

به پیش شهریاران پیشبندم ، چونکه دَهیوپد (۷)
بیاراید سر و رو راهُماره در برش آید
ز چرمم — نامه و طومار باشد — دفتر و پیمان
برآن گردد نبشته : مایهٔ آرایش دیوان
زمن زه برکمانست وکمان برشانهٔ مردان
بَرَك از من کُنند و جامه های فاخر اعیان
دَوال ازمن کنند و بند و زین و زینت اسبان
نشیمنگه به ژنده پیل بهر رستم دستان ،
و یا اسفند یار گَوْ چو گردد عازم میدان .

---

(۱) گشُن نهادن = آمیزش مصنوعی دادن
(۲) ورجاوند = مقدس
(۳) گوشورون = عید مذهبی
(٤) هوم = عصاره گیاه مقدس
(۵) انگشتبان = انگشتانهٔ چرمین برای تیراندازی
(٦) دستارخوان = سفره
(۷) دهیوپد = فرمانده کشور

بنگشاید زبن بندی که از چرمم شود محکم
نه از "بلکن" (۱) نه "کشکنجیر" (۲) کان در هازند برهم
همان انبان بازرگان زمن سازند، کاندر آن
بهر سو میکشد "پُست" (۳) و پنیر و روغن و مرهم

در آن انبان بنزد شهریار آرند زی بستان
ز کافور و ز مشك و خز که آید از تخارستان
فراوان جامهٔ شهوار اندر هر نگارستان

ز پشم من بود تشکوك (٤) و "کُستی" (٥) در تن موبد
کنیزان رابتن از من بسی دیبای زنگاری
ز موی من رسن برگردن گاوان پرواری

مرا شاخی کَشَن برپشت، همچون شاخ آهویان
بسوی بحر "ورکش" (٦) میروم از مرز هندویان
ازاین کُه تابدان کُه، زین زمین تا آن زمین پویان
بهرجا مرد می یابم، نژاد و چهره رنگارنگ
گهی سگسار، گه بَرچشم، گه برآب، گه برسنگ
مکان بگزیده هریك در بسیط تیره خاك خود
گهی از گوشت گه از شیرمن جسته خوراك خود

زمن این قوم کار روزی خود راست میسازند
زمن "افروشه" (۷) و شیر و پنیر و ماست میسازند
فراوانست و گوناگون همی محصول و بار از من
ببین چون بهره یابد شهریار و کوهیار از من :

ز دوغم کشك میسازند بهرکاخ سلطانی ·
چو هنگام پرستش گشت در درگاه یزدانی
بروی پوستم مزد اپرستان "پادیاب" (۸) آرند
زمن وز چرم من باشد چوگاه دست افشانی
بشادی چنگ بنوازند طنبور و رباب آرند ·

---

(۱) بلکن = قلعه کوب
(۲) کشکنجیر = قلعه کوب، سنگ افکن
(۳) پُست = حلوا
(٤) تشکوك = جامه سفید
(٥) کستی = کمر بند مذهبی
(٦) ورکش = خزر
(۷) افروشه = نوعی ازلبنیات
(۸) پادیاب = وضو

بهای من ، بهای تو ، نه یکسان است ، خرمارا
پشیزی نیز بس باشد ولی باده درم نتوان
خریدن چون منی رااز شبان ، چون تو نیم ارزان

مرا این سود و نیکی و دهش باشد به بوم اندر
سخن زرّینه راندم نزدت ای خرما بُن بی بر
چه سود ازاین سخن ، گوئی برافشاندم در و گوهر
بنزد یك گرازی ، یانوازم چنگ جان پرور
به پیش اشترمستی ، که جز شیون نکرد ازبر
که هرکس ازنهاد خویش دارد طینتی دیگر

چراگاهم همه خوشبو به کهسار فلك فرسا
گیاه تازه آنجامی چرم ، وارسته از غمها
ز آب سرد چشمه تشنه کام من برآسوده
توئی ، چون میخ جولاهان ، بخاکی گرم کوبیده

پیروزی بز در مناظره

بدین گفتارخوش پیروز شدبز برحریف خود
مرآن خرمابن بیچاره خامش شدبه لیف خود

پایان

خوشا آنکس که از برکرد این زیبا سرود من
و یابنوشت آنرا ، اوست درخورد درود من
بگیتی دیر بادا زیستش خصمش فنا بادا !
تنش شاد و دلش شاد و روانش بی بلا بادا !

یك نقاش ایرانی

رفیق حزبی ما شکراله نونیاز (تولد در بندرغازیان سال ۱۳۰۵) ازسال ۱۳۲۵ عضو سازمان جوانان و ازسال ۱۳۲۵ عضو حزب توده ایران است. وی از یك خانواده کارگری است. نونیاز پس از مهاجرت آموزشگاه نقاشی "عظیم زاده" راد رباکو و سپس دانشکده نقاشی "سوریکوف" راد رمسکو تمام کرد. مادراینجا سه اثر از نونیاز راکه یکی از آنهابمناسبت صدمین سال لنین و دو تابلو دیگر برای تجسم زندگی ایرانی نقاشی شده است چاپ می‌کنیم.

نونیاز درمورد تابلوی خود برای لنین می‌نویسد :

نونیاز درمورد تابلوی خود برای لنین می‌نویسد :

"بمثابه یك نقاش ایرانی که سرشار از محبت و احترام عمیق نسبت به لنین، این رهبر و انسان بزرگ است و بمناسبت صدمین سال لنین این تابلو راکشیده ام. این تابلو نمونه ای ازفعالیت خستگی ناپذیر سیاسی وتئوریك لنین راد رشرایط کارمخفی نشان میدهد"

درمورد تابلوی "کوچ درکوهستان" نونیازتوضیح میدهد : " درتابلوی خود گروهی ازروستائیان زحمتکش ایران راکه با پای برهنه درراههای سنگلاخ کوهستانـــــی برای بدست آوردن کاروزندگی ازجائی بجای دیگر میکوچند مجسم کرده ام."

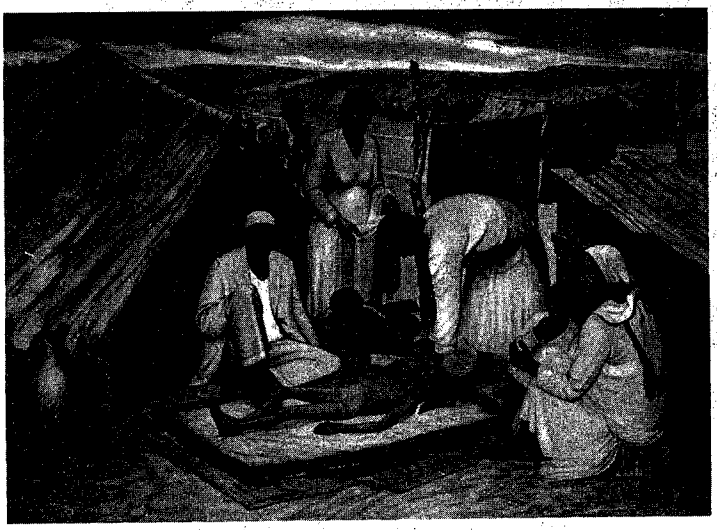

درمورد تابلو "خانوادهٔ زحمتکش" نونیازمینویسد :

"دومین تابلوی من وضع یکی ازهزاران خانوادهٔ تنگدست زحمتکش ایران عزیز رانشان میدهد. پدری زحمتکش فرزندش دچار بیماری مالاریا است. وی قادربه نجات فرزند نیست. دراندیشه عمیق و دردناکـــــی غوطه وراست که ناشی ازناتوانی او درقبال خطری است که جان فرزندش راتهدید میکند. من خود شاهد این قبیل تراژدیها بوده ام."

نونیازنقاش رهآلیست است وبسبك آکادمیك نقاش میکند. آثاراودارای ارزش هنری وفنی است. ماکامیابی این هنرمند ایرانی راازصمیم قلب آرزومندیم.

اسناد

رنجبران فقیر دنیا اتفاق کنید !

نظامنامهٔ فرقهٔ کمونیست (بالشویك) ایران

ناشر : شعبهٔ نشریات کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ کمونیست ایران

۱۳۳۹ هجری — ۱۹۲۱ میلادی

فرقهٔ کمونیست ایران (شعبهٔ بین الملل کمونیست سوم) فوجی است از اردوی بین الملل فقرای عالم که برای آزادی و سعادت رنجبران دنیا و انهدام قلعهٔ آهنین جهانگیر و ثروتمندان غربی بی باکانه قدم بمیدان مبارزه گذاشته است .

نظامنامهٔ تشکیلات

وظائف اعضاء و نامزدها (کاندیدات)

۱ــ عضو فرقه محسوب میشود کسی که مرام فرقه را قبول ، نظام و دیسیپلین را رعایت کرده و حق عضویت مقرری را در وقتش ادا نموده در یکی از تشکیلات رسما اشتراك نماید .

۲ــ قید و قبول نامزدهای تازه با پیشنهاد کتبی دو نفر عضو و قرار داد کمیتهٔ محلی است .

۳ــ نامزد اگر از صنف کارگر و دهاتی است سه ماه و از اصناف دیگر شش ماه بعد از پیشنهاد در اجتماع حوزه قبول بعضویت میشود بشرط اینکه از مرام و سیاست فرقه اطلاع بهمرسانده باشد .

قیـــد

۴ــ در موقع لزوم کمیته مرکزی میتواند در مدت کمتر از شش و سه ماه عضو تازه قبول کند .

۵ــ در جلسات نامزدها حق اشتراك به مذاکره مسائل دارند اما حق رائی قطعی مخصوص اعضاء رسمی است .

۶ــ اعضاء و نامزدها در سر ماه باید حق عضویت خود را بصندوق کمیته برسانند .

راجع به تشکیلات

۷ــ اساس تشکیلات فرقه را مرکزیت تشکیل میدهد .

۸ــ بنای مرکزیت با اساس حکومتی و مملکتی بوده تشکیلات هر محل مرکز تشکیلات آن محل است .

۹ــ تشکیلات محل مسائل راجعه بمحل را مطابق نظام و اساس فرقه اجراء و قبول مینماید .

۱۰ــ قرارداد های کنفرانسهای تشکیلات هر نقطه برای آن تشکیلات حتمی الاجراء است .

۱۱ــ هیئت ادارهٔ حوزه در جلسه عمومی حوزه و کمیته محلی در کنفرانس محل منتخب میشود .

۱۲ــ شکل و اساس مرکزیت :

آ ۰ کنگره عمومی (سی یزد) و کمیته مرکزی
ب ۰ کنفرانس ایالتی و کمیته ایالتی
ج ۰ کنفرانس ولایتی و کمیته ولایتی
د ۰ کنفرانس محال و کمیته محال
هـ ۰ جلسه ناحیه و کمیته ناحیه
و ۰ جلسه دهات، شهر و غیره کمیته های دهات و شهر و حوزه ها

۱۳ــ حل مسائل سیاسی و مالی و یا رفع اختلافات مابین تشکیلات مخصوص کمیته مرکزی است ۰
۱٤ــ برای فعالیت در میان جوانان و ملل غیر ایرانی کمیته مرکزی شعبه مخصوص تشکیل میدهد ۰
۱۵ــ کمیته ایالتی و ولایتی باید از طرف کمیته مرکزی تصدیق شود ۰
۱٦ــ تمام تشکیلات فرقه بعد از تصدیق و اجازه کمیته مرکزی حق دارند برای فعالیت رسمی مهر مخصوص درست کنند ۰
۱۷ــ تشکیلات باسم محل موسوم خواهد شد ۰ مثلا کمیته مرکزی فرقه کمونیست ایران ۰ یا کمیته ایالتی آذربایجان فرقه کمونیست ایران ۰ یا کمیته محل تبریز فرقه کمونیست ایران ۰

راجع به تشکیلات مرکزی

۱۸ــ مؤسسه عالی فرقه کنگره عمومی است که در هر سال یکدفعه دعوت میشود ۰ روزنامه مذاکرات کنگره باید یك ماه قبل از کنگره اعلام شود ۰ اگر ممکن نباشد در سال یکدفعه کنفرانس دعوت میشود تعیین عده منتخب و منتخبین بسته بقرارداد کمیته مرکزی و هیئت احضار است ۰
۱۹ــ علاوه از کنگره عادی کمیته مرکزی یا نصف اعضاء کنگره در وقت لزوم میتوانند کنگره فوق العاده دعوت نمایند ولی کنگره آنوقت رسمی حساب میشود که بیشتر از نصف وکلای کنگره اخیر حاضر باشند ۰
۲۰ــ اگر کمیته مرکزی بعد از اعلام دعوت کنگره دو هفته بدعوت کنگره اقدام نکنند طلب کنندگان کنگره حق دارند کمیسیون احضار انتخاب کرده شروع بکار نمایند و کمیسیون حقوق وصلاحیت کمیته مرکزی را دارا خواهد بود ۰
۲۱ــ کنگره عمومی :
آ ۰ سیاست و مالیه کمیته سابق را تدقیق و تفتیش و لوایح کمیسیون تفتیش را ملاحظه میکند ۰
ب ۰ در موقع لزوم پروگرام فرقه را تبدیل و تغییر میدهد ۰
ج ۰ برای اجرای مقاصد خط حرکت تعیین مینماید ۰
د ۰ کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش انتخاب میکند ۰
۲۲ــ عده اعضای کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش و محکمه رفاقت را کنگره عمومی تعیین میکند ۰ در غیاب یکی از اعضای کمیته نامزدی که بیشتر از دیگران رأی گرفته است بعوض او داخل کمیته میشود ۰
۲۳ــ کمیته مرکزی برای اجرای کارهای مختلف شعبات تشکیل میدهد مثل شعبه مالیه ، شعبه تبلیغات و نشریات و غیره ۰ کارهای سیاسی یا حکومتی را بواسطه فراکسیون حل و تسویه مینماید مثلا فراکسیون پارلمان یا انجمن های محلی ۰
۲٤ــ کمیته مرکزی اقلا باید در هر ماه یکدفعه اجلاس نماید ۰ در وقت لزوم اجلاس فوق العاده هم هیئت ریاست کمیته میتواند دعوت کند ۰
۲۵ــ کمیته مرکزی در هر شش ماه باید از وکلای ایالت و ولایت کنفرانس دعوت کند ۰
۲٦ــ کمیسیون تفتیش سیاست و صندوق کمیته را تفتیش کرده و بکنگره عمومی لایحه تقدیم میکند ۰

راجع‌به تشکیلات ایالت و ولایت

۲۷ـ کمیته ایالتی در کنفرانس ایالتی ، کمیته ولاتی در کنفرانس ولایتی منتخب میشود.
۲۸ـ کنفرانس ایالت و ولایت هم کمیسیون تفتیش انتخاب میکنند.
۲۹ـ کمیته های فوق الذکر کنفرانس فوق العاده هم دعوت مینمایند .
۳۰ـ کنفرانسهای ایالت و ولایت در هرشش ماه یکدفعه اجتماع میکنند .
۳۱ـ کنفرانس فعالیت کمیته را تدقیق و کمیته تازه انتخاب میکند .
۳۲ـ کمیته ایالتی عبارت از پنج ولایتی از سه عضو است.
۳۳ـ کمیته ایالت و ولایت هم شعبات مخصوص تعیین میکنند .
۳۴ـ کمیته ایالتی و ولایتی باید هرهفته یکدفعه اجلاس نمایند .
۳۵ـ تشکیلات ولایت و ایالت در هرسه ماه باید یکدفعه کنفرانس دعوت نماید .
۳۶ـ کمیته های مذکوره تشکیلات مادون خود را دستورالعمل میدهند .
۳۷ـ کنفرانس ایالتی به کنگره عمومی و کنفرانس ولایتی به کنفرانس ایالتی وکیل انتخاب میکنند.

راجع‌به تشکیلات محلی

۳۸ـ مقام عالی کمیته ، کمیته های محل و محل اجتماعی عمومی تشکیلات محال و محل است.
۳۹ـ اگر تشکیلات محال یا محل مقتدر به کنفرانس نباشد جلسات عمومی وظیفه کنفرانس را اجراء میکنند.
۴۰ـ کنفرانس عمومی محال و محل و ناحیه در هرماه یك دفعه است.
۴۱ـ کنفرانس محال و محل و ناحیه کارهای کمیته محال و غیره را تدقیق و تفتیش میکند .
۴۲ـ اعضاء کمیته های فوق عبارت از سه نفراست .
۴۳ـ اعضاء حوزه باید زیاده از بیست نفرنباشد . وظائف حوزه :
آ . درمیان مردم شعارها و اعلانات فرقه را انتشار دهد .
ب . اعضاء تازه جلب و بتصدیق کمیته محل برساند .
ج . دستورالعمل کمیته محلی را بعمل آورد ، درمسائل سیاسی و اقتصادی مملکت برای اجرای مقاصد و مرام فرقه کوشش نماید .
۴۴ـ حوزه برای اجرای وظائف ، سه نفر هیئت اداره انتخاب میکند.

راجع‌به دیسیپلین و نظام

۴۵ـ درمیان اعضاء فرقه مسئله دیسیپلین باید ازتمام مسائل بیشترمراعات شود.
۴۶ـ اجرای قرارداد تشکیلات عالی برای تمام تشکیلات اجباری است.
۴۷ـ تشکیلاتی که در اجرای قرارداد مراکز عالی مسامحه نمایند دفعه اول توبیخ ودردفعه ثانی منحل میشوند .
۴۸ـ اعضای مسامحه کار دردفعه اول توبیخ و دردفعه ثانی بعد از اثبات جرم ازعضویت خارج شده واخراجش بواسطه روزنامه یا در اجتماع عمومی اعلان میشود.
۴۹ـ رفع اختلافات تعیین جزا از وظائف مخصوص محکمه رفاقت است.

مداخل ومخارج

۵۰ــ مداخل فرقه عبارت از حق عضویت و قید به اعضاء است . قید به اعضاء دروقت دخول صد دینار حق عضویت درهرماه یك فائض ازمواجب معینه اعضاء است .

۵۱ــ کسیکه سه ماه بدون عذرمقبول حق عضویت ندهد موقتا از عضویت اخراج میشود و ردّ عذر بسته بقرارداد اجتماع عمومی است .

۵۲ــ از دخل فرقه ده فائض به کمیته مرکزی، ده فائض هم بصندوق کمیته ایالت داده مابقی را تشکیلات محال و ولایت و محل به احتیاجات تشکیلات مصرف میکنند .

مواد منفرده

۱ــ تغییر و تبدیل این نظامنامه مخصوص کنگره عمومی و کمیته مرکزی است .

۲ــ تمام تشکیلات فرقه سری است (مخفی) ، دروقت فرصت ازتشکیلات علنی (آشکار) هم استفاده باید کرد مثل اتفاق همکاران ، فرق سیاسی و غیره .

باما به آدرس زیرمکاتبه کنید :

Sweden
10028 Stockholm 49
P.O Box 49034

حساب بانکی ما :

Sweden
Stockholm
Stockholms Sparbank
N: 0 400 126 50
Dr. Takman

D O N Y A

Political and Theoretical Organ
of the Central Commitee of the
Tudeh Party of Iran

Price: 50 Cents

Druckerei " Salzland "
325 Stassfurt

مجله‌ی " د نیا "
ارگان تئوریك و سیاسی کمیته مرکزی
حزب توده ایران
چـا پخانه " زالتس‌لاند " ۳۲۵شتاسفورت
دوره دوم - سال دوازدهم ــ شماره چهارم
زمستان ۱۳۵۰
بهادرایران ۴۰ ریال

بها «۴۰» ریال یا معادِل ارزی آن